

## از ویژگیهای نیروی سرنگونی طلب

\* صدمت سازش ناپذیر با تمام جناح های رژیم \* صف آرائی منسجم در برابر دشمن \* بهره گیری از تمام ابزارها و روش ها \* گسترش پایگاه اجتماعی \* ارتقاء فرهنگ مبارزاتی \* احترام به آزادی اندیشه، بیان و مطبوعات \* باور عملی به گفتنمان سازنده و فعال \* تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان

سرسخن  
شماره نخست  
صفحه 32

سرسخن: بعد از آقا

آناهیتا اردوان: پروانه، در آتش شد و اسرار عیان دید!

محمود خادمی: میراث دکتر محمد مصدق؛ درس هائی برای امروز

مازیار رازی: به مناسبت صد و سی و دومین سالگرد درگذشت کارل مارکس

بهرام رحمانی: جنبش کارگری ایران و نقش کارگران در ملی کردن صنایع نفت ایران

عباس رحمتی: مصدق و لایحه ملی شدن صنعت نفت ایران

کوروش طاهری: انقلاب مشروطیت عصر تجدد خواهی و فصل نوین ورزش ایران

عزیز فولادوند: خوانشی دگر از مصدق

علی فیاض: نیروهای مذهبی و جنبش ملی به رهبری مصدق

علی ناظر: جنگ و صلح

[صفحه 2](#)

[صفحه 3](#)

[صفحه 5](#)

[صفحه 10](#)

[صفحه 11](#)

[صفحه 20](#)

[صفحه 24](#)

[صفحه 26](#)

[صفحه 29](#)

[صفحه 31](#)

## بعد از آقا

اسفند 1366، وقتی دکترها متفق القول نظر دادند که امیدی به ادامه حیات خمینی نیست، و بزودی خواهد مُرد، رژیم جمهوری اسلامی در برابر دو سوال بزرگ قرار گرفت. نخست، جانشین او چه کسی باشد، و دوم، اگر خمینی بمیرد و جنگ تمام نشده باشد، صلح و آتش بس غیر ممکن خواهد بود. این واقعیت به خمینی اعلام شد، و او برای حفظ نظام، جام زهر را سرکشید.

تاریخ در حال تکرار است. خامنه ای چندی پیش بستری شده و طولی نخواهد کشید که بمیرد. سوال در اسفند 1393، همان سوال 27 سال پیش است. جانشین خامنه ای چه کسی خواهد بود، و اگر او بمیرد و مذاکرات اتمی به نتیجه نرسد، نظام با این مشکل اساسی چه باید بکند. ادامه تعلیق و بی نتیجه ماندن مذاکرات پس از مرگ خامنه ای، رژیم را با مشکلاتی بحرانیتر از فتوای خمینی در رابطه با سلمان رشدی مواجه خواهد کرد.

اختلافات درونی رژیم را می توان در اظهار نظرها پیرامون انتخاب رئیس مجلس خبرگان در 19 اسفند، لمس کرد. **موحدی کرمانی**، راه حل "احتمالی" را در جامعه روحانیت مبارز و محمود هاشمی شاهرودی خلاصه می کند؛ **احمد خاتمی** به بحران درونی رژیم اشاره می کند "خبرگان در مشیت هیچ جریان سیاسی نیست / اصلاح طلبان به اقلیت قدرتمند در خبرگان نخواهند رسید"؛ و **احمد علم الهدی** محدود بودن اختیارات رئیس خبرگان را پیش کشیده و تأکید می کند مدیریت این مجلس "مسئله چندان مهمی نیست و وظایف رئیس مجلس خبرگان محدود است". **رفسنجانی** اما به ریشه زده و در باره انتخاب رهبر آینده، شبهه آفرینی می کند "شاید در آینده بدون شورا نتوان کار درست را انجام داد".

اما چه کسانی عضو شورای رهبری مورد نظر رفسنجانی، خواهند بود، و اهداف نهان این شورا چه می تواند باشد؟ شوراها در تاریخ اسلام مملو از شخصیت هایی همچون سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمان بن عوف است که راه را بر روی عمارها و مالک اشترها مسدود می کردند. آیا مصباح یزدی و عماريون به چنین شورایی تن خواهند داد؟ کدامیک از این جناحین دیگری را نماینده ابی وقاص و عوف می داند و خود را یار علی و مالک اشتر؟ موحدی کرمانی این نگرانی را در نشست وحدت اصولگرایان در دانشگاه فردوسی مشهد، چنین ابراز می کند "من نگرانم، اما این نگرانی در خصوص زمان زعامت رهبری فعلی نیست. هیچ خبرگانی درمقابل رهبرمعظم انقلاب هیچ غلطی نمی تواند بکند! اما مسئله ما **بعد از آقا**ست".

انتخاب شاهرودی موقت است، چرا که در اسفند 94، انتخابات مجلس اسلامی و خبرگان همزمان انجام گرفته و رئیس جدید خبرگان انتخاب خواهد شد.

مشکل رژیم اینست که آفتاب عمر رفسنجانی و مصباح و موحدی و یزدی، و... لب گور است، و آقازاده ها هم به فکر پرکردن جیب هستند. قحط الرجالی، گزینش رهبر "بعد از آقا" را دشوار کرده است؛ بخصوص که جهانخواران به دنبال تغییر رفتار رژیم هستند. آیا پیشنهاد شورای رهبری، پاسخی است به این خواست، و پایانیست به اصل ولایت فقیه؟

نظام می داند که خامنه ای رو به مرگ است، و بحران فروپاشی سرپای رژیم را متشنج کرده است. یک راهکار حذف اصل ولایت فقیه و چرخش عملی و استراتژیک به راست میانه است، اما چرخش تنها زمانی رسمیت پیدا می کند که خامنه ای جام زهر اتمی را سر بکشد، و در رفتار خود تغییری ملموس دهد.

تغییر رفتار، جام زهر سوم و سرنوشت سازی است که در حال پُر شدن است.

علی ناظر، از سوی ماهنامه دیده‌گاه سوم  
3 اسفند 1393  
22 فوریه 2015

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13931128000468>

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13931119001512>

<http://www.gomefarda.ir/news/133441>

<http://www.fars-news.ir/%D8%A8%DB%8C%E2%80%8C%D8%A8%DB%8C%E2%80%8C%D8%B3%DB%8C%D8%8C-%D9%87%D8%A7%D8%B4%D9%85%DB%8C-%D9%88-%D8%A2%DB%8C%D9%86%D8%AF%D9%87-%D8%B1%D9%87%D8%A8%D8%B1%DB%8C-%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86/>

<http://sobhtoos.ir/ostan/2015/02/18/%D9%86%D8%B3%D8%A8%D8%AA-%D8%A8%D9%87-%D8%A7%D9%86%D8%AA%D8%AE%D8%A7%D8%A8%D8%A7%D8%AA-%D8%AE%D8%A8%D8%B1%DA%AF%D8%A7%D9%86-%D8%A2%DB%8C%D9%86%D8%AF%D9%87-%D9%86%DA%AF%D8%B1%D8%A7%D9%86%D9%85-%DA%AF>

## آناهیتا اردوان: پروانه، در آتش شد و اسرار عیان دید!

کندوکاو و کنکاش در تاریخ مبارزات میهنمان آشکار می سازد که کوتاه اندیشان پیوسته با قبضه کردن قدرت سیاسی و اقتصادی، بازدارندهٔ تکامل تاریخ بوده اند. نمایندگان طبقهٔ فرادست بهمراه دستگاه سرکوبی با توسل به سبک و اسلوب غیرانسانی و دهنمشانه، حقوق مخالفان را ساقط و نیست و نابود ساخته اند تا بر اریکهٔ قدرت تکیه زده و حارس استبداد و اقتدارگرایی باشند. در این فرایند پُر فراز و فرود، چه خونهایی بر زمین ریخته نشده و چه سرهایی از بلند قامتان، بردار نشده است، زبانها از حلقوم بیرون کشیده اند تا بر فرق حقیقت مُشت بکوبند و فضیلت را لگدکوب سازند. در درازنای تاریخ مبارزات رهایی بخش بارها فضیلت به دست رذیلت سلاخی شده است. اگرچه، رذیلت با کیکبه و دیدبه گردش را بطور بلافصل، بالا نگاه داشته است. اما، فضیلت نیز با تهوّر و ایثار و بهادری، گردنی خم نداشتی، فرا داشته است! در فراز و نشیب تاریخ به شخصیت‌های سیاسی ای برمی خوریم که به گفتهٔ "دانه"، برای درکی علت امور به پیشواز هر گونه خطر و سرنوشت دشواری می روند و مشتاقانه خود را به رودی پُر خروش و سهمگین در جهنم می سپارند. اسفند ماه نیز بسان دیگر ماه‌های سالنامه، محمل این کتیبهٔ خونبار و حدیث گردن برافراشتن عدالتخواهی و رهایی طلبی فراروی تیغهٔ شمشیر ستمگری و بیدادگری ست. امیرمختار کریمپور شیرازی، مدافع پیگیر رهایی و عدالت، شاعر آزاده، خبرنگار خلاق، روزنامه نگار و مدیر روزنامهٔ شورش، از مدافعان حکومت ملی دکتر مصدق و جنبش ملی شدن صنعت نفت، از این زمره شخصیت های بلندآوازه و پیکارجوی تاریخ مبارزات طبقاتی میهنمان، بشمار می آید. صراحت و صداقت کلام و قلم کریمپور شیرازی در افشاء سیاست‌های مخرب استعمار و تباری و دسایس و کارشکنی های ارتجاع هار به سرکردگی دربار پهلوی و شریک دیرینه؛ "روحانیت"، علیه جنبش ملی شدن صنعت نفت، نمود بارز غریب دادخواهی و هم‌آوردی تمامی آزادیخواهانی است که هستی خویش را نثار پشتیبانی از کرامت و حرمت رهایی انسان از قید و بندهای استعماری و استثمار، نموده اند.

جنبش مترقی ملی شدن صنعت نفت به رهبری زنده یاد دکتر محمد مصدق از سال 1325، تحت تأثیر شرایط داخلی و جهانی، "شکست فاشیزم هیتلری"، "وضعیت وخیم اقتصادی کشور"، "تطاول و تعرض استعمار انگلیس به منابع زیرزمینی، توسط شرکت ویلیام داریسی" و "رشد و توسعهٔ مبارزات ضد امپریالیستی و ضعف بریتانیا کبیر" و "سرسپردگی بی چون و چرای استبداد حاکم به قدرت خارجی" آغاز گردید. پیکار گردانهای زحمتکش، در رأس آن طبقهٔ کارگر ایران، علیه نفوذ اقتصاد و سیاسی بی حد و مرز استعمار انگلیس و ایادی و دست نشانندگان درباری و افشار خودفروختهٔ بنیادگرای مذهبی به مثابهٔ یک سیستم کاست، از جایگاه بسیار ویژه ای در تاریخ معاصر برخوردار است. زمینه سازی و تلاشهای مزورانهٔ رضا خان در سال 1312 و سپس دولتهای خیانتکار ساعد مراغه ای، منصور الملک و رزم آرا، جهت تحکیم و تثبیت چیرگی استعمار بر "نفت"، شاهرگ حیانی اقتصادی و سیاسی کشور، با پافشاری بر تصویب قرارداد ویلیام داریسی و قرارداد حقت آور الحاقی نفت گیس- گلشائیان که منابع نفتی را بمدت شصت سال بطور تام و تمام در اختیار استعمار انگلیس قرار می داد، موجد اعتدالی جنبش ملی، انقلابی و دموکراتیک و ضد استعماری گشت. این جنبش، نماد استقلال طلبی و اقتدار نیروی لایزال توده های تحت ستم در احقاق حقوق دموکراتیک است که تأثیرات ژرف و شگرفی بر روند تحولات سیاسی و اقتصادی پس از آن، بجای گذاشت. اوج مبارزات مردمی و تشدید ستیهندگی تضاد بین امیال و خواستههای استعماری با منافع ملی از طریق مشارکت جدی کارگران و دانشجویان در حمایت از دکتر محمد مصدق، تشکیل کمیسیون مخصوص نفت، مخالفت با قرارداد داریسی و قرارداد 1933، در توالی ایام تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت در تاریخ 17 اسفند ماه 1329 و خلق پد از شرکت نفتی انگلیسی - ایرانی و سرانجام کسب پست نخست وزیری توسط دکتر محمد مصدق در سال 1330، شکست تاریخی تلخ و ماتمیاری برای استعمار و ارتجاع، به بار آورد که درگیران از آن هیچ گونه دسیسه و جنایتی علیه فعالان جنبش ملی شدن صنعت نفت، فروگذار نکردند.

نخستین شمارهٔ مجلهٔ شورش، توسط کریمپور شیرازی، مورخ بیست و سوم بهمن ماه سال 1329، در دوران صدارت رزم آرا، انتشار یافت. رزم آرا با تمهیدات شیبادانه، سعی در جلوگیری از اقدامات دکتر مصدق داشته و بدون توجه به اعتراضات و میتینگ های گستردهٔ مخالفان، وفقیانه مطالبات مردم را به استهزاء می گرفت تا آنجا که یکبار از پشت تریبون مجلس، ابراز داشت؛ "ایرانی نمی تواند حتی لولهنگ بسازد!" کریمپور شیرازی در چنین شرایط حساس تاریخی، با انتشار مقاله ای با سر تیتیر "**من ملت ایران را به شورش و انقلاب خونین دعوت می کنم**" در نخستین شمارهٔ مجلهٔ مذکور، ماهیت ضد انقلابی و کارکردهای ضد مردمی جیره خواران استعمار؛ شاه و شحنه و روحانیون سرسپرده را با واژگانی آتش گون و بُرنده نویسنده ای انقلابی سخت به چالش گرفت، از منافع ملی و برحق آحاد توده های زحمتکش جانبداری نمود و آنان را به تداوم نبرد تا استیقای حقوق حقهٔ خویش، فراخواند. "**ای مردم، اگر طالب سعادت و خوشی ایران و ایرانیان هستید چارهٔ منحصر بفرغ فقط یک شورش و انقلاب خونین است. در صورتیکه از مرگ سُرخ بترسید با روی سیاه در برابر کاخ های سفید سر بفلک کشیده از گرسنگی و بدبختی خواهید مُرد. باید بین مرگ شرافتمندانه و زندگی ننگین یکی را انتخاب کنید. من مرگ شرافتمندانه را هزار بار بر زندگی ننگین ترجیح می دهم.. ایای کوی و این میدان وگرنه بمانید و بنام زندگی اینقدر در این منجلاب مانند کرم بلولید تا با پستی و حقارت از گرسنگی جانتان بالا بیاید.**"

قاطعیت کریمپور شیرازی در آشکار سازی ارتجاع داخلی به موازات تشدید و بالندگی قیام مردمی، در سال 1330، افزوتتر گشت، بدور از هرگونه انعطاف و مماشات شمشیر کلام از نیام برکشیده و خاندان غارتگر و خونریز پهلوی از جمله اشرف پهلوی را هدف قرار داد. چاپ این مقالات در مجلهٔ شورش خشم درباریان را آنچنان برانگیخت که فرمان توقیف مجله را صادر و کریمپور را به مرگ تهدید نمودند. کریمپور شیرازی نیز در رویارویی بی نظیری، متن تهدیدنامه را بهمراه شعر "**به نام نکو، گر بمیرم رواست / مرا نام باید، که تن مرگ راست**" که روحیهٔ و جسارت انقلابی راعیان می ساخت، گراور کرده و انتشار داد. از اینرو، تهدید به مرگ نه تنها کوچکترین خللی در عزم راسخ و آهنینش وارد نساخت، بلکه قلمش را بُزاتر و کلامش را گزنده تر، ساخت. شاه را در مقاله ای، حامی چاقو کشان بی مُخ نامید و خطاب به ارتجاع و نوکران استعمار نوشت: "**رضا خان جنایتکار گوربگور افتاده لعنتی تمام استعدادها و نبوغ را مانند افعی آفریقا بلعید و ایران مستعد، برومند، پرافتخار را به قبرستان سیاه، تاریک و مخوف تبدیل کرد. من نمی دانم خواهران و برادران شاه دیگر از جان مردم مفلوک گرسنهٔ بی چیز چه می خواهند؟**"

توطئه ها و کارشکنی های دستگاه عریض و طویل ارتجاع، باهمراهی و همسویی روحانیت سرسپردهٔ وقت، کاشانی و بهبهانی، علیرغم سقوط دولت پنج روزه ی قوام در سال 1331، برغم پایداری و صف آرایی زحمتکشان و در رأس آن طبقهٔ کارگر در تقابل با گسیل نیروی سرکوبی تا دندان مسلح، پایان نپذیرفت. در نهایت، طرح کودتای ننگین 28 مرداد سال 1332 بدلیل تضاد آشتی ناپذیر، بین سنا و مجلس شورا و استعمار تازه نفس آمریکا و انگلیس با جنبش ملی شدن صنعت نفت با مساعدت ضد مردمی روحانیت مرتجع؛ "کاشانی، بهبهانی"، و تکیه بر ارتش ارتجاعی و هیابانگ الواط و اراذل فرومایه و خائن به ملت، شعبان بی مُخ، طیب و رمضان یخی و نیروی سرکوبی استعمار، (سیا و اینتلجنت سرویس)، اجرا و مجبات سقوط دولت ملی دکتر محمد مصدق را فراهم ساخت. پس از کودتا، کریمپور شیرازی به زندگی مخفی روی آورد، ولی در مهر ماه همان سال، دستگیر و زندانی گشت. در زندان تحت شکنجه های وحشیانه، سوزاندن بدن با سیگار و سیخ داغ و... قرار گرفت تا تمکین نموده و توبه نامه بنویسد. لیکن، همانطور که نوشته و سروده بود، زندگی به مدلت، رستم و سیاق شاعر آزاده و خبرنگار مردمی نبود. خبر قتل کریمپور شیرازی از سوی دولت کودتا، در تاریخ 25 اسفند ماه سال 1332، بصورت خودکشی در زندان، درج گردید. اما، بعدها مشخص گردید که اشرف پهلوی نه تنها در تمامی صحنه های شکنجهٔ وی، حضور داشته است. بلکه، فرمان آتش زدن کریمپور شیرازی را در مراسم چهارشنبه سوری دربرابر دیدگان نوکران جیره خوارش، صادر کرده است.

"در شب چهارشنبه سوری سال ننگین کودتا مجلس جشنی در لشکر دو زرهی آراستند و نوای طرب ساز کردند، تبهکاران سیه دل وقتی سرمست و سیراب از باده نوشی شدند، برای تکمیل شادمانی خود، کریمپور را از سلوک به میدان آوردند و کینه های

## آناهیتا اردوان: پروانه، در آتش شد و اسرار عیان دید!

ناپاک خود را در قالب تفریحی چندش آور به نمایش گذاشتند. به دستور شاپورعلیرضا و اشرف پهلوی بیکر کریمپور شیرازی را آغشته به نفت کردند، شاهپور علیرضا که در قساوت قلب و خشونت مشهور بود، لگد محکمی بر دهان وی کوبید. پالانی بر بیکر وی نهادند و دستور دادند چهار دست و پا راه برود. با افروختن آتش جشن منجوسشان آغاز شد. وقتی لهیب گدازان شعله‌های آتش همه بدن کریمپور را فرا گرفت و او را از استیصال به هر سو روان می ساخت، قهقهه خنده ناظران و تماشاگران همه جا را فرا گرفته بود و سربازان نیز بدستور مافوق با سر نیزه مانع از گریزش از مهلکه می شدند تا لذت درباریان ناتمام نماند. کریمپور شیرازی در میان شعله‌های آتش بارها عنوان کرده است که "اشرف مرا گشت". (1)

سردبیر مجله شورش و مدافعان سرسخت جنبش، نظیر بیشمار نویسندگان، شاعران و دیگران پیشان آزاده و انقلابی تاریخ معاصر، جان خود را نثار اهداف مترقی؛ برانداختن سلطه استعمار و استثمار و یکه سالاری و تام روایی خاندان پهلوی و اعانت از جنبش ملی شدن صنعت نفت، ساخت.

شیوه سبانه قتل کریمپور شیرازی توسط جانبان کودتا چی پرده از واقعیت انکارناپذیر "عقدۀ آزارندگی" تمامی مستبدان تاریخ برمی دارد که در ایران بدلیل دسیپوتیسم شرقی یا خدایگان سالاری، شکل وحشیانه و درنده خویانه تری بخود می گیرد. لذت بردن از سلطه یا رنج دیگران بخصوص به این گونه فجیع و دردناک از سوی ستمگران و مستبدان، از سرشتی متمایل به آزارندگی برخوردار است که هدف غایی آن، "تبدیل انسان به شی"، "تبدیل پدیده ای جاندار به بی جان"، میباشد. از اینرو، یکی از ویژگیهای شعور ستمگر و بینش مرده دوستی آن در جهت عقده آزارندگی است که خواهان سلطه و بازدارندگی بر مهمترین خصائص مترقی زندگی: "وجدان هوشمند و بیدار و کنترل کنش و واکنش های بیتابانه، عصیان، فرهیختگی، شور و شعور انقلابی و نیروی موجد و خلاق بشرند. ستمگران از هر ابزار و طریقه بی چون و چرایی برای اعمال قدرت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، جهت رسیدن به هدف ناراست و ناحقشان تا حذف مخالفانشان، استفاده می نمایند. مع الوصف، جسم کریمپور شیرازی به رسم سلاله دیگر فرهیختگان تاریخ در آتش سوخت. اما، ققتوس برخاسته از خاکسترش در اعصار واپسین با تجلی در کالبد سلطانبورها و مختاری ها و پوینده ها و ... بر پیکره منحوس استبداد تازیانه ها نواخته و هنوز نیز راهشان با عروج ستاربهشتی ها بی رهرو نمانده است. بی تردید، موقعیت طبقاتی روزنامه نگار مبارز و آگاه و بی باک، که در خانواده ای تهیدست در اسطهبانات فارس به سال 1300 بدینا آمده و از عنفوان کودکی، طعم ناگوار حرمان و تهیدستی را چشیده بود، در موضع گیری طبقاتی و دفاع از حقوق دموکراتیک زحمتکش، سازش ناپذیری، هومانیسیم انقلابی و اراده آهنین و سترگ وی، نقشی موثر و تعیین کننده، داشت. کریمپور شیرازی به مثابه نیروی آگاه و مولد جامعه با انتشار مقالات ارزنده و بیان بی پرده و متهورانه اش به نضج و تبلور روحیات انقلابی و طرح صریح و شجاعانه معضلات و افشاء گری های مناسب و ایجاد انگیزش تداوم پیکار، به جنبش ملی شدن صنعت نفت مدد رساند. از همین رو، ارتجاع پس از کودتا ادامه حیات او را ولو در حبس و زندان تاب نیاورد.

جنبش ضد استعماری و ضد استعماری ملی شدن صنعت نفت، درسهای بی شماری برای مبارزان و آیندگان بهمراه داشت. اگرچه کودتای امپریالیستی 28 مرداد سال 1332، جنبش را بجهت عدم اتخاذ واکنش جدی و مناسب نیروهای سیاسی زمان و فقدان رهبریت انقلابی توده ها علیرغم گستردگی، در برهه ای از خفقان و سکون و اختناق سیاه، فرو برد. اما، از آنجا که تاریخ در کار چرخشی ژرف و بنیادین است، چرخشی از استبداد به سوی رهایی، هفده سال بعد، در شامگاه 19 بهمن سال 49 پاسخ قهر ضد انقلابی با قهر انقلابی، با حماسه و رستاخیز شکوهمند سیاهکل، داده شد و جنبش نوینی بر استخوانهای جاودان نام و راه، یاران نهضت ضد استعماری و ضد استعماری، دکتر مصدق، کریمپور شیرازی، حسین فاطمی و دیگر فعالان جنبش، در راستای احقاق حقوق پایمال شده زحمتکش، پایه گذاری شد.

درحقیقت، حماسه سیاهکل پاسخی قاطع و انقلابی به کودتای 28 مرداد و پیامدهای ناشی از آن، قدرت مطلق شاه و اختناق و انفعال مطلق بود. تئوری کارآمد نبرد مسلحانه، در انقلاب 1357، ما به ازای عینی یافت و طمشت رسوایی استبداد و تمامیت خواهی بلامنازع آریامهری، که ربع قرن، بطور غیرقانونی بر ایران حکومت کرده بود، با مشارکت جدی توده های میلیونی از با، به زیر افتاد.

اهداف و آرمانهای مترقی انقلاب با قدرت گیری خمینی و شکل گیری استبداد ولایی توأم با دخالت نیروی های امپریالیستی، "کنفرانس گوادلوپ"، در شرایط تاریخی حساس، ماحصل خفقان و اختناق و سانسور نظام ستم شاهی، توسط پیروان کاشانی و بهبهانی و شیخ فضل الله نوری، پایمال گشت. متعاقباً، مرحله تازه و خونباری از دستگیری، حبس و گشتار دیگران پیشان متعهد و مردم دوست، از نسل کریمپور شیرازی، آغاز گردید که تا کنون ادامه دارد. خمینی بنیانگذار رژیم استبدادی و ارتجاعی نوین، ملی گرایی را "خلاف اسلام" بیان داشته و در این راه، تا آنجایی پیش رفت که دکتر مصدق، رهبر جنبش ملی شدن صنعت نفت را، تکفیر کرده و کودتای 28 مرداد را "سیلی اسلام" خواند. در نخستین هفته های پس از پیروزی، میتینگ راه اندازی به مناسبت سالگرد درگذشت دکتر محمد مصدق، را میتینگ راه انداختن برای "هر استخوانی" نام گذاشت و درسختناری بیستم دیماه سال 58، صریحاً اعلام نمود که "موضوع نفت، و ملی شدن نفت نیست؛ بلکه موضوع اسلام است." خمینی پیش از قدرت گیری نیز، رویکرد مخالفی در قبال سقوط دولت ملی با کودتای 28 مرداد و اعدام ها و بساط شکنجه و تیرباران حامیان دولت ملی مصدق، نگرفت و سکوت رضایتمندانه و تأیید آمیزی اتخاذ نمود.

از هنگام تولد نامیومون رژیم ولایت فقیه نیز، تا کنون بیشمار نویسندگان و هنرمندان بجهت نوآوری، بی پروایی و مخالفت با رواج جهل و ناآگاهی و سانسور و تحمیق توده ها و برجسته ساختن تضادهای گوناگون اجتماعی و سیاسی و افشاء نموده های استبدادی، تحت پیگرد قانونی قرار گرفته یا بقتل رسیده اند. این تهاجم عنان گسیخته در حالی صورت می پذیرد که پیشرفت علم، ادبیات، هنر و دانش عمومی جامعه بخش جدائی ناپذیری از تولید در قلمرو ذهن انسان است. از اینرو، توسعه اقتصادی بجز آزادسازی نیروهای خلاقه جامعه بمعنای رهایی نویسندگان و هنرمندان و دیگر اندیشان و رعایت آزادی بیان و قلم ممکن نبوده و پیوندی تنگاتنگ با رشد و پیشرفت اقتصادی، دارد. سارقان آرمانهای انسانی و عالی انقلاب 57 بعد از کودتای ننگین 28 مرداد با اتکاء به سبک و اسلوب استبداد ستم شاهی در تلاشند تا جهت حفظ و تداوم بقای حاکمیت خود، هر صدای آزادخواهی و عدالت طلبانه ای را در نطفه خفه کنند. رانت خواران و چپاولگران حاکم، نه تنها با سرکوب نویسندگان و روزنامه نگاران و خبرنگاران از توسعه سیاسی جلوگیری می نمایند. بلکه، از زمان ریاست جمهوری رفسنجانی، با سپردن صنعت نفت و گاز کشور به بخش خصوصی، به بهانه جلب سرمایه گذاری خارجی، بر ضد منافع ملی مردم ایران، گام برمی دارند. رژیم که ریاکارانه بر حق برخورداری از انرژی هسته ای (بدون در نظر گرفتن تبعات مخرب زیست محیطی آن)، اصرار می ورزند، در تلاش است تا شرایط مالکیت و مشارکت در تولید منابع نفتی را به دوران پیش از تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت، برگرداند. قانون ملی شدن صنعت نفت، نماد حاکمیت ملی و استقلال کشور، برآیند جد و جهد دکتر محمد مصدق و یارانی چون فاطمی و کریمپور شیرازی با اتکاء به نیروی لایزال زحمتکش، می باشد. این، محصول تلاش بی وقفه نویسندگان و روزنامه نگاران چون کریمپور شیرازی است که پیکرش میان شعله های آتش و عریده های مستانه و قهقهه های ابدی استعمار و ارتجاع، سوخت، اما، حتی یک دم در دفاع از منافع ملی ایران، درنگ نکرد. قانون مذکور، تحت حاکمیت ولایت فقیه و رییس جمهورهای معتقد و ملتزم به وی، در چارچوب اجرای فرامین صندوق بین الملل پول و و بانک جهانی و اجرای سیاست لویبرالیسم اقتصادی، در معرض چالشهای جدی و خطرناک، قرار گرفته است. خصوصی سازی صنعت نفت، با توجه به نقش راهبردی و غیرقابل انکار آن در اقتصاد کشور، سرنوشت طبقه کارگر و گردانهای زحمتکش کشور، سیاستهای خارجی امپریالیسم از جمله کودتای ننگین 28 مرداد، نشست های نمایندگان رژیم با رؤسای صندوق بین الملل پول و تداوم روند مذاکره با نمایندگان سرمایه داری انحصاری، بسیار مهم ارزیابی می شود. چپاول و غارت صنایع زیرزمینی بویژه دست درازي نهادهای انگلی وابسته به هرم قدرت به نفت به مثابه حیاتی ترین منبع اقتصادی کشور و حمایت قاطع از آزادی بیان و قلم و حقوق دموکراتیک آحاد مردم، از دیرباز، مورد توجه فعالان جنبش برانداز و مدافع منافع زحمتکش قرار دارد. این مهم، اتخاذ رویکردی سودمند، حول محور حمایت از منافع طبقاتی توده های زحمتکش و ایجاد جبهه وسیع ضد دیکتاتوری و انقلابی، حصانت صف آرائی نیروهای انقلابی در تقابل با ارتجاع حاکم برای حداکثر استفاده از فرصت های بازگشت را، به ضرورتی الزامی و واجب، مبدل می سازد. پانویس:

1. کشتار نویسندگان در ایران- محمود ستایش

## محمود خادمی: میراث دکتر محمد مصدق؛ درس هائی برای امروز

در آستانه 14 اسفند سالگرد در گذشت دکتر محمد مصدق پیشوای نهضت ضد استعماری ملت ایران - ملی گرائی دمکرات و اصلاح گری انقلابی - که گفته بود " تا هزاران مثل من در راه آزادی فدا نشوند؛ وطن عزیز ما ایران روی آزادی و استقلال را نخواهد دید؛ " برای درس آموزی از تجارب مبارزات ملی و ضد استعماری ملت ایران برهبری دکتر مصدق؛ بر زندگی و مبارزه این قهرمان ملی که حکایت آن در خاطره نسل ما به " مانیفستی برای آزادی و دمکراسی " بدل شده و تاریخ معاصر ما همواره از او به خیر و نیکی یاد کرده است؛ نگاهی می اندازیم.

مردی بزرگ و راد مرد شریفی که علیرغم ادعای " وینستون چرچیل " پیر استعمار انگلیس که گفته بود " آفتاب در سرزمین های تحت سلطه اش هرگز غروب نمی کند " توانست هماوردهای استعمارگریش را به زانو در آورد و با خفت و خواری از ایران بیرون کند و با ملی کردن صنعت نفت ایران؛ دست استعمار گران از سلطه بر سرمایه های کشور را قطع نماید.

سابقه سیاسی و مبارزاتی مصدق به دوران مخالفت با گزینش " رضا خان " بعنوان پادشاه ایران بر میگردد که آن را مغایر با اصول مشروطیت میدانست. مصدق بخاطر همین مخالفتها و مبارزات اش بیشتر دوران حکومت رضا شاه را یا در تبعید و یا در زندان بسر برد.

پس از خلع ید رضا شاه از سلطنت توسط استعمارگران انگلیسی - که اتفاقاً خود آنها او را بقدرت رسانده بودند؛ مصدق از تبعید و انزوای سیاسی بیرون آمد. بعد از خروج از تبعید مصدق و یارانش مبارزه برای لغو انتخابات فرمایشی مجلس را شروع کردند. این مبارزات؛ آغازگر فعالیت و مبارزات مصدق و یارانش تحت عنوان " جبهه ملی " میباشد. این اعتراضات که مورد حمایت اکثر مردم ایران هم قرار گرفت؛ شاه را مجبور به ابطال نتایج انتخابات و برگزاری مجدد آن نمود.

مصدق در انتخابات جدید یعنی انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورا شرکت کرد و در مقام رهبر فراکسیون اقلیت مجلس که بشدت با قرارداد استعماری 1293 معروف به " قرارداد داریسی " مخالفت میکردند؛ بعنوان نماینده اول تهران وارد مجلس شورای ملی شد. مصدق قرار داد داریسی را خیانت به منافع مردم و کشور میدانست - در باره قرارداد داریسی و مخالفت مصدق با آن؛ در ادامه بیشتر توضیح خواهیم داد - .

دکتر محمد مصدق با ورود به مجلس شورا؛ در روز چهارده اسفند 1329 خطاب به مردم ایران گفت " ملت ایران بدانید و آگاه باشید که جبهه ملی تصمیم به ملی کردن صنعت نفت را؛ با رعایت حزم و احتیاط و با مطالعات لازم اتخاذ کرده است " و سرانجام هم زیر فشار حمایت مردم از دکتر مصدق و مبارزات سرسختانه میهن پرستان و آزادیخواهان؛ مجلس مجبور به تصویب ماده واحده ملی شدن صنعت نفت گردید.

در ادامه؛ مصدق با حضور در مجلس و استفاده از امکانات پارلمانی؛ لایحه ملی کردن " صنعت نفت " را به تصویب رساند. مصدق ضمن نطقی در مجلس پر طینت فریاد بر آورد و گفت " اگر قرار باشد در خانه خود آزادی عمل نداشته باشیم و بیگانگان بر ما مسلط باشند و رشته ای بگردن ما ببندازند و ما را بهر سو که میخواهند بکشند؛ مرگ بر چنین زندگی ترجیح دارد " و نمایندگان مجلس را وادار نمود که در تاریخ 29 اسفند 1329 با ملی شدن صنعت نفت موافقت نمایند.

مصدق در مصاحبه ای که در 3 خرداد 1330 با روزنامه های خارجی داشت علت ملی کردن صنعت نفت را چنین برشمرد " به عقیده ملیون ایران؛ اولین قدم در راه اصلاح مملکت رفع شر از عمال شرکت سابق نفت است که؛ ملتی را فدای مطامع خود کرده اند ".

بعد از اعلام ملی شدن نفت از طرف مصدق؛ خطاب به مردم ایران گفت " هموطنان عزیز ..... ملتی که خوب و شرافتمندانه وظیفه اش را در برابر وطن؛ برجم و تاریخ مملکت ادا کند؛ بیشتر از دیگران قدرت اخلاقی و عظمت روحی از خود نشان داده است و امروز یکی از آن ایامی است که شما هموطنان می توانید صفحه جدید و مقدسی در حیات اجتماعی و اقتصادی خود باز کنید و پس از 50 سال که از استقلال و آزادی سیاسی ما نامی بیش نمانده بود؛ دوره نوینی را در برابر نسل معاصر و نسل آینده بوجود بیاورید ..... من تردید ندارم که شما هموطنان عزیزم راهی را انتخاب خواهید کرد که با شرافت ایرانیت و با غرور ملی و احساسات وطنی مطابقت دارد " .

مجله تایم چاپ انگلیس در باره مبارزه و مقاومت مصدق در ملی کردن صنعت نفت نوشت " وجود نجیف دکتر مصدق از کوه البرز استوارتر و از نفت آبادان سوزان تر است ". موفقیت دکتر مصدق در ملی کردن صنعت نفت؛ نام ایران و نهضت ملی ایران که اسباب آن را فراهم کرده بود؛ در جهان پر آوازه نمود و دکتر مصدق بعنوان رهبری نهضتی که توانسته با ملی کردن نفت؛ یک امپراتوری بزرگ را بزانو در آورد؛ شهره آفاق نمود.

در اثر حمایت گسترده مردم و به صحنه آمدنهای مکرر آنان برای پشتیبانی از اقدامات مصدق و فائق آمدن مصدق بر مشکلات اجتماعی؛ سیاسی و اقتصادی بوجود آمده در طول مبارزه اش برای ملی کردن نفت؛ هیچ راهی برای استعمار گران امریکایی و انگلیسی جز اقدام نظامی و تدارک کودتا بر علیه دولت ملی و قانونی مصدق باقی نماند؛ کودتای سیاه و ننگینی که شیرینی ملی شدن صنعت نفت را به کام ملت ایران تلخ نمود.

### الف - تاریخچه استخراج نفت و ورود انگلیس به این عرصه :

5 سال قبل از انقلاب مشروطه یعنی در سال 1280 شمسی - 1901 میلادی - سرمایه دار انگلیسی بنام " ویلیام ناکس داریسی " امتیاز استخراج و بهره برداری از منابع نفتی ایران بااستثنای 5 ایالت شمالی کشور را به مدت 60 سال بدست آورد. این امتیاز که به " قرارداد داریسی " معروف شد را مظفر الدینشاه قاجار به بهائی ناچیز در اختیار انگلیس گذاشته بود.

باین ترتیب دولت انگلستان حق انحصاری استخراج؛ حمل و نقل؛ تصفیه و فروش نفت و لوله کشی تا خلیج فارس را در اختیار خود گرفت و بر اساس قراردادی که میان دو کشور ایران و انگلستان منعقد گردید؛ کمپانی انگلیسی تنها 16 درصد منافع خالص خود را به ایران پرداخت میکرد. این قرار داد خانمانه در سال 1312 - 1933 دوران سلطنت رضا شاه؛ یکبار دیگر با تعدیلاتی جزئی؛ تحت عنوان قرارداد " شرکت نفت ایران و انگلیس " برای 60 سال؛ تمدید گردید.

### ب - دولت ملی مصدق؛ اصلاحاتی انقلابی :

مدتی بعد از تصویب طرح ملی شدن صنعت نفت با پشتیبانی قاطع مردم و رأی مجلس؛ دکتر محمد مصدق نخست وزیر قانونی کشور شد. بعد از نخست وزیری؛ مصدق برای اجرای دو طرح " ملی شدن صنعت نفت " و اختصاص درآمد حاصله از آن برای اصلاح اقتصاد کشور و طرح " اصلاح انتخابات مجلس و شوراهای محلی " - برای نهادینه کردن دموکراسی در کشور؛ شروع به تلاش و مبارزه نمود - دو طرحی که گرچه ماهیتی انقلابی داشتند و باعث تغییری بنیادی در ساختار قدرت می شدند؛ اما مصدق با راهکاری اصلاح گرایانه در پی تحقق آنان بود - .

یعنی در حالی که مجلس وابسته و دربار مانع قانون گرای دمکراتیک بودند و مجلس به ابزاری در دست استبداد تبدیل شده بود؛ ناسیونالیسم مصدق بر دو پایه دموکراسی و استقلال در پی آن بود که حاکمیت مردم را به منصف ظهور برساند و تنها قانونی مشروعیت داشته باشد که حافظ منافع مردم باشد. مصدق میگفت " هر جا که مردم هستند؛ مجلس هم همان جا میباشد ".

سیاست مصدق در طول زمامداری اش بر اساس دو محور اصلی " دفاع از استقلال ایران " و " تلاش برای استقرار دموکراسی و آزادی در ایران "

## محمود خادمی: میراث دکتر محمد مصدق؛ درس هائی برای امروز

"؛ تشکیل شده بود. برای برقراری استقلال در کشور؛ وی معتقد بود که در قرن کنونی دفاع از استقلال از کانال مبارزه با استعمار امریکا و انگلیس میگذرد و بدین ترتیب مصدق؛ ناسیونالیسم و دفاع از استقلال کشور را در خدمت سیاست خارجی قرار داد. و برای دفاع از دمکراسی هم روشن بود که باید با استبداد شاهنشاهی و مبارزه برای اصلاح انتخابات مجلس؛ تلاش و مبارزه نماید. مصدق در تمامی دوران حیات سیاسی خود عمیقاً به دمکراسی معتقد بود و برای این منظور حتی تحریر و توزیع کتب درسی را از انحصار دولت خارج کرد؛ تا کتابهای تاریخ مدارس دیکته دولت و مبلغ قدرتهای حاکم نباشند.

دامنه آزادی در دولت مصدق بحدی بود که در سال 1331 از مجموع 273 نشریه ای که در کشور منتشر میشد بیش از 70 نشریه؛ آزادانه علیه دکتر مصدق مطلب می نوشتند و بدون هیچ مانعی منتشر میشدند. وی در نامه ای به رؤسای شهربانی های کشور از آنها خواسته بود "در جراید ایران آنچه راجع به شخص اینجانب نگاشته میشود؛ هر چه نوشته باشند و هر که نوشته باشد؛ بهیچوجه نباید مورد اعتراض قرار گیرد".

اصلاحات ساختاری مصدق علاوه بر اصلاح قانون انتخابات مجلس؛ شامل نظام قضائی کشور؛ قانون مطبوعات؛ اصلاحات ارضی؛ شوراها؛ تبدیل وزارت جنگ به وزارت دفاع - برای خارج کردن اهرم وزارت جنگ از دست شاه و جلوگیری از سوء استفاده وی - و ..... بود. در دوران نخست وزیری دکتر مصدق بیش از 40000 روستا از شورای نیمه انتخابی بهره مند گردیدند؛ شاه مجبور شد که زمین های دربار را در اختیار دولت ملی بگذارد تا میان کشاورزان بی زمین تقسیم شود؛ تحصیلات رایگان و اجباری نهادینه شد؛ استقلال کانون وکلا برسمیت شناخته شد و ..... محمد مصدق اولین نخست وزیری بود که حتی جلوتر از بسیاری از کشورهای غربی؛ دستور داد که مذاکرات مجلس بطور مستقیم از رادیو پخش شود و به اطلاع مردم برسد.

مهمترین اصلاح ساختاری دولت ملی دکتر مصدق طرح شعار "اقتصاد بدون نفت" بود که در این زمینه هم پیروزیهای بدست آمد و در 28 ماه دولت ملی دکتر مصدق از وابستگی ایران به خارج 50 درصد کاسته شد؛ یعنی میزان واردات کشور نصف گردید. و همچنین در این دوران 13 درصد هم به صادرات غیر نفتی افزوده گردید.

از دیدهگاه مصدق همانطور که در نطق مجلس گفته بود جنبه سیاسی ملی شدن نفت اولویت داشت و نه اقتصادی آن؛ وی در مجلس شورای ملی خطاب به نمایندگان گفت "هر کسی بخواهد نبرد مقدس این ملت را از منظر دستاوردهای اقتصادی بسنجد و استقلال یک ملت را با چند میلیون پوند مقایسه کند؛ بی تردید در اشتباهی بزرگ بسر میرود". وی ملی شدن صنعت نفت ایران را نمادی از یک مبارزه ناسیونالیستی در قرن بیستم و در دوران استعمار مستقیم میدانست و میخواست ملت شریف ایران را بهر قیمتی - به لحاظ اقتصادی - از زیر بار قرارداد استعماری با انگلیس برهاند.

مصدق با ملی کردن و خلع ید از "شرکت نفت ایران و انگلیس" در جنوب ایران و ملی کردن شیلات و امتیاز ماهی گیری در شمال کشور که تا قبل از آن در اختیار همسایه شمالی ایران - روسیه - بود؛ منابع اصلی و بزرگ اقتصادی کشور را از دست بیگانگان خارج کرد. این سیاست بر اساس تز "موازنه منفی" که خود وی مبتکر آن بود؛ تنظیم شده بود. یعنی همانگونه که میخواست به سلطه استعماری غرب پایان دهد؛ با تمدید امتیاز صید خاویار و حق ماهیگیری در دریای خزر برای روسیه هم مخالفت میکرد. سیاستی که بعداً "سنگ بنای کشورهای عضو" جنبش عدم تعهد" بر اساس آن شکل گرفت و در این کشورها به سیاست "بیطرفی فعال" نام گذاری شد.

دولت ملی دکتر مصدق که در واقع اولین و تنها ترین دولت ملی و دمکراتیک پس از مشروطه است؛ در طول 28 ماه زمامداری خود علیرغم کارشکنی دربار و استعمار؛ دست آورد های بسیار ارزشمندی نصیب مردم ایران نمود و توانست با اتکا به قدرت و نیروی لایزال مردم؛ موارد زیر را انجام دهد:

- 1 - قانون اختیارات 6 ماهه را در مجلس تصویب نماید که بعداً" و در خاتمه این 6 ماه؛ این مهلت علیرغم مخالفت آیت الله کاشانی رئیس مجلس شورای ملی در 18 دی 1331؛ یکسال دیگر تمدید و به تصویب مجلس رسید.
  - 2 - اخراج اشرف پهلوی خواهر شاه و مادرش از ایران؛ بعنوان توطئه گران اصلی حوادث مربوط به قیام تاریخی 30 تیر و کسانانی که بعداً" در کودتا علیه دولت مصدق نیز نقش عمده ای بعهده داشتند.
  - 3 - ممنوعیت دخالت و مکاتبه مستقیم اعضای خانواده سلطنتی و در بار با ادارات دولتی؛ جهت جلوگیری از اختلال در روند کارهای دولت
  - 4 - تعطیل کردن بانک شاهنشاهی از مراکز وابسته به استعمار انگلیس
  - 5 - منحل کردن دارسی ارتش که تا آنزمان مسئول رسیدگی به پرونده های سیاسی بود و محکومین سیاسی در دادگاههای نظامی محاکمه میشدند
- علیرغم تلاشهای موفق بالا و تمهیدات دیگر؛ نهایتاً تیغ کودتای توطئه گران داخلی و خارجی بر شانه های نستوه این رهبر عالی قدر کارگر افتاد و دولت ملی و مردمی مصدق ساقط گردید.

### ج - توطئه ها و کودتا علیه دکتر محمد مصدق :

1 (رفراندم سی تیر :

در سی تیر 1331 مصدق در فراخوانی برای "ایقاع دولت قانونی" خود و "الغای مجلس شورا" که به آلت دست استعمارگران و دربار و مرکزی برای توطئه و کارشکنی علیه دولت ملی و قانونی وی تبدیل شده بود؛ - در آستانه فرزاندم 30 تیر؛ مصدق به سفیر امریکا در ایران که هنوز با انگلستان همگام نشده بود و با سرنگونی دولت مصدق مخالفت میکرد میگوید؛ دولت انگلیس حداقل 30 نفر از 70 نماینده مجلس را خریدار است - صادر کرد و مردم را دعوت به فرزاندم نمود.

آیت الله سید محمد بهبهانی و آیت الله ابولقاسم کاشانی که دومی بزرگترین مرجع شیعه آنروز ایران و رئیس مجلس شورای ملی بود؛ متقابلاً هم با ایقاع دولت مصدق مخالف بودند و هم با انحلال مجلس مخالف میکردند. بهمین خاطر فرزاندم اعلام شده از سوی مصدق را تحریم کرده و با صدور اطلاعیه هایی شرکت مردم در فرزاندم را حرام اعلام کردند.

علیرغم مخالفت دو آیت الله گردن کلفت و قد قدرت شیعه در آن زمان؛ فرزاندم در خواستی دکتر مصدق با استقبال وسیع و گسترده مردم برگزار شد و مصدق با اختلاف بسیار زیادی نسبت به مخالفان در این فرزاندم پیروز شد و تقریباً 99 درصد شرکت کنندگان رأی به انحلال مجلسی دادند؛ که ریاست آن را آیت الله کاشانی بعهده داشت.

2 (توطئه ناموفق قتل دکتر مصدق :

در روز 9 اسفند 1331 با هدایت و رهبری آیت الله بهبهانی؛ طرفداران شاه - عده ای از افسران اخراجی و باز نشسته ارتش همراه با ارادل و اوباش و دار و دسته شعبان بی مخ برای قتل دکتر مصدق که برای مذاکره و خدا حافظی با شاه - که ظاهراً" قصد سفر به خارج را داشته - به کاخ سلطنتی شاه آمده بود؛ در جلوی کاخ جمع میشوند. با آگاهی مصدق از توطئه قتل خود و خروج از در دیگر کاخ؛ این توطئه ناکام میماند.

3 (قتل سر تیپ افشار طوس رئیس شهربانی دکتر مصدق :

در اردیبهشت ماه 1332 افشار طوس رئیس شهربانی کشور؛ از طرفداران مصدق و از اعضای جبهه ملی؛ ربوده شده و چند روز بعد جسد

## محمود خادمی: میراث دکتر محمد مصدق؛ درس هائی برای امروز

بی جان او در بیابانهای اطراف تهران کشف میگردد. سرلشگر فضل الله زاهدی که این توطئه ننگین را برنامه ریزی کرده بود از ترس دستگیری و مجازات؛ با رضایت و موافقت آیت الله کاشانی - رئیس مجلس - در 14 اردیبهشت به مجلس میروید و تا 29 تیر ماه آن سال در آنجا متحصن میشوید.

4) کودتای ناکام 25 مرداد 1332:

در 23 مرداد 1332 شاه بر اساس طرح و نقشه سازمان سیا موسوم به "تی پی آژاکس"؛ دو حکم جداگانه؛ "فرمان عزل مصدق" و "نخست وزیری سر لشگر زاهدی" را صادر میکند.

روز 25 مرداد رئیس گارد شاهنشاهی سرهنگ نصیری برای اجرای حکم اول - عزل مصدق - مأمور میشود تا با محاصره خانه مصدق فرمان را به وی ابلاغ و او را دستگیر نماید. بر اساس این برنامه؛ همزمان با اعزام نصیری برای اجرای حکم؛ تعدادی از وزرای دولت مصدق دستگیر میشوند و همچنین نظامیان هوادار شاه برای بی اطلاع ماندن مردم از خبر کودتا و پیشگیری از واکنش بازاریان و مردم؛ با اشغال اداره مخابرات؛ تلفن های مناطقی از تهران را قطع میکنند تا توطئه کودتا لو نرود.

در آخر نیز فرار میشود که سر لشگر زاهدی در رأس یک واحد تانک رادیو و تلویزیون را اشغال نموده و متن فرمان شاه را به اطلاع مردم برسد. برای همین منظور سرهنگ نصیری در نیمه شب 25 مرداد برای ابلاغ فرمان شاه و دستگیری مصدق به درب منزل وی مراجعه میکند.

از آنجا که اطلاعات مربوط به برنامه کودتا به اطلاع دکتر مصدق رسیده شده بود؛ سرهنگ نصیری به محض ورود به خانه مصدق توسط نگهبانان نخست وزیری دستگیر و نیروهای نظامی همراه وی خلع سلاح میشوند و توطئه کودتا گران؛ شکست میخورد.

5) کودتای 28 مرداد:

با کمک از ویکی پدیا

بدنبال اطلاع دولت ملی مصدق از توطئه کودتا در 21 مهر 1331؛ دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه دولت مصدق؛ قطع روابط دیپلماتیک با انگلستان را با اطلاع مردم رساند. به موازات قطع رابطه با انگلستان و اخراج مأموران سیاسی انگلیس از ایران و همچنین انحلال مجلس دست نشانده که به سنگر ایادی دربار و استعمار علیه دولت ملی مصدق و مردم ایران تبدیل شده بود؛ وزیر خارجه انگلیس "آنتونی ایدن" برای متقاعد کردن امریکا برای همکاری در کودتا و تصمیم گیری و برنامه ریزی چگونگی سرنگون ساختن حکومت ملی دکتر مصدق به امریکا رفت و با رئیس جمهور وقت امریکا "آیزنهاور" به گفتگو و مشورت پرداخت.

بعد از مذاکرات دو کشور؛ برای اجرا و نظارت بر طرح در نظر گرفته شده که دولت امریکا آن را "عملیات آژاکس" نامگذاری کرده بود؛ "کیم روزولت" مأمور سیا و فرمانده عملیات کودتا به ایران آمد و از طرف انگلیس هم "کریستوفر وودهانس" برای هماهنگی در این عملیات - که آن را "عملیات چکمه" نام نهاده بود - معرفی شد.

حدود 8 صبح این روز جمعیتی حدود 3 هزار نفر از مردان مسلح به چوب و چماق که بعداً بر تعداد آنها افزوده شد؛ تظاهراتی بر علیه دکتر مصدق و به طرفداری از شاه را در خیابانهای تهران شروع کردند؛ آنها با افراد دیگری که با کامیونها و اتوبوس هایی که از صبح آماده شده بودند با شعارهای "زنده باد شاه" و "مرگ بر مصدق خائن" در سطح شهر به حرکت در آمدند.

به نقل از کتاب "ضد کودتا" نوشته مأمور سیا "کیم روزولت"؛ این مأمور سیا که با خریدن فتوای برخی از روحانیون آنها را با کودتا همراه کرده بود؛ در روز 28 مرداد با توزیع پول میان عده ای از ارتشیان و لات و اوباشها برهبری شعبان بی مخ آنها را بسیج نموده و بر علیه مصدق به خیابانها کشاند. همچنین در این روز ماشینهای مستشاران امریکائی با انتقال نفراتی از گارد شاه و ارتشیان تحت حمایت خود به منزل دکتر مصدق حمله نمودند.

بین ساعت 9 تا 12 تظاهر کنندگان همچنین به ستادهای احزاب سیاسی و دفاتر روزنامه های طرفدار مصدق یورش بردند و این اماکن را تخریب و به آتش کشیدند. آنها همچنین با آزاد کردن یکی از سران اشرار بنام "شعبان بی مخ" که به جرم تلاش برای قتل مصدق در زندان بود؛ رادیو و تلویزیون دولتی را به تصرف خود در آوردند و نمایندگان مجلس مخالف مصدق و همچنین مصطفی کاشانی پسر آیت الله کاشانی در مخالفت با مصدق و به طرفداری از شاه و سر لشگر زاهدی به ترتیب سخنرانی کرده و در آخر نیز زاهدی فرمان انتصاب خود به نخست وزیری از طرف شاه را قرائت کرد.

همزمان ارتشیان طرفدار زاهدی با توپ و مسلسل های سنگین به خانه دکتر محمد مصدق که مقر نخست وزیری هم بود؛ حمله کرده و آن را به گلوله بستند. ساعت 6 بعد از ظهر همین روز با در هم شکسته شدن مقاومت نگهبانان خانه مصدق؛ خانه مصدق به تصرف کودتا گران در آمده؛ تخریب و به آتش کشیده شد.

بعد از تصرف و تخریب خانه مصدق؛ سر لشگر زاهدی قدرت را بدست گرفت و متعاقب آن شاه ایران و همسرش که از ترس حامیان مصدق به ایتالیا فرار کرده بودند و بقول همسرش ناامید از برگشت به قدرت؛ قصد خرید خانه در شهر "رم" ایتالیا را داشتند؛ با تلگرافهای تهنیت و حمایت امیر آیت الله بهبهانی و کاشانی به ایران برگشتند.

و در روز بعد دکتر مصدق و یارانش خود را به کودتا گران معرفی کردند و بازداشت شدند و بدین ترتیب استبداد سلطنتی برای ربع قرن بر سرنوشته و مقدرات مردم ایران حاکم شد.

### د - اعتراف و عذر خواهی امریکا و انگلیس بخاطر کودتا علیه مصدق:

تا همین چند سال پیش؛ هم عمال شاه و حکومت پهلوی و هم کشورهای مداخله گر در امر کودتا؛ منکر نقش خود در کودتا علیه دولت ملی دکتر مصدق بودند و از این کودتای خائنانه بعنوان یک "رستاخیز ملی" و یا "قیام خودجوش مردم" و ..... یاد میکردند. پس از حدود نیم قرن از وقوع آن کودتای استعماری؛ در سالهای اخیر برخی اسناد محرمانه وزارت امور خارجه بریتانیا که از طبقه بندی خارج و منتشر گردیده است؛ بروشنی به دخالت بریتانیا در کودتای 28 مرداد اشاره میکنند. بعد از آن هم خانم "مادلین آلبرایت" وزیر امور خارجه امریکا در دولت "کلینتون" مسئولیت این دخالت ویرانگر را پذیرفت و از اینکه "دولت امریکا فرصت طلائی دستیابی به دموکراسی" را از مردم ایران سلب کرده است از مردم ایران عذر خواهی نمود.

در دوره ریاست جمهوری کنونی امریکا؛ آقای باراک اوباما در سخنرانی خود در قاهره - مصر - در 15 خرداد 1388 به صراحت به نقش امریکا در کودتا علیه دولت قانونی دکتر مصدق اعتراف میکند و میگوید "ایالت متحده در دوران جنگ سرد؛ در سرنگونی دولتی نقش داشته است که بطور دموکراتیک انتخاب شده بود" و کمیته مجلس عوام بریتانیا هم از لندن خواسته است تا "به منظور بهبود روابط دوجانبه خود با ایران به دخالت در سقوط دولت محمد مصدق اعتراف کند".

ه - نقش خائنانه آیت الله ها در کودتا:

در 18 دی 1331 که مصدق لایحه تمدید یکساله دولت خود را به مجلس فرستاد؛ آخوند کاشانی و تعداد دیگری از نمایندگان وابسته به دربار

## محمود خادمی: میراث دکتر محمد مصدق؛ درس هائی برای امروز

و استعمار با آن بشدت مخالفت کردند و کاشانی که ریاست مجلس را بعهدہ داشت به نمایندگان گفت " تا موقعی که من رئیس مجلس هستم اجازه طرح لایحه اختیارات و نظایر آن را نخواهم داد "

البته مردم در تظاهراتی گسترده در حمایت از محمد مصدق جواب دندان شکنی به آیت الله کاشانی داده؛ مجلس وابسته به دربار را مجبور کردند که لایحه درخواستی مصدق را تصویب کند؛ بعلاوه مردم در اعتراضات خود خواستار عزل آخوند کاشانی از ریاست مجلسی شدند که به مرکز توطئه گران علیه دکتر مصدق تبدیل شده بود.

ثریا اسفندیاری همسر شاه در زمان کودتا گفته است " در فوریه 1953 شبی که فردای آن قرار بود حرکت کنیم؛ با تعجب مشاهده کردم که فرستاده آیت الله کاشانی بزرگترین مقام مذهبی ایران بیدارم آمده است؛ وی گفت بطوری که به ما اطلاع داده اند؛ شاه به توصیه شما قصد دارد کشورش را ترک کند. آیت الله از شما تقاضا دارد با همه نفوذتان سعی کنید شاه از این تصمیم منصرف شوند ( کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران نوشته غلامرضا نجاتی ص 255 ) "

بعد از کودتای ضد ملی علیه دکتر مصدق؛ کاشانی با صدور اطلاعیه ای که از رادیو ایران هم پخش شد؛ پشتیبانی خود را از دولت نظامی سر لشگر زاهدی اعلام کرد و گفت " جای مسرت است که دولت جناب آقای زاهدی که خود یکی از طرفداران جبهه ملی بود؛ تصمیم دارند که شرافتمندانه از حیثیت و آبروی ملت ایران دفاع نموده و در راه اصلاح ملت حداکثر فداکاری را بنمایند "

آیت الله سید محمد بهبهانی هم که از آیت الله بروجردی فتوا گرفته بود تا خطرات و بلائی ناشی از حاکمیت کمونیسم توسط مصدق را به مؤمنین گوشزد کند نیز تا توانست در کار پیشرفت دولت ملی مصدق کارشکنی نمود و بعد از پیروزی کودتای استعماری هم؛ تلگراف تبریکی به شاه فراری فرستاد و به خاطر " نجات کشور از شر بی دینان " به او تبریک گفت.

و بدین ترتیب ارتجاع مذهبی در کنار استبداد و استعمار؛ چهره کریه خود را علیه آزادی؛ دموکراسی و حاکمیت ملی نشان دادند. چند روز بعد از کودتا؛ آخوند کاشانی در پاسخ به سؤال خبرنگار مصری که پرسیده بود؛ آیا مصدق برای برقراری رژیم جمهوری فعالیت میکرد؟ گفته بود " آری او برای برقراری رژیم جمهوری فعالیت میکرد " و در مصاحبه دیگری با خبرنگار " اخبار الیوم " در 17 شهریور 1332 بالصرحه حکم به اعدام مصدق میدهد و میگوید " طبق شرع شریف اسلامی مجازات کسی که در فرماندهی و نمایندگی کشورش در جهاد خیانت کند؛ مرگ است "

با پیروزی انقلاب در ایران و قدرت گیری آخوندها؛ خمینی ملعون همچون اسلاف مرتجع خود بهبهانی و کاشانی؛ از " سیلی خوردن " مصدق بدست کودتا گران خوشحال بود و در سال 1358 در واکنش به ادا احترام بیش از یک میلیون ایرانی به مصدق بر سر مزارش در احمد آباد - پس از سرنگونی رژیم سلطنتی - گفته بود " اینها میخواهند سرپوش بگذارند روی مقاصد خودشان. آن مقاصدی که بر خلاف مسیر ماست؛ با اسم یک نفری که ملی است. مسیر ما مسیر نفت نیست؛ ملی کردن نفت پیش ما مطرح نیست. این اشتباه است؛ ما اسلام را میخواهیم؛ اسلام که آمد نفت هم مال خودمان میشود؛ مقصد ما اسلام است؛ مقصد ما نفت نیست که اگر یک نفر نفت را ملی کرده است و اسلام را کنار بگذارد؛ برای او سینه بزنند. برای هر استخوانی میتینگ راه انداختن؛ بدنبال آن با اسلام مخالفت کردن؛ قابل تحمل نیست "

پیر گفتار جماران خمینی جنایتکار در 30 خرداد 1360؛ کودتای استعماری آمریکا و انگلیس علیه پیشوای آزادی مردم ایران را " سیلی اسلام " به مصدق خواند و گفت " مصدق اگر میماند به اسلام سیلی میزد؛ در کودتای 28 مرداد از اسلام سیلی خورد "

### و - حزب خائن و وطن فروش توده و کودتا :

در کنار آخوندهای خمینی صفت که خود از گردانندگان و عاملان کودتا بودند؛ حزب توده بزرگترین تشکل سیاسی آن زمان نیز با شعارهای چپ نمایانه از هیچ کوششی برای تضعیف دولت مصدق فرو گذار نکرد. این حزب که در میان اقشار متوسط شهری و با سواد جامعه و همچنین در میان نظامیان نفوذ گسترده ای داشت؛ نه تنها به حمایت از دکتر مصدق اقدامی نکرد بلکه با ایجاد هرج و مرج و ناامنی؛ در زمینه سازی کودتا و سرنگونی دولت ملی مصدق نقش بسزائی داشت. فدائی شهید بیژن جزئی در کتاب " تاریخ سی ساله " خود می نویسد:

" مهمترین ضعف رهبری حزب توده؛ هراس از عمل و بکار نبردن نیروهای خود در مقابله با دشمن بود؛ این حزب از امکانات موجود خود در رو به رو شدن با کودتا استفاده نکرد و از شناخت اهمیت کودتا و اثر مرکباری که بر جنبش ملی و کارگری میگذاشت عاجز ماند ..... اپورتونیسم بیکرانی که بر رهبری و صفوف حزب توده حاکم شده بود؛ اجازه چنین حرکتی را نداد "

یعنی با اینکه تشمت و سردرگمی بیشتر جریانات و نیروهای سیاسی در آنروزگار از عوامل مؤثر شکست نهضت ملی مردم در مقابل کودتا بود؛ ولی حزب خائن توده در این میان جایگاه ویژه ای دارد. حزب خائن و دست نشانده توده نفتی نه تنها با جنبش ملی به رهبری مصدق همدلی و همراهی چندانی نشان نداد؛ بلکه با اغتشاش و ناامنی در ایجاد بستر مناسب برای کودتا هم کمک شایان نمود.

### ی - تجارب و علل شکست نهضت ملی مردم ایران :

#### یکم - تجارب :

1 ( مبارزات چندین ساله مصدق بزرگ به ما می آموزد حکومتهای استبدادی؛ بستر مناسبی برای فراهم شدن نقض استقلال و حاکمیت ملی توسط کشورهای قدرتمند و سلطه گر میشود؛ امری که امروزه در سایه استبداد دینی حاکم بر کشورمان. از آنجا که در حکومت های استبدادی و خود کامه؛ پشتیبانی و حمایت مردمی از حاکمان وجود ندارد؛ آنها مجبورند برای تثبیت قدرت و استمرار حکومت خود به قدرتهای خارجی وابسته شوند. بنابراین هر نوع مبارزه استقلال طلبانه؛ در کشورهای استبدادی؛ در قدم اول از مبارزه برای سرنگونی استبداد حاکم بر کشور میگذرد.

2 ( میتوان با روند حاکم بر سیاستهای جهانی مخالف بود و اعتراض داشت و آن را زورگویانه؛ ناعادلانه و استثمار دانی دانست؛ اما در چارچوب ضوابط و قوانین همین سیستم ناعادلانه حاکم بر جهان؛ می توان به دفاع از حقوق و منافع ملی تلاش و مبارزه نمود و اهداف استقلال طلبانه را محقق کرد.

مصدق هم در چارچوب قوانین و قواعد استعماری حاکم بر جهان در آن دوره توانست؛ در مذاکرات در مجامع جهانی اصل ملی شدن صنعت نفت ایران را بدولت انگلیس بقبولاند و بسیاری از مشکلات بین المللی که در برابر ایران در محیط های بین المللی بوجود آمده بود را بر طرف نماید. یعنی علیرغم اینکه مصدق میدانست پا به عرصه نبردی گذاشته است که صاحبان قدرت جهانی قوانین ظالمانه آن را تعیین میکنند؛ اما نه تنها در کادر همان قوانین از حقوق مردم ایران دفاع نمود؛ بلکه توانست دولت انگلیس را وادار به تمکین و زانو زدن در برابر اراده مردم ایران نماید.

3 ( مصدق حرمت قانون را در رعایت حقوق و منافع مردم می دید و استفاده و توسل به ابزار قانونی برای پیشبرد مبارزه را به حقوق مردم



## محمود خادمی: میراث دکتر محمد مصدق؛ درس هائی برای امروز

مشروط میکرد؛ مصدق میگفت " هر جا که مردم هستند؛ مجلس قانونگذاری هم همان جا هست "؛ وی مصوبات مجلسی را که؛ علیه حقوق و منافع مردم توطئه میکند نه تنها نادیده میگیرد بلکه برای انحلال چنین مجلسی فراخوان صادر میکند. در حالیکه گفتمان امروزه اصلاح طلبی در ایران که؛ قانون را به تفسیر و منافع ولی فقیه مشروط کرده است و قانونی را مشروع میدانند که آخوندهای دزد و فاسد حاکم بر کشور آن را تفسیر و تصویب کرده و میکنند. بهمین دلیل در گفتمان و مبارزه به اصطلاح اصلاح طلبی راهکار " نا فرمانی مدنی " نه تنها جائی ندارد؛ بلکه همانگونه که در اعتراضات 88 شاهد بودیم به دلایل واهی؛ مردم و جوانان را از اتخاذ چنین تاکتیکی برحذر میداشتند.

آخر؛ آنها که خود به همین قوانین ظالمانه معتقدند چگونه میتوانند اجازه زیر پا گذاشتن و نقض آنان را صادر کنند. آنها میخواهند در کادر همین قوانین نا عادلانه با ولی فقیه ای که بالاتر از هر قانونی است و هیچ قانونی را برسمیت نمی شناسد؛ مبارزه کنند.

### دوم - عوامل مؤثر در شکست:

1) مبارزه ضد استعماری مردم ایران برهبری دکتر مصدق در آن شرایط تاریخی از نظر آگاهی سیاسی؛ تعمیق مرزبندیها با دشمنان رنگارنگ؛ سازمان یافتگی و استراتژی مبارزاتی به چنان درجه ای از رشد نرسیده بود که بتواند تلاش و مبارزه مستمر و فداکارانه مردم به رهبری دکتر مصدق را در مقابله با توطئه های رنگارنگ داخلی و خارجی آسیب ناپذیر بکند و آن را در جهت حفظ دستاوردها و گسترش آنان محفوظ بدارد. دلیل نبود سیاست مؤثر حزبی در آن شرایط؛ مصدق فاقد تشکیلات و چارچوب سازمانی مؤثر برای پیشبرد اهداف استقلال طلبانه خود بود؛ در نتیجه بدون دارا بودن حزب قدرتمند سیاسی و تشکیلات گسترده در مقابل خیانتهای خودی و غیر خودی؛ توطئه های دربار و نظامیان؛ اغتشاش ها و اعتصابات و هوجوی گریهای چپ روانه حزب توده و زد و بندهای قدرتهای استعماری و .....؛ مصدق تنها ماند و نتوانست در مقابله با کودتا به پیروزی برسد.

2) پیروزی بر دشمنان قهار خارجی و ایادی و مزدوران داخلی آن؛ که در آن روزها در برابر مصدق صف کشیده بودند تنها با بسیج گسترده تر مردم و حضورشان در صحنه امکان پذیر بود و این در حالی بود که رهبران جنبش ملی استراتژی و برنامه مشخصی برای کشاندن مردم به خیابانها برای مقابله با توطئه چینان و دفاع از آرمانهای ملی و دموکراتیک مصدق؛ نداشتند. لذا مردمی که در ابتدای نهضت و یا در مقطع 30 تیر با شور و شوق و علاقه وافر به دور احزاب ملی جمع شده بودند و جنبش را کمک میکردند؛ بلا تکلیف و سرگردان پراکنده شده و بدنبال کار خود رفتند.

و در روز کودتا از مردمی که سازماندهی نشده و بی ارتباط با ارگانهای نهضت مقاومت ملی و بی خبر از توطئه دشمن رها شده بودند؛ طبیعی است که نمی توان و نباید انتظار واکنش مؤثری را داشته باشیم. حاصل کار این شد که دکتر مصدق در محاصره توطئه گران داخلی و خارجی تنها ماند و تیغ کودتا گران بر شانه های نستوه این رهبر بزرگ؛ مؤثر افتاد و یگانه دولت ملی و مردمی دوران معاصر ساقط گردید و مردم ایران برای سالیان دراز از حاکمیتی ملی و مردمی محروم مانده اند.

کمبودی که بعداً مصدق در نامه ای در سال 1341 به آن اشاره میکند و فقدان سازماندهی اجتماعی - سیاسی را یکی از عوامل عقب ماندگی ایران بر میشمرد و امیدوار بود که با رفع آن در آینده؛ مبارزات ملی مردم ایران به پیروزی برسد. مصدق اولین شخصیت سیاسی در خاورمیانه بود که تسلط بی چون و چرای انگلستان بر امور کشور را به چالش گرفت. مبارزات ملی و استقلال طلبانه دکتر مصدق؛ امید به رهائی از قید استعمار را در کشورهای آسیائی و آفریقایی زنده کرد و بر مبارزات استقلال طلبانه کشورهای منطقه تأثیر زیادی گذاشت. ایده اولیه " جنبش عدم تعهد " از طرف دکتر محمد مصدق به رهبر اولیه این جنبش - جواهر لعل نهرو - داده شد. این جنبش در جهان دو قطبی آن دوران تا مدتها؛ با درس آموزی از سیاست " موازنه منفی " مصدق؛ مبارزات خود را دنبال میکرد.

مصدق از رهبران سیاسی نادری بود که هیچگاه به مردم دروغ نگفت؛ بر سر منافع ایران و مصالح توده های مردم و زحمت کشان با بیگانگان و مزدوران وابسته شان سازش نکرد؛ خدمتگزاری به مردم را بالاترین افتخار خود میدانست و هر گز در راه فریب آنها قدمی بر نداشت و نه تنها از شور و اشتیاق مردم نسبت بخود سوء استفاده نکرد بلکه در پیامی بمردم؛ آنها را از افراط در تجلیل از خود منع نمود؛ مصدق خطاب به مردم گفت:

" .... با صدای رسا که تا پایان حیات و بلکه بعد از مرگ من نیز اثر خود را در ضمیر وطن پرستان باقی بگذارد؛ اعلام میکنم که به لعنت خدا و نفرین رسول گرفتار شود؛ هر کس بخواهد در حیات و مماتم بنام من بتی بسازد و مجسمه ای بریزد؛ زیرا هنوز رضایت وجدان برای من حاصل نشده و آنروز هم که بخواست خداوند این مقصود حاصل شود؛ تازه نشانه انجام وظیفه است که هر کس بدان مکلف میباشد و حقا" سزاوار خوشباش پادش نیست ".

مصدق و یارانش یک روز بعد از انجام کودتا؛ خود را به شهربانی نظام کودتا معرفی کردند؛ بعد از دستگیری مصدق وی را در دادگاه نظامی شاه محاکمه و به 3 سال زندان و باقی عمر تبعید به دهکده احمد آباد محکوم نمودند.

مرحوم مصدق بعد از محاکمه؛ گفت " به من گناهان زیادی نسبت دادند؛ ولی من خودم میدانم که یک گناه بیشتر ندارم و آن این است که تسلیم بیگانگان نشده و دست آنها را از منابع طبیعی ایران کوتاه کردم و در تمام مدت زمامداری در سیاست خود یک هدف داشتم و آن این بود که ملت ایران بر مقدرات خود مسلط شوند ".

مصدق تا پایان زندگی خود وفادار به آرمان حاکمیت ملی؛ استوار و سازش ناپذیر باقی ماند و سرانجام در 14 اسفند 1345 در حالی چشم بر جهان فرو بست که اجازه ندادند حتی پیکر پاک این مرد بزرگ همانگونه که خود وصیت کرده بود در کنار مزار شهدای 30 تیر 1331 به خاک سپرده شود.

محمود خادمی 18.02.2015

## مازیار رازی: به مناسبت صد و سی و دومین سالگرد درگذشت کارل مارکس

کارل مارکس ۱۲۲ سال پیش، در ۱۴ مارس ۱۸۸۲، درگذشت. اما، امروزه هنوز میراث او در سراسر جهان پابرجا و راه گشای حل مسایل اجتماعی است. به بهانه ۱۲۲مین سالگرد درگذشت کارل مارکس، مروری بر اهمیت و ضرورت مارکسیسم، ضروری است. مارکسیسم، یک جهان بینی علمی برای شناخت نه تنها جامعه، تاریخ و نیروی محرکه آن یعنی مبارزه طبقاتی، بلکه هم-چنین برای شناخت کل طبیعت، هستی و جهان پیرامون ما انسان ها است. شناختی که به قصد تغییر صورت می گیرد. مارکسیسم درکی است علمی و دیالکتیکی متکی بر بیش از ۱۶۶ سال تجربه مبارزاتی و کاربست پیشرفت های سایر علوم. مارکسیسم راه گشای بشریت بوده است. مارکسیسم را مسئول روی کار آمدن استالینیزم در شوروی و یا مائوتیزم در چین و سوسیال دموکراسی در اروپا می دانند، یا درک کافی از مارکسیسم ندارند، و یا آگاهانه و مغرضانه قصد بی اعتبار نشان دادن مارکسیسم را دارند.

اهمیت تاریخی سوسیالیسم علمی یا مارکسیستی، در این است که تلاش می کند شرایطی بیافریند که در آن گرایش های سازنده انسان ها، بیش از تمایلات مخربشان رشد کنند. مارکسیست ها دعوی بیشتری ندارند، اما آن چه می طلبند، اهمیت حیاتی و تاریخی دارد. امروز ظرفیت ها و توانایی های مخرب دولت های سرمایه داری ابعاد غول آسایی پیدا کرده است. تنها کافی است به تولید جنگ افزارها، به نابودی محیط زیست، به میلیون ها کودکی که هر سال در «جهان سوم» از گرسنگی یا بیماری های قابل درمان می میرند، به خطرات ناشی از قحطی ها، اعتیاد، تجارت سکس، و وحشیگری دولت آمریکا در هیروشیما و ویتنام و امروزه در عراق و افغانستان و سایر نقاط جهان، بیندیشیم.

بشریت دیگر نمی تواند اجازه دهد که نیروهای مخرب و تمایلات غیر عقلانی (که همواره ظاهری عقلانی به خود می گیرد) در کنار گرایش های سازنده و عقلایی بشر، به خودی خود رشد کنند. اگر بشریت در خلال چند دهه آینده نتواند چنان شرایط اجتماعی مناسبی پدید آورد که رشد نیروهای مخرب، خودپرستی کوتاه بینانه و «نبرد همه علیه همه» را متوقف سازد، پس متأسفانه باید نابودی نوع بشر را حتمی دانست. پیام اصلی مارکسیسم چنین است: در جامعه ای که بر رقابت فردی و ثروت اندوزی متکی است و منافع شخصی در تقابل به منافع کل جامعه قرار گرفته و نمی توان توانایی های ویرانگر انسان ها را مهار نمود، ضرورت دارد که ساختار اجتماعی- اقتصادی دگرگون شود و بر پایه ارزش های همبستگی، و نقش و سهم «مستقیم» افراد جامعه در تولید کل قوام گیرد. برای تحقق این امر باید مناسبات تولیدی تازه و ارتباط های جدیدی به وجود آید که این ارزش های اساسی را تعالی بخشد. این امر یعنی مبارزه برای جامعه جهانی سوسیالیستی است. بنابراین برخلاف اتهام همیشگی سرمایه داری، سوسیالیسم نه تنها فردیت را نابود نمی کند، بلکه نخستین ساختار اقتصادی- اجتماعی خواهد بود که عملاً به فرد اجازه شکوفایی می دهد؛ به طوری که «کامل آزاد هر فرد، شرط تکامل آزاد همه» باشد.

سؤال می شود که آیا در مارکسیسم نوعی قیم مآبی وجود ندارد که بر آن است انسان ها را بر خلاف میل خودشان به سعادت برساند؟ به هیچ وجه! آن چه سوسیالیسم مارکسیستی را آشکارا از انواع ایده های سوسیالیستی پیشین تمایز می بخشد، انکار دعوی قیومیت در مبارزه رهایی بخش است.

در تزه های مارکس درباره فوئر باخ روشن و آشکارا آمده است که «مربیان باید اول خودشان تربیت شوند». «سراسر مارکسیسم بر پایه پیکار توده های انبوه کارگران استوار است. مارکسیسم اعتقاد دارد که «آزادی طبقه کارگر، تنها می تواند به دست خود کارگران تحقق یابد»، نه به وسیله کارشناسان، دانشمندان، فیلسوفان، دولت ها، حکومت ها، پارلمان ها و احزاب، هر چند که این ها می توانند به عنوان ابزارهای مبارزاتی مفید هم باشند. آنانی که غیر مسئولانه برخورد می کنند و به این حقایق توجه ندارند، یا آنانی که این ابزار عظیم فهم و درک حقایق جهان را نادیده گرفته و به جای آن صرفاً به مفاهیم تردید برانگیز، نامعقول، مرموز و ماورالطبیعه ای که هیچ هدف مثبتی را تأمین نمی کند، روی می آورند، از برداشت علمی و واقعی به دور هستند.

همان اندازه که مارکسیسم از جنبه علمی حائز اهمیت است، جنبه دیگری هم از مارکسیسم وجود دارد که به همان اندازه مهم است و آن جنبه معنوی یا اخلاقی- سیاسی آن است. مارکس این موضوع را به شکل بسیار رادیکال از جوانی خود تا هنگام مرگش در ۱۲۲ سال پیش، فرموله کرد، به کار برد و هرگز از مفهوم اصلی آن، منحرف نگشت؛ و آن مبارزه علیه هرگونه شرایطی بوده است که انسان ها تحت آن منفور گشته، از خود بیگانه شده، استثمار و سرکوب شده و یا به ماهیت انسانی شان توهین شده است. دلیل بی حرمتی به شخصیت انسان ها هر چه باشد و هر اندازه توجیهات علمی داشته باشد، در مارکسیسم موجه نبوده و با آن مبارزه می شود. مارکس به این امر واقف بود که در زندگی هیچ چیزی لذت بخش تر از مبارزه در راه دفاع از حقوق انسان نیست؛ دفاع از استثمارشدگان، سرکوب گشتگان و استثمارشدگان. هیچ راه بهتری از گذاشتن زندگی خود در این راه شریف و بزرگ، برای یک انسان در این دنیا وجود ندارد. این مفهوم اخلاقی- سیاسی مارکسیسم است.

اما مارکسیسم بیش از این ها پاسخگویی بحران کنونی نظام سرمایه داری است. بدیهی است که چنان چه سرمایه داری قادر به حل بحران بشریت باشد، دیگر نیازی به مارکسیسم نخواهد بود. آن وقت مارکسیسم مانند هر نظری که زمان آن سپری شده است به کتابخانه ها تعلق می داشت. اما واقعیت چنین نیست. در قرن بیستم و بیست-و یکم بحران سرمایه داری نه تنها کاهش نیافته، که برعکس تشدید نیز شده است و علم شناخت و مبارزه با این نابرابری ها (که در دستان مارکسیسم است) کمالات ضروری است و در دستور روز قرار دارد.

امروز در قرن بیست و یکم، پیش بینی کارل مارکس، یعنی آن چه که رزا لوکزامبورگ دوره های «سوسیالیسم یا بربریت» نامید، هر چه بیشتر واقعیت پیدا می کند. چنان چه بار دیگر وضعیتی ایجاد شود که فاشیسم، همانند دهه ۱۹۳۰ رشد کند و بر مصدر کار قرار گیرد، فاجعه های بشریت، به خصوص با در دست داشتن انواع سلاح های اتمی و شیمیایی، به مراتب بیشتر از اوایل قرن بیستم خواهد بود. کلیه این فجایع ریشه در شکست نظام سرمایه داری دارد، نظامی که نتوانسته است حداقل زمینه لازم را برای زندگی عادی اکثریت مردم جهان فراهم آورد. تضادهای طبقاتی بین اکثریت مردم و یک اقلیت مرفه همواره بیشتر شده اند.

خوشبختانه یک بدیل واقعی در مقابل این «بربریت» نظام سرمایه داری وجود دارد و آن هم «سوسیالیسم» است. مردم زحمتکش کلیه جوامع جهان می توانند با اتکا بر نیروی خود، سرنوشت خود را تعیین کنند و برای نسل آتی ثروت تولید نمایند. لزومی ندارد که کنترل زندگی مردم به دست شمار اندکی سرمایه دار و متکی بر نیروی کور و دستان نامرئی بازار و هرج و مرج آن سپرده شود. تکنولوژی امروزی در دست نمایندگان واقعی مردم می تواند به بهترین نحوی برای خدمت به زحمتکشان جامعه به کار گرفته شود. ماشین آلات اتوماتیک می توانند کارهای مشقت بار را از انسان ها گرفته و وقت آزاد برای رفاه و ارتقای فرهنگ برای مردم ایجاد کند. با تغییر معیارهای سرمایه داری در حیطه صنعت کامپیوتر و اینترنت، می توان اطلاعات لازم برای منابع ضروری نیازهای مردم را بکار گرفت و به علاوه «جریان آزاد اطلاعات» را از سطح شعار عوام فریبانه کنونی، به یک واقعیت تبدیل کرد.

اما این بدیل از بطن نظام موجود سرمایه داری پدید نمی آید. رقابت کور و انباشت بی رویه سرمایه به وسیله معدودی از افراد جامعه و بکارگیری هر چه بیشتر وقت زحمتکشان (استثمار مضاعف) این اجازه را نمی دهد که جوامع کنونی سرمایه داری به فرهنگ بالاتری دست یابند. تنها راه نجات بشریت از شر نظام سرمایه داری، مبارزه با آن و نه اصلاح و یا تسلیم شدن در برابر آن است. جلوه تئوریک و نظری این مبارزه نیز تنها در «مارکسیسم» نهفته است. در محور مارکسیسم ضرورت سرنگونی نظام سرمایه داری و تشکیل دیکتاتوری انقلابی پرولتا به دست نهادهای خود سازمانده توده ها (شوراها) نهفته است.

بی تردید جامعه سوسیالیستی آتی بی نقص نخواهد بود، اما تنها جامعه ای در تاریخ است که اکثریت مردم جامعه به طور آگاهانه بر سرنوشت خود حاکم خواهند شد.

مارس ۲۰۱۴

## بهرام رحمانی: جنبش کارگری ایران و نقش کارگران در ملی کردن صنایع نفت ایران

با فرا رسیدن بیست و نهم اسفند ماه، شصت و پنجمین سالگرد ملی شدن صنعت نفت ایران است. اما با گذشت 105 سال از اکتشاف طلاهای سیاه در چاه‌های مسجد سلیمان، نفت کماکان نقش تعیین کننده‌ای در اقتصاد ایران دارد و همچنان سهم بزرگی از درآمد کشور حاصل از استخراج و صادرات نفت است.

اگر چه در سال‌های اخیر به مناسبت‌های مختلف و مراسم‌های افتتاح برخی پروژه‌های «بزرگ» از سوی مقامات حکومتی و با ادعا به «بومی‌سازی» تکنولوژی‌های وارداتی و قطع وابستگی به کشورهای دیگر، واقعیت این است که از همان دوران ملی شدن صنعت نفت در روز 29 اسفند 1329 خورشیدی تاکنون استخراج نفت ایران، نیازمند تکنولوژی‌های وارداتی است.

ویلیام ناکس داریسی در سال 1280-1901، با مظفر الدین شاه قاجار قراردادی امضاء کرد تا به اکتشاف و استخراج نفت در ایران بپردازد که به «قرارداد داریسی» معروف شد و به مدت نیم قرن، تسلط انگلیس بر امور سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی ایران ممکن ساخت. قرارداد داریسی به شکلی دیگر در سال 1312 با رضا پهلوی تمدید شد.

اما در رابطه با ملی شدن نفت ایران، تحلیل‌ها و نگرش‌های متفاوتی وجود دارد. شاید غیرواقعی‌ترین نگرش آن است که ملی شدن صنعت نفت ایران را مختص دولت وقت به ریاست محمد مصدق می‌داند. در حالی که تا آن موقع و چه بعد از آن حکومت پهلوی اول و دوم تا خرخره وابسته به دولت‌های امپریالیستی انگلیس وابسته بودند. این که آن دوره خاص مصدق یا پیش گذاشت و به عنوان نخست وزیر قرارداد صنعت نفت را امضاء کرد باید به زمینه‌های تاریخی آن برگشت و دید که قبلاً چه اتفاقاتی در صنعت نفت افتاده بود که به مصدق فرصت می‌دهد تا چنین قراردادی را پیگیری کند و به سرانجام برساند. اگر به این پیش زمینه‌ها این واقعه تاریخی مهم پرداخته نشود در حد یک ادعا و اعلام موضع خشک و حالی باقی می‌ماند و مهمتر از همه تحریف تاریخ یک جامعه است.

کاری که محمد مصدق به عنوان نخست وزیر به پایان رساند پیش زمینه‌های تاریخی و سیاسی آن را کارگران صنعت نفت با مایه گذاشتن از زیست و زندگی و حتی جان‌شان فراهم کرده بودند. کارگران صنعت در دو دوره متفاوت، یعنی رد دوره رضا خان و پسرش محمدرضا، علیه انگلیسی‌ها و حکومت‌های وقت اعتصاب کردند. پس از این اعتصاب‌ها، هزاران کارگر از کار اخراج شدند و ده‌ها فعال و رهبر کارگران نیز دستگیر زندانی شدند. اما کارگران برخی مطالبات خود را به کارفرمایان تحمیل کردند.

با این مقدمه به بحث خود درباره ملی‌شدن صنعت نفت ادامه می‌دهیم. برای جایگاه بحث‌مان ملموس‌تر شود ضروری است که به لحاظ تاریخی کمی به عقب برگردیم و ببینیم کارگران صنعت نفت، در چه شرایط سخت و دشوار و خطرناکی مبارزه‌شان را آغاز کردند. اواخر دهه 1320، از جمعیت شانزده میلیون نفری ایران، 85 درصد در روستاها زندگی می‌کردند و به دام‌داری و کشاورزی مشغول بودند. همچنین در این دوره، شاغلین در بخش صنایع از دویست هزار نفر تجاوز نمی‌کرد.

کودتای نظامی رضاخان در سال 1299 شمسی-1921 میلادی، با حمایت و پشتیبانی انگلستان و تصاحب تاج و تخت در سال 1925، سرکوب بی-رحمانه و وحشیانه جنبش کارگری کمونیستی ایران و همه حرکت‌های آزادی‌خواه و برابری‌طلب و عدالت‌جو که از دوران مشروطه فعالیت خود را سازمان‌دهی کرده بودند، آغاز شد. رضاخان، که بین سال‌های 1320 تا 1320، قدرت را در دست خود قبضه کرده بود، ضربات جدی و کوبنده‌ای بر جنبش‌های سیاسی و اجتماعی دموکراتیک، به ویژه جنبش کارگری و به طور کلی رشد اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ایران وارد ساخت.

هدف رضاخان و حامیان داخلی و بین‌المللی او، نخست از میان برداشتن جنبش‌های سیاسی و اجتماعی و جنبش‌های مردم تحت ستم مناطق مختلف ایران بود و آن تثبیت یک ملت، یک مذهب و یک ارتش منظم سرکوبگر بود. این ارتش را به وجود آورد تا به سرکوب‌های وحشیانه‌ای دست بزنند. پس از این سرکوب‌ها، هدف برپایی اختناق و دیکتاتوری مطلق رضاخانی بود که امنیت سرمایه‌داران و با کنترل و نظارت حکومت انگلستان تا حدودی تامین شد. اساساً در این دوره علاوه بر صدور کالا به کشورهای عقب‌مانده هم-چون ایران؛ صدور سرمایه و تکنولوژی و ماشین‌آلات پیشرفته نیز بخش مهمی از سیاست‌های سرمایه‌داری جهانی بود.

بدین ترتیب، رضاخان میرپنج و حکومت دیکتاتوری او، نه عامل رشد و پیشرفت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران، بلکه عامل عقب ماندگی جامعه ایران در همه این زمینه‌ها بود. تصور کنید کسی که یک قزاق ساده‌ای بیش نبود، چگونه در مدت کوتاهی صاحب هزاران قطعه زمین و روستا شد؟ او، به حدی دیکتاتور و خشن و میرغضب بود که حتی مخالفین سیاسی خود را شخصاً مورد ضرب و شتم قرار می‌داد. بزرگ‌ترین هنر رضاخان، سرکوب و از بین بردن دستاوردهای انقلاب مشروطیت، سرکوب و کشتار، وحشت و میلیتاریسم، شکنجه و اعدام، چیز دیگری نبود.

در سال 1322، امور مالی و اقتصادی ایران، به دست «آرتور میلیسپو»، مستشار آمریکایی، سپرده شد. میلیسپو، در نوشته‌ای به نام «آمریکانیان در ایران»، فعالیت‌های رضا شاه را چنین توصیف می‌کند: «رضا شاه در مجموع، دهقانان، عشایری‌ها و کارگران را له کرد و از مالکان زمین-دار عوارض سنگین می‌گرفت. در حالی که فعالیت‌هایش به نفع طبقه جدید «سرمایه‌داران- «بازرگانان، دارندگان انحصار، مقاطعه‌کاران و نور چشمی‌های سیاسی- بود. تورم، مالیات سنگین و سایر اقدام‌های او موجب پایین آمدن سطح زندگی شد. (1)» مهم‌ترین سیاست رضا شاه، ایجاد ارتشی قدرتمند بود که حاکمیت مطلق او را در همه جا به اجرا درآورد. ارتش از حالت اولیه فوج چند هزار نفره قزاق در دهه 1300 ش-1920-م، به 126000 مرد مسلح دائم تبدیل شد و در سال 1320-ش-1941-م، امکان بسیج تا 400 هزار نفر وجود داشت و این تعداد برای کشوری که جمعیت فعال اقتصادیش از 5 میلیون تجاوز نمی‌کرد، بسیار زیاد بود. خدمت نظام وظیفه اجباری دو ساله- (به علاوه سال‌هایی که هر فرد جزو ارتش ذخیره یا فعال محسوب می‌شد) برای همه مردان جوان کشور، ایجاد چنان نیرویی را آسان می‌ساخت. سربازانی که عمدتاً از روستاها و به اجبار به خدمت فراخوانده می‌شدند...

ارقام رسمی بودجه آن دوره نشان می‌دهد که به طور متوسط 5/33 درصد کل درآمد دولت در فاصله سال‌های 1320-1305-ش-1941-1926-م، صرف ارتش شده است. به علاوه، بخش بزرگی از درآمد نفت- (که در بودجه ذکر نمی‌شد) صرف خرید تجهیزات گران-قیمت تسلیحاتی و ایجاد صنایع کوچک مهمات سازی در تهران و شهرهای دیگر می‌شد. امیران بلندپایه ارتش، پست‌های کابینه و مقام‌های کلیدی دستگاه‌های دولتی را می‌گرفتند و ثروت‌های کلان می‌اندوختند. در واقع رضا شاه از این دستگاه عظیم میلیتاریستی و خشن برای در هم شکستن جنبش‌های اجتماعی و نیروهای مخالف دولت در دهه‌های 1300-1920 و 1310-1930 استفاده کرد. اما این نیروی قدرتمند ارتش رضاخانی در برابر نیروهای قدرت‌مندتر خارجی که در 1320-1941، ایران را اشغال کردند ناتوان ماند و به سرعت از هم پاشید. در آن دوره سیاست‌های رضا شاه و دولت وقت ایران، تحولات اقتصادی و اجتماعی در ایران مانند همه جهان و منطقه اجتناب‌ناپذیر بود. زیرا تحولاتی در جهان روی داده بود که جامعه ایران نیز نمی‌توانست از این تحولات مستثنی باشد. از این رو، از ابتدای دهه سال‌های 1300 تا 1310، صنایع جدیدی در ایران رو به رشد و گسترش نهاد و از اواخر این دهه شتاب بیش‌تری به خود گرفت. صنایعی چون قند، نوشابه‌سازی، پنبه پاک‌کنی، جوراب‌بافی، کبریت‌سازی، آسیاب ماشینی، آرد سازی، روغن‌کشی و برنج‌کوبی، چرم‌سازی، پنبه خشک کنی، سبزه پاک‌کنی، چرم‌سازی، صابون‌سازی، ریسندگی و بافندگی، برق و چاپ‌خانه فعالیت داشتند که بر روی هم 680 کارخانه ماشینی را در برمی‌گرفت.

بخشی از این صنایع، برای کمک به صادرات و آماده کردن مواد صادراتی بود و بخشی برای تولید داخلی کالاهای مصرفی و جایگزینی

## بهرام رحمانی: جنبش کارگری ایران و نقش کارگران در ملی کردن صنایع نفت ایران

کالاهای وارداتی فعالیت داشت. در این میان به دلیل رشد ناموزون بخش‌های صنعتی و تأسیس نشدن صنایع مادر و کلیدی و وابستگی به خارج برای واردات ماشین آلات، قطعات و برخی مواد اولیه روند رشد اقتصاد ایران کندتر شد. در عرصه کشاورزی، و مبادلات بازرگانی با خارج و تولید محصولات کشاورزی برای عرضه به بازارهای خارجی، روابط و مناسبات ارباب - رعیتی بین مالکین و دهقانان هم-چنان به روال گذشته باقی ماند. دهقانان با همان ابزارهای اولیه و سنتی به کشت می-پرداختند و سهم عمده-ای از دست رنج خود را به مالکین پرداخت می-کردند.

در چنین شرایطی، رضاخان برخی از خوانین و اربابان را از بین برد و زمین‌های حاصلخیز آن‌ها را به ویژه در استان‌های گیلان، گرگان و مازندران به نام خود ثبت کرد و تحول چندانی در عرصه کشاورزی کشور به وجود نیاورد. بدین ترتیب، رضاخان در کوتاه‌ترین مدت، خود به بزرگ-ترین زمیندار و فنودال ایران تبدیل شد و صاحب حدود شش هزار ده شد. او ملاکین مخالف خود را به شدت سرکوب کرد و زمین‌هایشان را غصب نمود اما ملاکین طرفدار خود را در سرمایه-گذاری در بخش صنایع و تجاری شریک کرد. این هم روابط محکمی در روابط ملاکان و صاحبان صنایع به وجود آورد و روابط و مناسبات کهنه ارباب و رعیتی را هم-چنان بازتولید کرد و مانع رشد صنایع در کشور شد.

در مقطع جنگ جهانی دوم، حکومت رضاخان و حکومت هیتلر روابط بسیار نزدیکی برقرار کردند، چرا که هیتلر، برای استفاده پشت جبهه علیه شوروی، به ایران نیاز داشت. از این‌رو، دولت آلمان نازی، در گسترش صنایع جدید، ارسال اسلحه برای تقویت ارتش و توسعه راه-آهن سراسری و ماشین-آلات راه سازی و غیره کمک زیادی کرد تا به اهداف اصلی جنگی و میلیتاریستی خود علیه شوروی برسد. در این میان رضاخان، به یک عنصر مهم طرفدار فاشیسم آلمان تبدیل شد. حتی رضاخان، سیاست-های فاشیستی را تا آن‌جا که در توان داشت بر جامعه ایران اعمال کرد و نسلی از فعالین سیاسی کمونیست، آزادی‌خواه، برابری-طلب و روزنامه‌نگاران را به نابودی کشاند. برای مثال او، در حالی که تشکل‌ها و رسانه‌های زنان و همچنین هشت مارس، روز جهانی زن را ممنوع کرده بود و فعالین آن را شدیداً تحت تعقیب پلیسی قرار می-داد، تحت عنوان «کشف حجاب»، با توسل به پلیس و زور به شیوه وحشیانه و غیرانسانی چادر زنان را در خیابان‌ها از سرشان کشیدند و موضع ارتجاعی مذهبی را بیش از پیش تحکیم نمودند. این اقدام رضاخان، لطمه زیادی به آزادی زنان و آزادی‌های فردی و جمعی در جامعه ایران زد. بر اساس اسناد آن نژده، هزاران و دختر و زن توسط پلیس رضاخان مورد تجاوز قرار گرفتند.

در واقع اگر پلیس رضا خان میرینج در آن روزگار، در خیابان‌ها به زور چادر زنان ایران را از سرشان کشید و پس از انقلاب 57 مردم ایران نیز حکومت اسلامی، به زور پلیس حجاب بر سر زنان کرد. سی و شش سال نیروهای امنیتی و پلیسی و لباس شخصی‌های حکومت اسلامی، در خیابان‌ها زنانی را که حجاب را رعایت نمی-کنند بازداشت و جریمه می-کند، اساساً ریشه در سیاست واحدی دارند و آن هم دیکتاتوری و خصومت و دشمنی با حقوق فردی و اجتماعی شهروندان و آزادی‌های آن‌هاست!

در اواخر سلطنت رضاخان، حجم بازرگانی ایران و آلمان، در حد چشم‌گیری افزایش داشت. از سوی دیگر، در سال‌های 1316-1317، آلمان دومین کشور طرف تجاری ایران، پس از شوروی بود. همچنین در طی جنگ جهانی دوم، سهم آمریکا در تجارت خارجی ایران افزایش یافت و این کشور، در سال 1323، 23 درصد از کل تجارت خارجی ایران را به عنوان دومین کشور طرف تجاری پس از کشور هندوستان مستعمره انگلستان، به خود اختصاص داد.

در واقع با کودتای 1299 رضاخان میرینج با حمایت انگلستان، سرمایه-داری ایران وارد مرحله جدیدی از حیات خود گردید. حکومت رضاخان با توصیه و حمایت سرمایه-داری جهانی و در جهت ضرورت و نیازهای سرمایه-داری ایران، روابط و مناسبات سرمایه-داری در ایران گام برداشت. در خرداد 1931- ژوئن 1931، حکومت رضا شاه، با هدف مقابله با تاکتیک-های سیاسی کمونیست-ها، لایحه‌ای را به مجلس فرستاد که فعالیت و تبلیغات کلیه سازمان‌های سیاسی کمونیستی یا پوششی آن‌ها را غیرقانونی اعلام می-کرد. (2)

این لایحه به سرعت تبدیل به «قانون» شد و در 22 خرداد 1310 به تصویب رسید. بدین ترتیب، سرکوب-های پلیسی پی در پی و بروز گرایشات راست در حزب کمونیست ایران، این حزب اضمحلال یافت. بسیاری از رهبران و کادرها و اعضای این حزب، دستگیر و زندانی و اعدام شدند. فعالیت جنبش کارگری کمونیستی در این دوره به دلیل فعالیت-های مخفیانه محدودتر گردید.

این «قانون» دارای 9 ماده و یک تبصره بود که از اواخر تیر ماه 1310 به موقع اجرا گذاشته شد. در این قانون برای کسانی که با حکومت مخالفت می‌کردند از 3 تا 15 سال زندان و مجازات اعدام در نظر گرفته شده بود. طبق این قانون، حتی آن‌هایی که در خارج کشور فعالیت سیاسی علیه حکومت رضاخان داشتند به محض بازگشت به کشور، بلافاصله دستگیر و زندانی می‌شدند. رضا خان، که تمام عمر خود را در میان نیروهای قزاق و در جنگ و کشتار گذارنده بود، به معنای واقعی چون آدمکشی داشت. هر کسی که به او زیر چشمی نگاه می-کرد چشمش را درمی-آورد. او، همچنین به قدرت و ثروت، آن-چنان دلپستگی داشت که برای رسیدن به آن‌ها به هر جنایتی متوسل شد. رضا خان، سواد چندانی نداشت، اما در نظامی-گری و سرکوب و کشتار هم‌تا نداشت. در واقع او، قدرت خود را مدیون جنایت-هایش بود.

رضا خان، تحمل یک جمله انتقاد، حتی از نزدیکان خود را نیز نداشت. او، واعظ قزوینی را با تبر به قتل رساند. میرزا حسن خان صبا، مدیر «ستاره ایران» را بارها مورد ضرب و شتم قرار داد. سیداشرف گیلانی، روزنامه-نگار را به بهانه این که دیوانه شد، به زور در تیمارستان خواباندند تا تحت نظر داشته باشند. فرخی یزدی، یکی دیگر از قربانیان اختناق و سانسور رضا خان است. فرخی یزدی، می-نویسد: «رضاخان به هر در زد دید نمی-تواند مرا تسلیم کند از این که در زمان سلطنت اعلیحضرت قدر قدرت راست، راست راه می-روم و این فشارها کم‌رنگ نمی-کند ناراحت بود، از این رو دوباره مرا گرفت و زندانی کرد... در این جا هم به وظایف خود عمل می-کردم و جنایات رژیم را فاش می-ساختم، رضاخان که دید، زندان، شکنجه، گرسنگی بر من کارگر نیست تصمیم گرفت مرا بکشد و خودش را خلاص کند...»

خبر فوت فرخی، در پرونده-اش فقط یک برگ بود. دستگاه شهرداری رضا شاه، برگه‌ای به این مضمون در پرونده-اش گذاشت: «محمد فرخی، فرزند ابراهیم، در تاریخ 25/7/1318، به مرض مالاریا و نفریت فوت نمود، شماره زندانی 687 می-باشد.» تا قبل از شهریور 1320، هیچ-کس از فرخی خبر نداشت. ولی پس از شهریور 20، عده‌ای از زندانیان قصر که آزاد شده بودند درباره قتل فرخی خیرهایی را به بیرون از زندان دادند.

اما پس از شهریور 1320 که رضا شاه از ایران رفت و پرونده جنایت-ها به دادگستری ارجاع گردید، معلوم شد پزشک احمدی با کمک عده‌ای به وسیله آمپول هوا، فرخی را به قتل رساند. (3) شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت انگلیس، حامی اصلی رضاخان، قدرت مافوق دولت ایران بودند. اما همین روابط نزدیک رضاخان با هیتلر، یکی از عوامل اصلی و مهم در برکناری او از حکومت بود.

... حبس و تبعید و کشتار از طرف هیات حاکمه شروع شد. در بندر پهلوی و تهران آقای محمد آخوندزاده را که موجد و رهبر اتحادیه کارگران بندر پهلوی بود توقیف و تبعید کردند. در تهران عده کثیری از کارگران و رهبران آنان را توقیف کرده و حتی آقای حجازی را که یکی از رهبران اتحادیه کارگران چاپ-خانه‌های تهران

## بهرام رحمانی: جنبش کارگری ایران و نقش کارگران در ملی کردن صنایع نفت ایران

بود زیر شکنجه کشتند. کلیه زندان‌های آذربایجان مخصوصاً قلعه اردبیل را پر از کارگران و زارعین مبارز کرده بودند که بدون محاکمه و رعایت قانون توقیف بودند. تعجب است که مأمورین دولت مانع رساندن غذا به آن‌ها بوده، عده‌ای بی‌گناه در نتیجه گرسنگی در زندان فوت کرده، شبانه از طرف شهربانی و زندانبانان قلعه اردبیل دفن می‌شدند.-(4)

فقط حدود دو هزار ایرانی مظنون به هواداری از حزب کمونیست ایران، دستگیر شدند. بعضی تا شهریور 1320- (1941) در زندان ماندند. بعضی به شوروی فرار کردند و در آن جا چند تن از کمونیست‌های سرشناس ایرانی، در جریان تصفیه‌های استالینی کشته شدند.

اما با وجود این قوانین ضدکمونیستی و وحشی‌گری رضاخان و حکومت او، بسیاری از نشریات چپ مخفیانه چاپ و توزیع می‌شدند و گروه‌های کمونیستی نیز به فعالیت زیرزمینی خود در بین کارگران و دهقانان محروم ادامه می‌دادند.

گروه ارانی، با اتکا به این قانون دستگیر و زندانی شدند. این گروه که به گروه پنجاه و سه نفر معروف است، در سال 1316-1937، دستگیر شدند. ارانی، در سراسر دفاعیه خویش، سرشت علمی نظریات مارکسیستی را مورد تأکید قرار داد. ارانی، از دادگاه پرسید که چگونه یک دولت می‌تواند به سرکوب کردن عقایدی دست بزند که شالوده علمی آن‌ها به کهنگی تاریخ جامعه بشری است و کلیه جهات زندگی فردی و اجتماعی را بر حسب عقاید کاملاً علمی و منطقی می‌نگرد؟ هیچ مکتب اجتماعی یا مذهبی به اندازه سوسیالیسم درباره این عقاید قلم‌فرسای نکرده است؛ بدیهی است که یک قانون، بدون بررسی دقیق ادبیات سوسیالیستی، نمی‌تواند این مکتب را ممنوع سازد.

محاکمه با محکومیت پنجاه و سه نفر پایان یافت. ده نفر از آن‌ها به حداکثر مجازات ده سال زندان و دیگران به سه تا هفت سال زندان محکوم شدند. ارانی نیز در 4 فوریه 1940، به دلایل مشکوکی در زندان درگذشت.

هنگامی که اعضای این گروه در ماه شهریور 1320- سپتامبر 1941، از زندان آزاد شدند، برخی از آن‌ها حزب توده را به وجود آوردند. این حزب، نه ادامه دهنده راه حزب کمونیست ایران و نه ادامه دهنده راه ارانی بود، بلکه یک جریان لیبرالی بود که برخی از اعضای آن باورهای کمونیستی داشتند. اما این حزب، هرگز خود را یک جریان کمونیستی ننماید و به معنای واقعی کمونیست نیز نبود. از این‌رو، در برخی نوشته‌های تاریخ‌نویسان به غلط حزب توده ایران، به عنوان حزب کمونیست ایران، معرفی شده است.

در چنین شرایطی، رضاخان برای تثبیت موقعیت خود، نخست با روحانیون در قم و سپس با فتوادل‌ها و مالکان، به توافق رسید و قلع و قمع کمونیست‌ها و منتقدین و مخالفین را تشدید کرد. او، همچنین قیام شیخ خزعل در خوزستان و قیام مجدد مردم کرد به رهبری اسمعیل سمیتقو را که در اواخر سال 1924، در نواحی غربی دریاچه ارومیه (رضائیه)، سر بلند کرده بود، سرکوب کرد.

رضا شاه، قانونی را نیز درباره تنظیم مناسبات میان مالک و زارع در سال 1939، به تصویب رساند که استثمار وحشیانه دهقانان را تثبیت کرد. در قانون ویژه، کدخدایان همه کاره در دهات بودند. حق تعیین و انتخاب کدخدای ده، به وسیله مالک تحکیم یافت. دهقانان در فقر و بدبختی فرو رفتند. آنان نیمی از سال را در گرسنگی می‌گذراندند و از سوادآموزی و حداقل خدمات پزشکی نیز محروم بودند. وضع دهقان جنوب و جنوب غربی کشور، در سواحل خلیج فارس، بلوچستان بسیار فلاکت‌بار بود. در حالی که رضا شاه، مبالغ کلانی را برای سرکوب جنبش‌های اجتماعی، از جمله جنبش دهقانی به فتوادل‌ها و گروه‌های مسلح اختصاص داده بود.

رابطه رضا شاه، با هیتلر، به حدی فراتر رفت که وی، علی منصور، از طرفداران آلمان هیتلری را به نخست وزیر ایران انتصاب کرد و بر نفوذ آلمان در ایران افزوده شد و عناصر طرفدار آلمان نیز در ارتش و پلیس ایران به نحو چشم‌گیری افزایش یافتند.

نهایتاً تحولات جهانی و پایان جنگ دوم جهانی، به ضرر ایران تمام شد. زیرا آلمان نازی در 1 تیر ماه 1320- 22 ژوئن 1941، به شوروی حمله کرد. ایران، بار دیگر بی‌طرفی خود را در 5 تیر-26 ژوئن، اعلام داشت اما این بی‌طرفی واقعی نبود. زیرا ایران، متحد آلمان نازی بود. صدها آلمانی متخصص در عرصه‌های کلیدی دولت رضا شاه، حضور فعالی داشتند. از این‌رو، در 28 تیر-19 ژوئیه، متفقین رسماً از ایران خواستند که آلمانی‌ها را از ایران، اخراج کند، اما رضا شاه، ده روز بعد از درخواست متفقین، طی یادداشتی ضمن اعلام نیاز به تکسین‌های آلمانی در صنایع خویش، درخواست آن‌ها را رد کرد و در عوض وعده داد مراقب آلمانی‌های مقیم ایران باشد. متفقین طی دومین یادداشت خود، در 15 مرداد 1320- 6 اوت 1941، دوباره خواهان اخراج آلمان‌ها شدند و هم‌زمان آدولف هیتلر، طی نامه‌ای از رضا شاه خواست در برابر فشار متفقین مقاومت کند و وعده داد که آلمان تا پاییز آن سال، تمامی جنوب شوروی را به تصرف خود درآورد.

سرانجام رضا شاه، در 31 مرداد-22 اوت، به دولت دستور داد تا عناصر غیرضروری آلمانی را از ایران اخراج کند، اما این اقدام بسیار دیر شده بود. زیرا متفقین در 3 شهریور 1320- 25 اوت 1941، به ایران حمله کردند. رضا شاه و ارتش او که در سرکوب و کشتار جنبش‌های اجتماعی ایران، وحشی‌گری و آدم‌کشی را پیشه خود کرده بودند، کم‌ترین مقاومتی در مقابل ارتش متفقین از خود نشان ندادند و سریعاً شکست خوردند. به فاصله یکی دو روز جنگ، رضا شاه و ارتش تسلیم شدند و در روز 10 شهریور-یکم سپتامبر، ارتش ایران مانند یک «پهلوان پنبه» توخالی از هم پاشیده شد. روز 16 شهریور-7 سپتامبر، ارتش‌های متفقین به سوی تهران پیشروی کردند و از ایران خواستند که هر چه سریع‌تر آلمانی‌ها را از ایران اخراج کند. روز بعد مجلس به بررسی لایحه‌ای پرداخت که رضا شاه را از فرماندهی کل قوا عزل می‌کرد.

متفقین تصمیم گرفتند رضا شاه را سریعاً از سلطنت برکنار کنند. روز 23 شهریور 1320- 14 سپتامبر 1941، بی‌بی‌سی، در برنامه فارسی خود به رضا شاه حمله کرد و او را جبار و دزد خواند و اعلام کرد که مشروعیت او از بین رفته و جبران شدنی نیست. روزهای 25 و 26 شهریور-16 و 17 سپتامبر، رضا شاه از سلطنت برکنار شد. قوای شوروی و انگلیس در 26 شهریور-17 سپتامبر وارد تهران شدند و رضا شاه را از تهران عازم تبعیدگاه کردند.

بدین ترتیب، به دلیل این که رضا شاه، ایران را در اختیار آلمان نازی قرار داده بود تا از این طریق، از جنوب به شوروی حمله کنند، سبب شد که جامعه ایران، آسیب‌های جدی اقتصادی و اجتماعی ببیند. به عبارت دیگر، رضا شاه، محرمانه علیه متفقین و به سود دولت آلمان نازی، وارد جنگ شده بود.

«... تنها چند روز پیش از تجاوز نیروهای انگلیسی و شوروی به ایران در شهریور 1320، سفارت ایالات متحد گفت: «دست‌مزدها مسلماً برای حداقل گذران زندگی کفایت نمی‌کند. دست‌مزد کارگر عادی روزی چهار تا ده ریال، و شاید میانگین آن هشت ریال است. بدون توجه به ارزش مبادله ارزی ریال، شاید بتوان گفت که با مزد کارگر عادی می‌توان قرص نان سفیدی خرید با این که می‌توان گفت کارگر باید روزی سه تا هشت ریال برای غذای خود بپردازد. بنابراین، می‌بینیم که این دست‌مزد حتی برای غذای یک خانوار کفایت نمی‌کند، و قوت لایموت بیش‌تر کارگران عبارت است از چای، نان محلی (نه نان سفید)، پنیر و پیاز، که گاه سبزی و انگور، و بندرت برنج و گوشت نامرغوب، با چنین درآمدی نمی‌توان پوشاک کافی خرید یا تجملاتی مانند آموزش و پرورش کودکان را حتی در خواب دید. گاهی در خانواده کارگر یک یا چند همسر و کودکان او کار می‌کنند تا درآمد خانواده بیش‌تر شود و سطح زندگی‌شان اندک بالا رود.»(5)

سرانجام متفقین پس از برکناری و تبعید رضا شاه، پسر او محمدرضا را به جای او بر تخت سلطنت نشانادند. دومین دوره عمده فعالیت کارگری، با دخالت و تلاش همه جانبه و مستقیم کمونیست‌های ایران، از سر گرفته شد. زندانیان سیاسی آزاد شدند. رسانه‌های مجدداً

## بهرام رحمانی: جنبش کارگری ایران و نقش کارگران در ملی کردن صنایع نفت ایران

انتشار یافتند. تقریباً دوباره نسیم فضای نسبتاً باز سیاسی مانند دوران انقلاب مشروطیت و قبل از کودتای رضا خان، آغاز به وزیدن کرد. اما این دوره نیز گذرا بود و طولی نکشید که پسر رضاخان قداره-بند، با حمایت امپریالیست-ها، شمشیر خود را از رو بست و سرکوب جنبش-های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را در اولویت دولت خود قرار داد. در واقع بین سال-های 1953-1941، مهم-ترین دوره در تاریخ مبارزه جنبش کارگری و برپایی تشکل-های کارگری ایران بود.

میرزاده عشقی، به درستی در غزل-های خود، به خصوص در شعر معروفش، درباره رضا شاه، سروده بود: «پدر ملت اگر این بی-پدر است. همین سروده سبب شد که رضا شاه، دستور کشتن او را در زندان صادر کند، عمق خشونت و دیکتاتوری او را به نمایش می-گذارد. حجم استخراج نفت ایران تا سال 1300، بسیار اندک بود. اما پس از آن، به دلیل نوسازی پس از جنگ جهانی اول، و دگرگونی در ساختار صنعتی کشورهای اروپایی، مصرف نفت نیز رو به افزایش گذاشت که استخراج و صدور نفت ایران نیز بالا رفت. پس از قرارداد 1312، استخراج نفت افزایش پیدا کرد، اما افزایش اصلی اصلی استخراج نفت ایران، پس از جنگ دوم جهانی و هم-زمان با آغاز بازسازی ویرانه-های اروپا هم-زمان بود.

در سال-های پس از جنگ جهانی دوم، حاکمیت آمریکا، سومین طرف تجاری ایران شد و در سال 1322، با سپرده شدن امور مالی و اقتصادی کشور به دست «میلسیو» مستشار آمریکایی، دخالت مستقیم دولت آمریکا در امور داخلی ایران، ابعاد گسترده و تازه-ای به خود گرفت. در دوران رشد و توسعه و شکوفایی اقتصادی در کشورهای غرب و جهانی شدن اقتصاد سرمایه‌داری، ایران قادر به رقابت نبوده و از ابتدای سلسله قاجار اقتصاد ایران، به تدریج در جا زده و اساساً به نفع تطبیق با اقتصادی جهانی سرمایه-داری و بازار مصرفی برای دولت-های پیشرفته سرمایه-داری گام برداشته است.

اساساً نظریه مبارزه طبقاتی و مطالبات هدفمند کارگری در ایران، در اواخر دهه-های قرن نوزدهم پدید آمد. در ایران، اولین بار احزاب سیاسی چپ و کمونیست مبارزه طبقاتی کارگران بر علیه سرمایه-داران را سازمان-دهی کردند و اهداف آن را نیز روشن نمودند. در آن، تعدادی از روشنفکران و فعالین سیاسی چپ و کمونیست، نخستین بار حزب سوسیال دموکراتیک را در سال 1903، به وجود آوردند که با رهبران بلشویک-های روسیه در تماس بودند و با بعدها با آن-ها از موضع انترناسیونالیستی و همبستگی طبقاتی ارتباط برقرار کردند. در سال 1308-ش-1929 م، دو هزار کارگر روز اول ماه مه را در دباغی خارج از شهر جشن گرفتند. مراسم شامل سخن-رانی-هایی بود که به تجاوز خودسرانه دولت به قوانین حمله می-کرد. شهرانی به محض اطلاع از آن گردهم-آیی، رهبران اتحادی-های کارگری را دستگیر کرد. این بار پنجاه نفر دستگیر و پنجاه نفر دیگر مخفی شدند. بیش-تر کسانی که زندانی شدند، از جمله نوانی و پروانه و کی مرام، تا زمان اعطای عفو عمومی به مناسبت دیدار امان-الله خان، پادشاه افغانستان، بدون محاکمه در زندان به سر بردند. (6)

تلاش-های اولیه برای برپایی تشکل-های کارگری نیز در سال 1906، در اوج انقلاب مشروطه و انقلاب 1905 روسیه با ایجاد تشکل کارگران چاپچی در تهران آغاز شد. بازگشت طرفداران سلطنت مطلقه به قدرت در سال 1908 و شکست آن-ها توسط مشروطه-خواهان در 1910، نخست این تشکل به حالت تعلیق درآمد و سپس فعالیت خود را از سر گرفت و به تشکیل اتحادیه-های کارگری دیگر نیز منجر شد. بنابراین، نخستین دهه قرن بیستم با سازمان-دهی اتحادیه کارگری چاپچی-ها و انتشار روزنامه آن-ها به نام «اتحاد کارگران» مصادف بود. با اعتصاب موفقیت-آمیز کارگران چاپ، می-توان گفت که نخستین نماد جنبش کارگری سوسیالیستی ایران، با پیروزی این اعتصاب در تاریخ مبارزه طبقه کارگر ایران، ثبت شده است.

در پی پیروزی کارگران چاپچی، بهبود شرایط کار، از جمله هشت ساعت کار در روز، حق اضافه-کاری، و ... سایر اتحادیه-های کارگری از جمله اتحادیه نانویان و اتحادی-های پست، کفاشان و خیاطان از 1910 تا 1922 تشکیل گردید. در دهه 1920، نخستین حزب کمونیست ایران، ابتدا به نام «عدالت» و سپس به نام «حزب کمونیست ایران» شروع به فعالیت کرد که عمده فعالیت آن-ها در میان کارگران و دهقانان فقیر بود. این حزب کمک شایانی به شفاف-تر شدن مبارزه طبقاتی کارگران بر علیه سیستم سرمایه-داری، سازمان-دهی و برپایی تشکل-های کارگری کرد و تجارب گران بهایی طبقاتی نیز از خود بر جای گذاشت.

انقلاب اکتبر 1917 روسیه نیز در تشکیل احزاب کمونیستی و تشکل-های کارگری در ایران و جهان بسیار موثر بود. اساساً رهبران شناخته شده آن دوره جنبش کارگری کمونیستی خود را انترناسیونالیست تعریف می-کردند و با رهبران بلشویک-ها نیز از نزدیک آشنا بودند و ارتباط سیاسی داشتند.

برای مثال، سلطان-زاده، از رهبران حزب کمونیست ایران، در تیر ماه 1307-ژوئیه 1928، در راس هیاتی از جانب این حزب، در ششمین کنگره کمینترن شرکت کرده بود، نسبت به نظریه کمینترن درباره نقش طبقه بورژوازی در انقلاب دهقانی بدبین بود. سلطان-زاده، عقیده داشت که اصولاً بورژوازی مایل به اتحاد با پرولتاریا و دهقانان نیست و سعی می-کند تا با مالکان و امپریالیست-های خارجی متحد شود. خرده بورژوازی نیز نمی-تواند به عنوان یک رکن انقلاب دهقانی کار موثری انجام دهد. به این ترتیب، پرولتاریا و دهقانان از طریق سازمان یافتن در حزب کمونیست ایران به صورت نیرویی باقی می-مانند که قابلیت فعالیت انقلابی دارند. اما کمینترن، به پیشنهاد کمونیست-های ایرانی اهمیت چندانی نداد.

فعالیت کمونیست-ها و طرفداران جنبش کارگری ایران، در میان کارگران مهاجر و ایرانیان ساکن آذربایجان روسیه و تشکیل اولین حزب کمونیست ایران، نقش تعیین-کننده-ای در رشد و گسترش فعالیت‌های کارگری در داخل ایران داشت. نخستین کنگره حزب کمونیست ایران که در سال 1920 در شهر انزلی برگزار شد، حقوق «رنجبران ایرانی را برای سازمان دادن و متشکل کردن کارگران در تشکل-های خویش مورد تأکید قرار داد و از تشکیلات-های محلی حزب خواست که در این راستا فعالیت-های خود را متمرکز کنند. این جهت‌گیری سیاسی حزب کمونیست ایران، سبب شد که شورای اتحادیه-های تهران به وجود آید که در آن، از هر اتحادیه سه نماینده حضور داشتند.

یکی از مهم-ترین حرکت-های اعتراضی جنبش کارگری، که در دوره فعالیت شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری ایران روی داد، اعتصاب معلمان بود. اعتراض معلمان هنگامی آغاز شد که در دوران صدارت قوام-السلطنه، معلمان مدارس دولتی که به مدت 6 ماه حقوق خود را دریافت نکرده بودند، با انتشار یک بیانیه اعتراضی، در دی ماه 1300 دست به اعتصاب زدند.

بر اثر بحران اقتصادی بین-المللی سال-های 1929-31، وضع زندگی کارگران ایران، باز هم بدتر شد. افزایش ساعات کار روزانه، بدتر شدن شرایط کار، کاهش دست-مزدها، افزایش بی-کاری و فقر، وجود سیستم جرمه کار و غیره، همگی فلاکت-بار بودن زندگی کارگران را به دنبال داشت.

در ماه مه 1929، کارگران کمپانی نفت انگلیس و ایران، دست به اعتصاب زدند. اعتصاب-گندگان خواستار افزایش دست-مزدها، کم شدن ساعات کار، کارگرانی که استعداد کار کردن را از دست می-دهند باید زندگی-شان تأمین شود، اتحادیه کارگری آن-ها به رسمیت شناخته شود، روز اول ماه مه، به عنوان روز کارگر به رسمت شناخته شود و کارگران بازداشت شده آزاد گردند و ... نیروهای مشترک انگلیسی و قوای نظامی ایران، این اعتصاب را شدیداً سرکوب کردند.

در سال-های 1929 الی 1932، موج اعتصابات کارگری که به رهبری حزب کمونیست ایران و اتحادیه-های مخفی جریان داشت به همه نواحی ایران سرایت کرد. در سال 1930، کارگران کارخانه کیریت سازی تبریز و کارگران مازندران، اعتصاب کردند. در سال 1932، در مازندران

## بهرام رحمانی: جنبش کارگری ایران و نقش کارگران در ملی کردن صنایع نفت ایران

کارگران راه-آهن، دست به اعتصاب زدند و موفق به افزایش دست-مزد و دریافت حقوق دوران اعتصاب شدند. این اعتصابات دولت رضا شاه و سرمایه-داران را به جدی به وحشت انداخت تا این که صدها نفر از فعالین جنبش کارگری کمونیستی را دستگیر و زندانی کردند. قوانین ضد کمونیستی را به تصویب رساندند. در پایین به این مسئله مجدداً برمی-گردیم.

از سوی دیگر گسترش اختناق نیز بر فعالیت-های حزب کمونیست ایران، تأثیر به سزایی گذاشت. حزب مجبور بود فعالیت-های خود را عمدتاً مخفی پیش ببرد. زیرا ضربات پلیسی شدیدی را متحمل شده بود. اما با این وجود نفوذ خود در میان کارگران را حفظ کرده بود. برای مثال، در سال 1308-1929، معلوم شد که رهبران یک اعتصاب کارگری در شرکت نفت خوزستان از اعضای این حزب هستند و سابقه ایجاد اعتصاب در بین کارگران را دارند. حزب پس از این ضربه پلیسی، از سازمان-های پوشش مانند باشگاه-های فرهنگی و ورزشی استفاده می-کرد. در سال 1931، تعدادی از این سازمان-ها نیز کشف گردید. از جمله کشف یک سازمان مهم در رشت.

در 17 آذر 1300-9 دسامبر 1920، حدود 2000 نفر از کارگران هندی پالایشگاه آبادان دست به اعتصاب زده و خواستار افزایش دست-مزد شدند. روز بعد نیز کارگران ایرانی و عرب پالایشگاه نیز به حمایت از آنان دست به اعتصاب زد و خواسته‌های مشابهی را مطرح کردند. با این که با این خواسته-ها موافقت شد ولی مسایل دیگری چون مسکن و حق بازنشستگی و نیازهای بهداشتی کارگران، همچنان بی-جواب ماند و برای رسیدگی به آن-ها اقدامی نشد. چندی بعد در اردیبهشت 1301-مه 1922 نیز بار دیگر کارگران هندی دست از کار کشیدند و خواستار 100 درصد اضافه دست-مزد شدند. این بار توافقی حاصل نشد. نیروهای نظامی انگلیسی دست به کار شدند و بسیاری از رهبران و سازمان‌دهندگان اعتصاب را دستگیر کردند. حدود 2000 کارگر هندی نیز از کار اخراج و به صورت دسته-جمعی به هندوستان بازگردانده شدند. نام یوسف افتخاری در فراز و نشیب-های تاریخ معاصر ایران، به ویژه مسایل مربوط به تشکیلات کارگری در فاصله سال-های 1307 تا 1327 شمسی، نام آشنایی است. ولی این آشنایی و آگاهی از پاره-ای اطلاعات جسته و گریخته تجاوز نمی-کند: «آن که وی از رهبران اعتصاب کارگران صنعت نفت در سال 1308 بود، دوازده سال را در زندان-های رضا شاه گذرانده، اختلاف نظرهایی با سایر زندانی-های چپ و کمونیست آن دوره داشت و در سال-های بعد از شهریور 1320 نیز درگیر فعالیت‌های صنفی و سیاسی بوده است.» (7)

بی-تردید ضروریست هر فعال سیاسی جنبش کارگری کمونیستی، خاطرات یوسف افتخاری را بخواند تا از تجارب گران-بهای او برخوردار گردد. وی شخصاً از نزدیک شاهد بسیاری از جنایات بی-شمار رضا شاه بوده است. یوسف از آذربایجان به شوروی رفت با رهبران حزب کمونیست ایران، رابطه نزدیکی برقرار کرد؛ در دانشگاه کمونیستی کارگران شرق- (کوتو)، در مسکو، تحصیل نمود و با استالین دیدار-کرد. هنگامی که به ایران برگشت با هدف تشکیلات-سازی در میان کارگران نفت خوزستان در سال 1307، به خوزستان رفت و با هم‌فکران خود تشکیلات کارگری ساخت و برای اولین بار در صنعت نفت، اعتصاب عظیمی راه انداختند. وی با جمعی دیگر اعتصاب 1308 کارگران صنایع نفت را رهبری کرد. اعتصاب کارگران شرکت نفت در آبادان در سال 1308، یکی از مهم‌ترین مبارزات است که زنان نقش تاثیرگذاری چشم‌گیری در آن داشتند. این اعتصاب قرار بود که در اول ماه مه برگزار شود، اما به دلیل دستگیری چند نفر از جمله یوسف افتخاری زودتر آغاز شد.

همان-گونه که در بخش-های بعدی خاطرات و نوشته-های یوسف افتخاری آمده است، هنگامی که وی و دیگر رفقاییش دست به کار تشکیلات و سازمان-دهی کارگران خوزستان زدند، پریشانی وضع زندگی کارگران کماکان بر جای و شاید بدتر هم شده بود... در این که انگیزه اصلی اعتصاب 1308، اعتراض به شرایط ناهنجار کار و زندگی در حول و حوش صنعت نفت خوزستان بوده است، تردید نیست. در این میان «عنصر سیاسی» ماجرا نیز خود را به صورت نقش تعدادی از اعضاء تشکیلات کارگری کمینترن و تقارن اعتصاب با روز اول ماه مه نشان می-دهد... (8)

«دستور اعتصاب داده شده بود و البته آن-ها نمی-دانستند که دستور اعتصاب داده-ایم و به من خبر آوردند که صبح عده-ای را به اهواز می-برند. صبح زود هوا روشن نشده بود آمدند سراع من. گفتند بیایید بیرون و رفتیم بیرون... وقتی از منزل به شهربانی رسیدیم دیدم صدای زیادی می-آید. فهمیدم که کارگران اعتصاب کرده-اند. ما نزدیک می-شدیم به شهربانی آن-ها هم نزدیک می-شدند که شهربانی را محاصره بکنند. ما آمدیم و کارگران هم رسیدند و شهربانی را محاصره کردند. مدتی طول نکشید که کشتی جنگی انگلیسی آمد. هر چه قوای نظامی در خوزستان، و همچنین هر چه پلیس مسلح بود به آبادان آورده بودند. اول آبان را محاصره و بعد به کارگران حمله کردند. در آن مرحله تقاضای کارگران این بود که رفقای ما را آزاد کرده و به حرف-های ما گوش کنید. مختاری آمد و به این-ها قول داد که شما، به خانه-هایتان برگردید و فردا ما این-ها را مرخص می-کنیم. این-ها گناه نکرده-اند این-ها اعتصاب کرده و می-گویند دیگر کار نمی-کنیم، مقرر که نیستند. کارگران برگشتند خانه-هایشان، صبح نگذاشتند آن-ها از خانه-هایشان بیرون بیایند. دستگیر-ها شروع شد. در حدود سیصد نفر زن و مرد را گرفتند. از بیرون هم دیگرتن به اعتصابیون ملحق شدند. زن-های کارگر نیز همگی در اعتصاب شرکت کردند... (9)

وی در صفحه 118 خاطراتش شرایط زندگی کارگران شرکت نفت را در سال‌های 1306 تا 1308 را این‌گونه تصویر می‌نویسد: «... این کارگران از حداقل زندگی محروم بوده و عده‌ای به علت نداشتن مسکن زیر سایه درخت خرما زندگی می‌کردند. بعضی از آنان اتاق‌هایی از بویا ساخته و در زمستان و تابستان با چند خانوار دیگر در آن زندگی می‌کردند.

محل کارگران (احمدآباد) به علت نداشتن آب و مستراح به قدری کثیف و متعفن بود که اغلب امراض در آنجا شیوع پیدا می‌کرد. شرکت نفت تنها حدود 150 خانه یک اتاقی و دو اتاقی را در اختیار برخی کارگران متخصص و باسابقه گذاشته بود که نسبتاً تمیز و قابل سکونت بود... فاصله محل سکونت عده‌ای از کارگران تا تصفیه خانه آبادان بیش از دو کیلومتر بود... ظاهراً ساعت کار شرکت نفت روزی 8 ساعت بود ولی از روی حساب دقیق 11 ساعت وقت کارگران در کارخانه و بین راه تلف می‌شد و در گرمای شدید خوزستان روز 11 ساعت کار کردن بسیار مشکل و حتی از قدرت هر حیوانی خارج بود... کارگران نفت جنوب نه فقط غذا و پوشاک و مسکن کافی نداشتند، حتی از داشتن امنیت نیز محروم بودند. هر آن مسترها اراده می‌کردند می‌توانستند کارگران را از کارخانه اخراج کنند ... آزار و اذیت کارگران و تنگ زدن کارگر جزو کارهای عادی انگلیسی‌ها بود به دفعات اتفاق افتاده بود که انگلیسی‌ها کارگری را به ضرب مشت و لگد کشته و متأسفانه مورد تعقیب هم واقع نشده بودند.

... استفاده زنان کارگر از تفاله نفت منظره اسفباری داشت. زنان کارگران پیت‌های نفت را با آن مایع سیاه که معروف به تفاله نفت بود پر کرده و روی سر گذاشته و برای پختن نان و سیر کردن بچه‌های صغیر و لخت و گرسنه خود به طرف اتاق‌های بوریایی روانه می‌شدند. پوشاک آنان عبارت از یک پیراهن بلند و پاره پاره بود که قسمت کمی از بدن را مستور می‌کرد. مایع سیاهی که روی سر گذاشته بودند در اثر حرکت به صورت آن‌ها ریخته تمام اعضای بدنشان را آلوده می‌کرد. انگلیسی‌ها با زن‌های شیک پوش خود جلوی زنان ستم‌دیده و صاحبان اصلی ثروت نفت را گرفته و از مناظر رقت بار آنان عکس می‌گرفتند. عکس‌هایی که انگلیسی‌ها از زنان و کارگران برمی‌داشتند منظره رقت‌انگیزی داشت. عکس اسکلتهای نفت‌آلود و متحرک هر بیننده‌ای را متأثر می‌کرد. ... با این مایع سیاه که به طریق بالا به دست می‌آوردند سوخت ناشان مجانی تامین می‌شد. ... شرکت نفت بیمارستانی داشت که وضع آن از حیث دوا و طبیب رضایت‌بخش بود. اما کارگران تا دم مرگ نمی‌رسیدند در این بیمارستان بستری نمی‌شدند. کارگران می‌گفتند بیمارستان شرکت حتماً برای نمونه و ظاهرسازی هم که باشد کارگری رامعالجه نکرده و شفا نداده است. در اغلب نقاط خوزستان در فصل تابستان زندگی بدون یخ و آب خنک مشکل و گاهی طاقت فرسا است. شرکت نفت با این که در این تاریخ کارخانه یخ داشت یخی دراختیار کارگران قرار نمی‌داد. حتی آب آشامیدنی شهر هم

## بهرام رحمانی: جنبش کارگری ایران و نقش کارگران در ملی کردن صنایع نفت ایران

تصفیه شده نبود. این کارگران با این شرایط دشوار از مرخصی هم بهره‌مند نبودند. کارگرانی که در حین کار معلول می‌شدند بدون دریافت دیناری از کار برکنار می‌شدند و مجبور به گدایی بودند. افتخاری پس از آن که شرح کاملی از نحوه شکل‌گیری این اتحادیه می‌دهد، اشارات آموزنده‌ای دارد به سازمان‌یابی و شجاعت زنان کارگر و نقش آن‌ها در آن پیکار اعتصابی. وی در صفحه 40 کتاب خود در مورد نقش زنان در این تشکل چنین می‌نویسد:

در تصفیه خانه‌ها و کارخانه‌های دیگر شرکت نفت، زنان کار نمی‌کردند. بنابراین تشکیل اتحادیه زنان برای ما میسر نبود. برای آن که از قدرت عظیم زنان در تشکیلات استفاده شود، به افراد اتحادیه دستور دادیم که منسوبین و محارم خود را با افکار و عقاید و روش اتحادیه و مبارزه طبقاتی آشنا نموده نتیجه عمل و تاثیر گفتارشان را به اتحادیه ایهالتی کارگران خوزستان گزارش نمایند. به این ترتیب به مرور به خانواده کارگر هم نفوذ کردیم و اولین اتحادیه محسوب می‌شدند. منتها مردان حوزه‌های مرتبی داشتند ولی زنان حوزه‌های مرتبی نداشتند. می‌ترسیدیم عائله‌اش هم تقریباً عضو اتحادیه محسوب می‌شدند. مگر این که لازم می‌شد به زنان ماموریت بدهیم. کارگران در این زمینه با اتحادیه همکاری نمودند. از این آزمایش نتایج خوبی به دست آمد که در موقع اعتصاب موجب حیرت اداره پلیس و مخصوصاً رکن‌الدین مختاری شد.

وی در این مورد چنین می‌نویسد: وقتی که در شهرنابی زندانی بودم بعضی شب‌ها که مختاری کاری نداشت مرا صدا می‌کرد و با من صحبت می‌کرد. یک شب گفت تعجب نمی‌کنم که تو بلند شده‌ای و لنگان لنگان کاری پیدا نکرده آمده آبادان با ماهی هشت تومان کار می‌کنی. ولی در ایران که هنوز حجاب است شما چه طور توانستید این تشکیلات را به وجود بیاورید. من از این تعجب می‌کنم که تو چطوری میان آن‌ها رفت‌های و نگفتند نامحرم است.

عائله کارگران در اثر تبلیغات نان‌آوران خانه به اتحادیه کارگران گرویده و اکثر آن‌ها در جلسات حوزه‌های خانوادگی کارگران شرکت کردند. ضمناً همان‌طور که گفتم یک کلاس مجرمانه سیاسی داشتیم که همان‌جا اگر کسانی سواد فارسی کم داشتند فارسی درس می‌دادیم و من خودم یک اطلاعات سیاسی و سندیکایی به آن‌ها می‌دادم. بنابراین یک عده‌ای را به سطح کادر و نیمه کادری رسانده بودیم. و یکی از این کادرها زهرا بود.

زهرا از زن‌های مبارز لرستان بود و موقع اعتصاب اولین کسی که جلوی شرکت نفت برای کارگران نطق کرد و گفت دستور اعتصاب صادر شده، او بود. گویا چیزی که گفته بود زیاد هم موثر واقع شده بود. او گفته بود در صورتی که زن مبارزه می‌کند، مرد نمی‌تواند مبارزه نکند. «این شیوه برخورد در تحریک و ترغیب کارگران و زد و خورد با پلیس نقش بزرگی را بازی کرد. زهرا در ضمن نطق بر علیه عملیات ظالمانه کمپانی نفت و حرکات غیر ملی مامورین دولت، رئیس کل شهرنابی خوزستان را تقییح کرده و در حضور جمعی از پاسبان‌ها و صاحب منصبان شهرنابی با صدای رسا ثابت کرد که اولیای شهرنابی آلت دست کمپانی نفت شده و به ملت ایران خیانت می‌کنند. رکن‌الدین مختاری در مقابل حرف حسابی و منطقی محکم بانو زهرا مثل این که هیپنوتیزم شده باشد، اصلاً یارای حرف زدن نداشته و سکوت اختیار کرده بود. بانو زهرا با عده‌ای از زنان هر آن کارگران را به مبارزه شدید و گرفتن حق خود ترغیب می‌کرد.»

«حرارت و عصبانیت و احساسات زنان بیشتر از مردان بود. زیرا عمل مردها با منطق توأم بوده و مواظب بودند از دستور تشکیلات خارج نشده به روش عاقلانه تشکیلات لطمه وارد نیاورند. زنان برعکس کاملاً تابع احساسات شده و دائماً کارگران را به تصرف شهرنابی و خلاصی زندانیان تحریک می‌کردند. زهرا به اصول آتارشی بیشتر مایل بودند و اجباراً دیسیپلین تشکیلات را قبول داشته و اوامر تشکیلات را اجرا می‌کردند. عده‌ای از پاسبانان شهرنابی از زنان کارگر مفصلاً کتک خورده و بعضی از مامورین به قدری مرعوب شده بودند که در قضیه شهرپور 1320 آن اندازه وحشت زده نبودند.»

زن‌ها می‌خواستند به محرمه رفته، مجسمه دیکتاتور وقت را سرنگون نمایند. ساختاری نظامی خرمشهر از قضیه مطلع شد. عده‌ای سرباز برای محافظت مجسمه گماشتند. از طرف دیگر هیات اعتصاب دستور دادند که از این عمل خودداری نمایند. چنانچه ذکر شد، در این موقع آبادان از وجود انگلیسی‌ها تصفیه شده بود. آن‌ها به محله خود که معروف به بریم بود پناهنده شده بودند. عده‌ای از سربازان که از ساختاری محرمه فرستاده بودند، با مسلسل‌های سبک محله انگلیسی‌نشین را محافظت می‌کردند.

غروب آن روز رئیس شهرنابی به اعتصابیون پیشنهاد کرد که موقتاً اعتصاب را متوقف نمایند تا در اطراف خواست‌های آن‌ها مذاکره شود. ولی کارگران اصرار داشتند که شهرنابی توقیف‌شدگان را مرخص نماید. تا این که آن‌ها تا خاتمه مذاکره و حصول نتیجه مشغول کار شوند. بالاخره کارگران راضی شدند تا فردا مهلت دهند. برای آن که شبانه کارگران زندانی را از آبادان خارج نمایند، کمیته اعتصاب جمعی از کارگران را مامور جاده اهواز نمود که ماشین‌ها را تفتیش نماید. روز 15 اردیبهشت 1308 خبر ورود کشتی‌های جنگی دولت انگلیس به آب‌های ایران جهت جلوگیری از اعتصاب منتشر شد. صبح همان روز به اندازه 800 نفر پاسبان و چند هزار سرباز ایران وارد آبادان شده بلافاصله خانه‌های کارگران را محاصره کرده و سیصد نفر از کارگران را توقیف کرد و بقیه را به زور سرنیزه روانه تصفیه‌خانه نمود. در همان موقع عده‌ای زن و بچه‌های کارگران را توقیف و روانه اهواز کردند که دو نفر از اطفال شیرخوار در بین راه از شدت گرما جان سپردند. اما دولت از ترس مخالفت مردم به محض ورود زنان به اهواز آن‌ها را آزاد کرد. . .

توقیف کارگران و به خصوص زنان عکس‌العمل شدیدی را به دنبال داشت. این کارگران حدود دو ماه زندانی و بازجویی شدند و همه به جز دو نفر یوسف افتخاری و رحیم خوئینی آزاد شدند.

در جای دیگری افتخاری چنین می‌نویسد:

وقتی ما را اسیر کردند و به اهواز آوردند، زهرا هم آمد. البته زندانی نبود. زهرا آمد و رفت پیش مختاری و گفت من می‌خواهم یوسف را ببینم. مختاری گفت یوسف چه کاره توست؟ گفت برادر من است. مختاری گفت تو لری و او ترک است تو چطور خواهر او شدی؟ گفت ما از آن لرها و ترک‌ها هستیم که با هم خواهر و برادریم. من هم باید حتماً او را ببینم. آمد. پلیس هم وسط ما ایستاد. زهرا گفت برو کنار. چنان حکم کرد که پاسبان اطاعت کرد و دور شد. گفت من با برادرم صحبت می‌کنم. گفت از خارج خواستند پولی به ما برسانند من قبول نکردم. گفتم ما طلا داریم می‌فروشیم می‌دهیم تا رفقای ما در زندان مصرف کنند. من بسیار خوشحال شدم و دستش را بوسیدم. گفتم خوب کاری کردی. مهم این است که آدم از کسی چیزی نگیرد و مدیون کس نشود. گرسنه می‌مانیم و نیاز و احتیاجی هم نداریم. بنابراین زهرا از لحاظ عقیده و از لحاظ اخلاق به تمام معنی یک زنی بود که می‌شد قهرمان نامید. منتها عیب کار در این است که در ایران اغلب زن‌ها بی‌سواد و کم‌سوادند و تحصیل نمی‌کنند.»

این اعتصاب در ابتدا فقر و پریشانی خانواده‌های محبوسین و تبعیدشدگان را به همراه داشت، فوت دو طفل شیرخوار هنگام تبعید زنان کارگر از آبادان به اهواز در اثر گرما و فشار مامورین و 13 سال حبس برای یوسف افتخاری و رحیم خوبی بهایی بود که کارگران برای رسیدن به خواسته‌هایشان پرداخت کردند. در مقابل، در اثر این اعتصاب سرجان کدمن منشی کل کمپانی نفت به لندن مراجعه کرد، حقوق کارگران پانزده الی 50 درصد اضافه شد، کارگران بیکار در آبادان به کار گمارده شدند، عموم کارگران لیست سیاه (خراج‌شدگان ابدی) به کار گمارده



## بهرام رحمانی: جنبش کارگری ایران و نقش کارگران در ملی کردن صنایع نفت ایران

شدند. به کارگران مصدوم و معلول اخراجی مبلغی پرداخت شد و رضایتشان جلب شد، ساخت مسکن برای کارگران شروع شد، کتک، بی‌احترامی و اخراج بدون علت و جرایم کارگری ملغی شد و عده‌ای از مهندسین و مامورین انگلیسی که مورد تنفر و انزجار کارگران بودند از کار برکنار شدند.

این بک ضربه شدید استعمار و حکومت رضاشاهی بر جنبش کارگری ایران بود. اما با وجود این، اخراج و زندان شمار کثیری از رهبران و فعالان، جنبش کارگری به فعالیتهای خود ادامه داد. یوسف افتخاری به 13 سال زندان محکوم شد و تا شهریور 1320 در حبس به سر برد. اما اعتصاب دستاوردهای متعددی هم داشت. سرجان کدمن منشی کل کمپانی نفت برای مذاکره جهت گرفتن امتیازاتی برای کارگران به لندن مراجعه کرد، حقوق کارگران پانزده الی 50 درصد اضافه شد، کارگران بیکار ایرانی در آبادان به کار گمارده شدند، عموم کارگران (لیست سیاه اخراج شدگان ابدی) به سرکار برگشتند. به کارگران مصدوم و معلول اخراجی مبلغی پرداخت و رضایتشان جلب شد، ساخت مسکن برای کارگران شروع شد، کتک‌زدن و بی‌احترامی که پیش از آن معمول بود ملغا گردید، و عده‌ای از مهندسین و مامورین انگلیسی که مورد تنفر و انزجار کارگران بودند از کار برکنار شدند.

با وجود سرکوب شدید اعتصاب و مجازات‌های سنگین رهبران آن، حرکت‌های اعتراضی و اعتصابی کارگران تا دو سال بعد نیز ادامه یافتند و موفقیت‌های تازه‌ای به دست آوردند. لیکن در پی سرکوب جنبش‌های دموکراتیک در سراسر ایران و تمرکز حاکمیت استبدادی رضاشاه، هجوم نهایی به دستاوردهای جنبش کارگری نیز تدارک دیده شد.

علی امید یکی دیگر رهبران و سازمان‌دهندگان اعتصاب کارگران صنعت نفت جنوب کشور بود. متاسفانه وی در تاریخ 3/10/1352، در بی‌خبری و سکوت فوت کرد. علی امید هم از اولین اعضای اتحادیه مخفی کارگران نفت جنوب در سال 1304 بود که با تلاش‌های پیگیر خود و هم‌فکرانش، با آگاهی بخشی به وضعیت دردناک کارگران صنعت نفت، اتحادیه مخفی کارگران نفت جنوب در میان کارگران تاسیس کردند. در نیمه شب آبادان 1306 درگردهمایی کارگران نفت که با حضور 200 نماینده کارگران تشکیل شد، اتحادیه تصمیم گرفت: «سازمان خود را گسترش دهد، کلوب‌های کارگری و تعاونی تشکیل داده، علیه جرمه‌ها و کتک‌زدن‌ها و دشنام دادن‌ها و علیه سیاست تبعیض در شرکت انگلیسی نفت در میان ملیت‌ها اقدام کنند.» درمرامنامه اتحادیه کارگران نفت آمده است: «وادار نمودن شرکت به پرداخت بیمه بیکار، پیری، حوادث و غیره، به رسمیت شناختن حق اعتصاب و اجتماعات کارگران -مقابله با تنبیه بدنی کارگران- تلاش برای تاسیس باشگاه‌های ورزشی» دیده می‌شود.

در تاریخ 13/2/1308 اعتصاب کارگران تصفیه خانه آبادان شروع شد که در آن 14 هزار کارگر شرکت داشتند. این اعتصاب از ساعت 8 صبح به دعوت اتحادیه مخفی کارگران نفت به رهبری یوسف افتخاری، علی امید، رحیم همداد، رمضان کاوه، حسن علی ثابت و وفایی سازمان‌دهی شده بود که با پیوستن کارگران بیکار شکلی دیگر یافت. خواسته‌های اعتصابی عبارت بودند از: «بالا بردن دست‌مزدها تا سطح 15 درصد، به رسمیت شناختن اتحادیه کارگران و جشن اول ماه مه، دخالت دادن کارگران و نمایندگانشان در امور اخراج کارگران و استخدام آنان، هفت ساعت کار برای جوانان کمتر از 18 سال بود.» فردای روز اعتصاب با دخالت نیروهای نظامی انگلیس سرکوب اعتصاب کارگران پالایشگاه آبادان آغاز شد. پنج هزار کارگراخراج، 150 کارگر زخمی، 200 کارگر بازداشت شدند که از جمله بازداشت شدگان: علی امید، رحیم همداد، یوسف افتخاری بودند که تا مهر سال 1320 تحت شرایط بسیار بد در زندان رضاشاهی باقی ماندند و با تبعید رضاخان از ایران، آن‌ها از زندان آزاد شدند. علی امید و رحیم همداد به جنوب بازگشته دوباره کارسندیکی‌پی را از سر گرفتند. علی امید و دوستانش پس از رهایی از زندان تلاش بی‌وقفه خود را برای دست‌یابی به مطالبات و رفاه و آسایش و آزادی کارگران از سر گرفتند. در 20/4/1325 پس از برگزاری سومین جلسه نمایندگان شورای متحده کارگران و زحمت‌کشان نفت جنوب و نمایندگان شرکت انگلیسی نفت برای تعیین حداقل دست‌مزد، کارگران نه تنها با لغو وعده شرکت انگلیسی نفت در رابطه با پرداخت دست‌مزد روزهای جمعه مواجه شدند، بلکه دستگیری رهبران کارگری از جمله علی امید و رحیم همداد که به مذاکره دعوت شده بودند، خشم طبقه کارگر و اعتصاب کارگران بندر معشور، آغاچاری، آبادان و اهواز را به دنبال داشت و اعتصاب عمومی در شرکت انگلیسی نفت اعلام شد. این اعتصاب بزرگ‌ترین اعتصاب نه تنها در ایران، بلکه در خاورمیانه بود. 65 هزار نفر در این اعتصاب شرکت کردند که این شامل 50 هزار کارگر و کارمند دفتری شرکت نفت، 200 تکنسین هندی در پالایشگاه آبادان، هزار آتش‌نشان، راننده کامیون، رفتگر، کارگر راه‌آهن، کارگران نساجی، دانش‌آموزان دبیرستان‌ها، صدها مغازه‌دار، آشپز، راننده و مستخدمان خانواده‌های اروپایی نیز می‌شد.

در 23/4/1325 ساعت 6 بامداد اعتصاب کارگران آبادان تحت رهبری شورای متحده کارگران و زحمت‌کشان جنوب که در راس آن علی امید قرارداشت، آغاز گردید. ترات سرکنسول انگلستان در جنوب اقرار کرد که «اعتصاب به طرز شگفت‌آوری خوب سازمان‌یافته و منظم بود. هنگامی که کارگران دست از کار کشیدند، نزدیک به هزارتن از آنان به توزیع جزوه‌هایی پرداختند که علل اعتصاب را به اختصار توضیح می‌داد: دست‌مزد روزهای جمعه، گم‌کردن نماینده کارگران در کارگاه‌ها برای حل و فصل اختلافات میان کارگران و شرکت نفت انگلیسی، افزایش سالانه دست‌مزدها، وسایل نقلیه برای کارگرانی که ناگزیرند از خانه‌هایشان تا محل کار چندین کیلومتر پیاده‌روی کنند.» در شب 23 تیر 1325، حمله خونین به کارگران اعتصابی آغاز شد. 200 نفر از عشایر عرب به همراه سربازان با هفت تیر و تفنگ به گاردهای محافظ شورای متحده کارگران و زحمت‌کشان که مسلح به چوب‌دستی بودند، حمله‌ور شدند. در این حمله، 50 نفر کشته و 165 نفر نیز زخمی شدند. پس از اعتصاب علی امید برای همیشه از خوزستان به تهران تبعید شد. علی امید هرچند به تهران تبعید شد اما تا آخرین روز حیاتش از مبارزه برای کسب حقوق کارگران و محرومان جامعه دست نکشید به طوری که حتی پس از کودتای 28 مرداد سال 32 به زندان رفت.

کارگران نفت جنوب در خوزستان دست به اعتصاب عمومی تیر 1325 زدند. به تحریک شرکت نفت انگلیس و ایران که در کنترل و سلطه انگلیسی‌ها بود، پلیس و فرمانداری نظامی حکومت پهلوی دوم 83 نفر از کارگران را در کشتار 23 تیر 1325 کشتند. در انتخابات مجلس شانزدهم (1328) در پی تقلبات گسترده و مداخلات شاه و دربار، صندوق‌های ساختگی آراء تهران باطل شد. عبدالحسین هژیر وزیر دربار به قتل رسید و در نوبت دوم انتخابات، دکتر مصدق به مجلس راه یافت.

پس از کشته شدن نخست وزیر وقت سپهبد رزم‌آرا در روز چهارشنبه 16 اسفند 1329 از سوی خلیل طهماسبی از اعضای گروه فدائیان اسلام، طرح ملی شدن صنایع نفت با تلاش دکتر مصدق در مجلس تصویب شد. قانون ملی شدن صنعت نفت پیشنهادی بود که به امضای همه اعضای کمیسیون مخصوص نفت در مجلس شورای ملی ایران در 17 اسفند 1329 به مجلس ارائه شد و تصویب گردید. **متن پیشنهاد تصویب شده:** «به نام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تامین صلح جهانی، امضاءکنندگان ذیل پیشنهاد می‌نمائیم که صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور بدون استثنا ملی اعلام شود یعنی تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره‌برداری در دست دولت قرارگیرد.

کمیسیون مخصوص نفت کمیسیونی بود که در اول تیر 1329 در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی ایران برای رسیدگی به لایحه نفت (معروف به لایحه گس-گلشائیان) تشکیل شد. دکتر علوی، ناصر ذوالفقاری، جواد گنجه‌ای، فقیه‌زاده، اللهیار صالح، حسین مکی، خسرو اعضای کمیسیون عبارت بودند از: «دکتر مصدق، دکتر علوی، ناصر ذوالفقاری، جواد گنجه‌ای، فقیه‌زاده، اللهیار صالح، حسین مکی، خسرو

## بهرام رحمانی: جنبش کارگری ایران و نقش کارگران در ملی کردن صنایع نفت ایران

قشقانی، سرتیپ‌زاده، جمال امامی، جواد عامری، دکتر نصرت‌الله کاسمی، حائری‌زاده، عبدالرحمن فرامرزی، دکتر محمدعلی هدایتی، دکتر شایگان، میرسیدعلی بهبهانی و پالیزی. «مجلس سنا نیز این پیشنهاد را در 29 اسفند 1329 تصویب کرد و پیشنهاد قانونی شد. حسین علاء پس از ترور رزم آراء در اسفند 1329 نخست وزیر شد اما در اردیبهشت 1330 استعفا داد. پس از استعفا او، مصدق به نخست وزیر رسید و برنامه خود را اصلاح قانون انتخابات و اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت اعلام کرد. پس از نخست وزیر شدن مصدق در اردیبهشت 1330 و اصلاح جزئی در گزارش 9 ماده‌ای کمیسیون نفت، اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سرلوحه برنامه دولت مصدق قرار گرفت.

با ملی شدن نفت هیات خلع ید به ریاست مهندس مهدی بازرگان به جنوب عزیمت نمود و تابلوی «ریاست شرکت» از سر در دفتر مرکزی خرمشهر کنده شد و به جای آن «هیئت مدیره موقت» نصب گردید. و بازرگان به عنوان رییس هیئت مدیره موقت انتخاب شد. از آن پس کلیه تاسیسات و ادارات شرکت زیر نظر هیئت مدیره جدید بود؛ انگلیسی‌ها که از این رویداد ناراضی بودند، دستور دادند که همه کارکنان خارجی صنعت نفت ایران را ترک نمایند و در تاریخ دهم مهرماه 1330 این اتفاق افتاد به این خیال خام که ایرانیان توان تولید و مدیریت نفت را ندارند. اما متخصصین وطن دوست ایرانی موفق به مدیریت علمی صنعت نفت گردیدند.

در پی شکایت دولت انگلیس از دولت ایران و طرح این شکایت در شورای امنیت سازمان ملل، مصدق عازم نیویورک شد و به دفاع از حقوق ملت ایران پرداخت. سپس به دادگاه لاهه رفت و با توضیحاتی که در مورد قرارداد نفت، شیوه انعقاد و تمدید آن داد، دادگاه بین‌المللی خود را صالح به رسیدگی به شکایت بریتانیا ندانست و دولت وقت ایران موفق شد که انگلیسی‌ها را در مجامع حقوقی بین‌المللی شکست دهد. بعد از کودتای 28 مرداد 1332 و برکناری دولت مصدق، کنسرسیوم بین‌المللی بر صنعت نفت ایران مسلط شد. در واقع قبل از ملی شدن صنعت نفت ایران در 29 اسفند 1329 با تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت، کارگران صنعت نفت زمینه بسیار مساعدی را برای طرح ملی شدن نفت از سوی دولت وقت به ریاست مصدق را فراهم کرده بودند که با کودتای 28 مرداد 1329 پایان گرفت.

در همان روزهایی که دو مجلس شورای ملی و سنا، طرح ملی شدن صنعت نفت ایران را تصویب کردند، شرکت نفت ایران و انگلیس، از پرداخت 30 درصد فوق العاده دستمزد کارگران نفت بندرها خودداری کرد. این امر موجب اعتصاب کارگران و اعلام حکومت نظامی در خوزستان شد. در شهریور 1320، کارگران نفت جنوب با توجه به شرایط خاص داخلی و بین‌المللی، به سرعت متشکل شدند و با توجه به موقعیت راهبردی ایران و اهمیت نفت در سرنوشت جنگ، به عنوان مهره ای مهم مطرح گشتند. آنها با استفاده از تجربه های خود به مبارزه ادامه دادند و در 23 تیر 1325، دست به اعتصاب همگانی زدند.

ادامه مبارزه کارگران و پیوستن مردم به جنبش آنان، به ملی شدن صنعت نفت ایران در 29 اسفند 1329 انجامید. اگرچه این مبارزات، کشتارهایی مانند کشتار 30 تیر 1330 را در پی داشت، در اراده مردم خللی ایجاد نشد.

در ماه‌های منتهی به انقلاب 1357 مردم ایران، باز هم کارگران و کارکنان صنعت نفت بودند که با اعتراض و اعتصاب خود، کمر حکومت پهلوی را شکستند و انقلاب را به پیروزی رساندند. در روز 18 شهریور با حرکت کارگران صنعت نفت کشور کاملاً تغییر کرد. یک روز بعد از جمعه سیاه، صدها نفر از کارگران پالایشگاه تهران اعتصاب کردند و دو روز بعد نیز در دیگر شهرها، از جمله در آبادان شاهد اعتصاب کارگران صنعت نفت بودیم. مهم‌ترین حرکت کارگران و کارکنان صنعت نفت زمانی اتفاق افتاد که اعتصاب کارکنان نفت در اهواز و آبادان اتفاق افتاد و برای نخستین بار کارگران میدان‌های نفتی اهواز که بزرگترین میدان نفتی کشور را زیر پوشش قرار می‌داد، تصمیم به اعتصاب گرفتند.

در مرحله اول کارگران روزمزد اعتصاب کردند و چند روز بعد با اعتصاب کارکنان پالایشگاه آبادان، اعتصاب صنعت نفت شکل وسیع‌تری به خود گرفت و همزمان در هفتم مهرماه، تمام کارکنان میدان‌های نفتی اهواز به اعتصاب پیوستند. روز چهارشنبه 26 مهرماه کارمندان صنعت نفت با صدور قطعنامه‌ای خواستار برکناری سرتیپ کلیائی، رییس گارد صنعت نفت و تنبیه ماموران انتظامی و امنیتی که روز شنبه وارد پالایشگاه شده و به کارکنان اهانت کرده بودند، شدند.

روز 29 مهر سال 1357، هوشنگ انصاری، مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران به خوزستان وارد شد و پس از حضور در پالایشگاه آبادان و طی یک سخنرانی فریبنده که در آن خود را نماینده کارگران معرفی کرد، از کارگران خواست برای مذاکره آماده شوند. پس از انجام مذاکرات، نمایندگان کارگران اعتصابی اعلام کردند که در مذاکرات با انصاری به توافق نرسیده اند. اعتصابیون 54 خواسته داشتند و مذاکره انصاری با آنها به شکست انجامید. از جمله این درخواست‌ها، لغو حکومت نظامی در سراسر کشور، آزادی بی قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی، بازگشت تبعید شدگان، مجازات عاملان کشتارهای اخیر در شهرها و عدم دخالت ماموران انتظامی و ساواک در کار شرکت نفت بود. در روز 6 آبان 57 در اهواز، کارمندان ویژه خدمات شرکت ملی نفت ایران که همچنان به اعتصاب خود ادامه می‌دادند، در بیانیه‌ای ضمن همبستگی با فرهنگیان اعلام کردند که درخواست‌های آنها به هیچ وجه جنبه رفاهی ندارد.

اعتصاب نفت به سرعت به مساله اول کشور و بزرگ‌ترین بحران حکومت پهلوی تبدیل شد. حمایت‌های گسترده سیاسی سایر اقدار، تشکله‌ها و مجامع صنفی و سیاسی، اهمیت این فرایند را دو چندان کرد. در همین راستا جامعه روحانیت کشور در اطلاعیه‌ای پشتیبانی کامل و قاطع خود از این اعتصاب را اعلام کرد.

در روز نهم آبان ماه 1357، به دلیل گستردگی و اهمیت اعتصابات در صنایع نفتی، رژیم مجبور به واکنش شدید شد و با استقرار واحدهایی از ارتش، اکثر مراکز نفتی و پالایشگاه‌ها را به اشغال خود درآورد. رژیم در توجیه این اقدام خود بیانیه‌ای صادر کرد و در آن اینگونه توضیح داد که: «چون بعضی از خرابکاران در نظر داشتند که بخش‌هایی از تاسیسات نفتی خوزستان را از کار بیندازند، لذا برای جلوگیری از خرابکاری و حفاظت از کارکنان و تاسیسات نفتی، نیروهای نظامی در این تاسیسات مستقر شدند.»

در پاسخ به اشغال مناطق نفتی و واحدهای تولیدی استخراج و پالایشگاه نفت توسط نیروهای نظامی، التهاب و تنش در خوزستان و شهر اهواز بالا گرفت. صدها تن از کارمندان و کارگران صنعت نفت که در اعتصاب به سر می‌بردند، در محل نیوساید اهواز که مرکزیت اداری و ستادی نفت در آنجا مستقر بود، اجتماع کردند. در این اجتماع، رئوفی رئیس تولید صنعت نفت در جنوب، به مذاکره با اعتصابیون پرداخت که به نتیجه نرسید.

بلافاصله پس از به نتیجه نرسیدن مذاکرات اعتصابیون نفت اهواز با مقامات شرکت نفت، در تاریخ 11 آبان 57 کارکنان صنعت نفت اهواز در تداوم اعتراض‌های خود به حضور نظامیان در کارخانه‌ها و واحدهای نفتی، تهدید به استعفا دسته جمعی کردند تا این که سرانجام حکومت پهلوی روز 22 بهمن 1357، سرنگون شد اما متأسفانه کارگران صنعت نفت و بخش‌های دیگر جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویی و همچنین نیروهای آزادی‌خواه و برابری‌طلب و سوسیالیست و نهادهای دموکراتیک، نتوانستند بدیل طبقاتی خود را پیاده کنند سرانجام در جنگ و تهاجم نیروهای ارتجاعی مذهبی، شکست خوردند. اما تا به امروز با افت و خیرهایی به مبارزه خود ادامه داده‌اند و بی‌تردید دیر یا زود طبقاتی به غایت انسانی خودشان!

پیروزی انقلاب 1357 بدون همکاری و مشارکت و اعتصاب کارگران صنایع امکان‌پذیر نمی‌بود. همان‌طور که پیروزی ملی کردن صنعت نفت بدون مبارزه کارگران صنعت نفت به موفقیت نائل نمی‌شد.

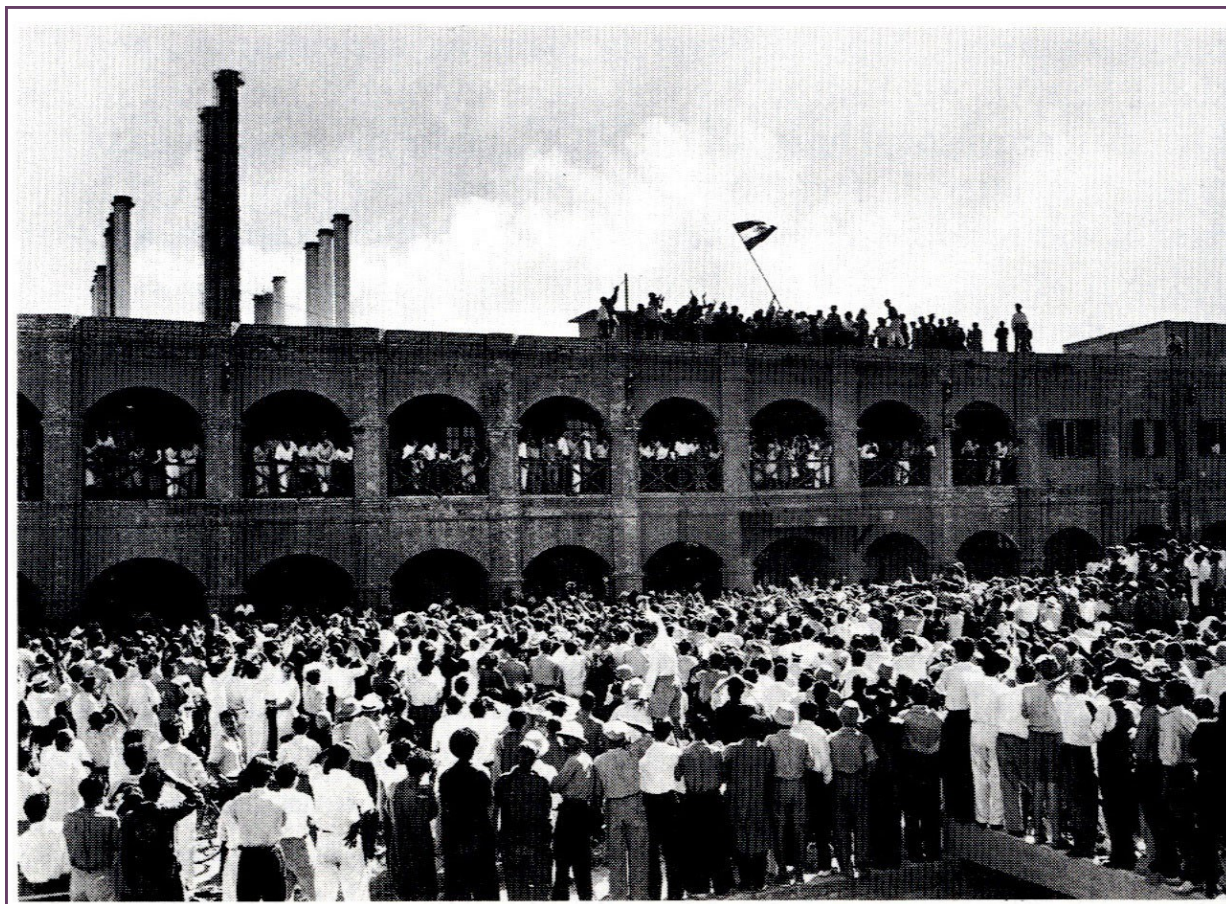
## بهرام رحمانی: جنبش کارگری ایران و نقش کارگران در ملی کردن صنایع نفت ایران

بهرام رحمانی

[bahram.rehmani@gmail.com](mailto:bahram.rehmani@gmail.com)

### منابع:

- 1- میلسپو: آمریکائیان در ایران، از کتاب: جان فوران، مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران، از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، ص 329
- 2- لایحه مجازات مقدمین بر علیه امنیت و استقلال مملکت - خرداد ماه 1310
- 3- کشتن نویسندگان در دوران سلطنت خانواده پهلوی و جمهوری اسلامی، بهرام رحمانی، چاپ و نشر کتاب ارزان، ص 48
- 4- همان منبع، ص 110
- 5- اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، حبیب لاجوردی، ترجمه ضیاء صدقی، نشر نو، چاپ 1369، ص-ص 44 و 45
- 6- اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، حبیب لاجوردی، ترجمه ضیاء صدقی، نشر نو، چاپ 1369، ص-ص 33 و 34
- 7- خاطرات دوران سپری شده، خاطرات و اسناد یوسف افتخاری، 1299 تا 1329، به کوشش: کاوه بیات و مجید نفرشی، انتشارات فردوس، چاپ اول 1370
- 8- همان منبع، ص 13
- 9- همان منبع، ص 39



تشکیل جبهه وسیع آزادخواهان، برای سرنگونی

## عباس رحمتی: مصدق و لایحه ملی شدن صنعت نفت ایران

اگر بخواهیم بطور اساسی به رویدادهای ملی شدن صنعت نفت ایران، این طلای سیاه (نفت) [۱] و جریانهای سیاسی آن روزگار بطور ریشه ای نگاه کنیم نیاز به یک بررسی گسترده داریم که بقول ما ایرانی ها، هفتاد من کاغذ را می طلبید! کتابها و تحقیقات و نوشته های زیادی در این مورد وجود دارد که نگارنده سعی می کند تعدادی از منابع و کتابها و رفرنس های تاریخی بسیاری که انتشار یافته در این مورد (مورد مصدق و نفت) را معرفی کند تا خوانندگان ومخاطبان عزیز در کمال آرامش به بررسی این رویداد تاریخی ایران بپردازند، البته در همین مورد تصاویر زیادی ازسیری در تحولات نفت ایران از نخستین اکتشاف تا پایان نهضت ملی شدن نفت در قالب تصاویر کمیاب وجود دارد که خواننده گرامی می تواند با جستجوی (سرچ) در اینترنت به آنها دسترسی پیدا کند [۲] داستان نفت در ایران، داستان پر فراز و نشیبی است که اشکها و لبخندهای فراوانی برای ملت ایران به دنبال داشته است. نفتی که روزی در عصر بی خبری ملت از دل زمین بیرون زد و روزی هم به بزرگترین آرمان استقلال خواهی و استعمار ستیزی ملت تبدیل شد.

## مروری کوتاه بر زندگی دکتر مصدق:

محمد مصدق در سال ۱۲۶۱ هجری شمسی در تهران، در یک خانواده اشرافی بدینا آمد. پدرش میرزا هدایت الله معروف به «وزیر دفتر» از بزرگمردان دوره ناصر و مادرش ملک تاج خانم (نجم السلطنه) فرزند عبدالمجید میرزا فرمانفرما و نوه عباس میرزا ولیعهد قاجار و نایب السلطنه ایران بود. هنگام مرگ میرزا هدایت الله در سال ۱۲۷۱ شمسی محمد ده ساله بود، و ناصرالدین شاه علاوه بر اعطای شغل و لقب میرزا هدایت الله به پسر ارشد او میرزا حسین خان، محمد را «مصدق السلطنه» نامید. محمد خان مصدق السلطنه پس از تحصیلات مقدماتی در تبریز به تهران آمد، به مستوفی گری خراسان گمارده شد و با وجود سن کم در کار خود مسلط شد و توجه و علاقه عموم را جلب نمود. مصدق السلطنه در اولین انتخابات دوره مجلس مشروطیت به نمایندگی از طبقه اعیان و اشراف اصفهان انتخاب شد ولی اعتبارنامه او به دلیل سن او که به سی سال تمام نرسیده بود رد شد. مصدق السلطنه در سال ۱۲۸۷ شمسی برای ادامه تحصیلات خود به فرانسه رفت و پس از خاتمه تحصیل در مدرسه علوم سیاسی پاریس به سویس رفت و به اخذ درجه دکترای حقوق نائل آمد.

## والی گری و وزارت

مراجعت مصدق به ایران با آغاز جنگ جهانی اول مصادف بود. مصدق السلطنه با سوابقی که در امور مالی و مستوفی گری خراسان داشت به خدمت در وزارت مالی دعوت شد. قریب چهارده ماه در کابینه های مختلف این سمت را حفظ کرد. در حکومت مصمصام السلطنه به علت اختلاف با وزیر وقت مالی (مشار الملک) از معاونت وزارت مالی استعفا داد و هنگام تشکیل کابینه دوم وثوق الدوله عازم اروپا شد. (فرانسه) در این دوران قرارداد ۱۹۱۹ به امضای وثوق الدوله رسید و مخالفت گسترده آزادی خواهان ایرانی با آن شروع شد. دکتر مصدق نیز در اروپا به انتشار نامه ها و مقاله هایی در مخالفت با این قرارداد اقدام کرد. اندکی بعد مشیرالدوله که به جای وثوق الدوله به نخست وزیری انتخاب شد، او را برای تصدی وزارت عدلیه به ایران دعوت کرد.

در مراجعت به ایران از طریق بندر بوشهر، پس از ورود به شیراز بر حسب تقاضای محترمین فارس به والیگری (استانداری) فارس منصوب شد و تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در این مقام ماند. پس از کودتای سید ضیاء و رضاخان، دکتر مصدق دولت کودتا را به رسمیت نشناخت و از مقام خود مستعفی گشت. پس از استعفا از فارس عازم تهران شد ولی به دعوت سران بختیاری به آن دیار رفت. با سقوط کابینه سید ضیاء، قوام السلطنه به نخست وزیری رسید و دکتر مصدق را به وزارت مالی (دارائی) انتخاب کرد. با سقوط دولت قوام السلطنه و روی کار آمدن مجدد مشیرالدوله از مصدق خواسته شد که والی آذربایجان شود. بخاطر سرپیچی فرمانده قشون آذربایجان از اوامرش بدستور رضاخان سردار سپه، وزیر جنگ وقت، از این سمت مستعفی گشت و به تهران مراجعت کرد. در خرداد ماه ۱۳۰۲ دکتر مصدق در کابینه مشیرالدوله به سمت وزیر خارجه انتخاب شد و با خواسته انگلیسیها برای دو میلیون لیره که مدعی بودند برای ایجاد پلیس جنوب خرج کرده اند بشدت مخالفت نمود. پس از استعفا مشیرالدوله، سردار سپه به نخست وزیری رسید و دکتر مصدق از همکاری با او خودداری کرد.

## دوره رضاشاه

دکتر مصدق در دوره پنجم و ششم مجلس شورای ملی به وکالت مردم تهران انتخاب شد. در همین زمان که با صحنه سازی سلطنت خاندان قاجار منقرض شد و رضا خان سردار سپه نخست وزیر وقت به شاهی رسید، او با این انتخاب به مخالفت برخاست. با پایان مجلس ششم و آغاز دیکتاتوری رضاشاه دکتر مصدق خانه نشین شد و در اواخر سلطنت رضاشاه پهلوی به زندان افتاد ولی پس از چند ماه آزاد شد و تحت نظر در ملک خود در احمد آباد مجبور به سکوت شد. در سال ۱۳۲۰ پس از اشغال ایران بوسیله نیروهای شوروی و بریتانیا، رضا شاه از سلطنت برکنار و به آفریقای جنوبی تبعید شد و دکتر مصدق به تهران برگشت. دکتر مصدق پس از شهریور ۳۰ و سقوط رضاشاه در انتخابات دوره ۱۴ مجلس بار دیگر در مقام وکیل اول تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شد. در این مجلس برای مقابله با فشار شوروی برای گرفتن امتیاز نفت شمال ایران، او طرحی قانونی را به تصویب رساند که دولت از مذاکره در مورد امتیاز نفت تا زمانی که نیروهای خارجی در ایران هستند منع می شد.

در انتخابات دوره ۱۵ مجلس با مداخلات قوام السلطنه (نخست وزیر) و شاه و ارتش، دکتر مصدق نتوانست قدم بمجلس بگذارد. در این دوره هدف عوامل وابسته به بریتانیا این بود که قرارداد سال ۱۹۳۳ دوره رضاشاه را به دست دولت مساعد مراغه ای و با تصویب مجلس تنفیذ کنند. بر اثر فشار افکار عمومی مقصود انگلیسیها تأمین نشد و عمر مجلس پانزدهم به سر رسید. در ۱۳۲۸ دکتر مصدق و همراهان وی اقدام به پایه گذاری جبهه ملی ایران کردند. گسترش فعالیت های سیاسی پس از شهریور ۱۳۲۰ سبب گسترش مبارزات مردم و به ویژه توجه آنان به وضع قرارداد نفت شده بود. دکتر مصدق در مجلس و بیرون از آن این جنبش را که به «نهضت ملی شدن نفت» معروف شد، هدایت می کرد.

## ملی شدن نفت و نخست وزیری :

در انتخابات مجلس شانزدهم با همه تقلبات و مداخلات شاه و دربار، صندوقهای ساختگی آراء تهران باطل شد. عبدالحسین هژیر وزیر دربار بقتل رسید و در نوبت دوم انتخابات، دکتر مصدق به مجلس راه یافت. پس از کشته شدن نخست وزیر وقت سیهید حاجعلی رزم آرا، طرح ملی شدن صنایع نفت به رهبری دکتر مصدق در مجلس تصویب شد. پس از استعفا حسین علاء که بعد از رزم آرا نخست وزیر شده بود، در شور و اشتیاق عمومی دکتر مصدق به نخست وزیری رسید و برنامه خود را اصلاح قانون انتخابات و اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت اعلام کرد. پس از شکایت دولت انگلیس از دولت ایران و طرح این شکایت در شورای امنیت سازمان ملل، دکتر مصدق عازم نیویورک شد و به دفاع از حقوق ایران پرداخت. سپس به دادگاه لاهه رفت و با توضیحاتی که در مورد قرارداد نفت و شیوه انعقاد و تمدید آن

## عباس رحمتی: مصدق و لایحه ملی شدن صنعت نفت ایران

داد، دادگاه بین‌المللی خود را صالح به رسیدگی به شکایت بریتانیا ندانست و مصدق در احقاق حق ملت ایران به پیروزی دست یافت. در راه بازگشت به ایران به مصر رفت و مورد استقبال پر شکوه ملت مصر قرار گرفت. این تلاش‌های دکتر مصدق نشان‌دهنده این بود که او برای ملی شدن نفت آرام و قرار نداشته و در مقابل انگلیسیها پیروز میشود و از این مرحله است که لایحه ملی شدن نفت را به مجلس میرسد که طی آن دست بیگانگان از نفت قطع میشود.

### دست بریده بجای خود برگردا!

چند ماهی از عمر حکومت ملی مصدق نگذشته بود که نهضت ملی ایران امیدها را بطور عمیق در کشورهای آسیائی و افریقائی زنده کرد و همه چشم‌ها و قلب‌ها بسوی ایران، بسوی نهضت ملی ایران و بسوی رهبر آن دوخته شد و نهضت ملی ایران بعنوان الهام‌دهنده نهضت‌های آزادیبخش ملل محروم و کشورهای مستعمره سرمشق مبارزه و نبرد با استعمار جهانی و امپریالیسم قرار گرفت. در دوره چهاردهم به همت والای دکتر مصدق لایحه ای از تصویب مجلس گذشت که طی آن دادن هر گونه امتیاز نفت به بیگانگان ممنوع شد. در این طرح دولت مکلف به استیفای حقوق پامال شده ملت ایران از نفت جنوب گردید.

دکتر مصدق در جلسه علنی مجلس شورای ملی در این باره گفت: "وقتی که کافتارادزه از طرف دولت شوروی برای امتیاز نفت شمال به ایران آمد، فرصتی به دست من داد که از مضار و معایب آن ورق پاره در مجلس حرف بزنم و معایب و مضار گفته شده را علت طرح پیشنهادی خود راجع به تحریم دادن امتیاز نفت قرار دهم. نظر من در تمام دوره چهاردهم پیروی از سیاست موازنه منفی بود، در صورتیکه نظر نمایندگان حزب توده در مجلس این بود که موازنه وقتی برقرار می‌شود که همسایه شمالی هم در شمال از حقوق و مزایای شرکت نفت یعنی دولت انگلیس در جنوب بهره مند شود و حال آن که معقول نیست بیکر بی دو دست بتواند مقدرات خود را اداره کند و هر کس خواهان تعالی و ترقی و مقید به حفظ استقلال ایران است، باید سعی کند که دست بریده هر چه زود تر به جای خود گذاشته شود تا ملت ایران بتواند در مقابل دول بزرگ از حقوق خود دفاع کند."

### لایحه ملی شدن نفت :

دکتر مصدق در روز چهارده اسفند ماه ۱۳۲۹ چنین گفت: "ملت ایران بدانید و آگاه باشید که جبهه ملی تصمیم به ملی کردن صنعت نفت را با رعایت حزم و احتیاط و با مطالعات لازم اتخاذ کرده است."

روز بیست و چهارم اسفند ماه ۱۳۲۹ پس از سالها مبارزه، طرح دکتر مصدق و پارانش مبنی بر ملی شدن نفت کشور به اتفاق آراء به تصویب مجلس شورایملی رسید و انتشار خبر آن ایرانیان را شادمان ساخت. **بالاخره روز بیست و نهم اسفند ۱۳۲۹ سنا نیز به رغم اعتراض شدید دولت انگلستان، زیر فشار افکار عمومی و مبارزات سرسختانه میهن پرستان ایران، ماده واحده ملی شدن نفت را به تصویب رسانید.** اما متأسفانه بعضی محققین معتقدند که مصدق رهبر ملی کردن نفت بود و از پایه طرح ملی کردن دکتر مصدق به مجلس را نا دیده میگیرند، آقای محمد امینی مینویسد "مصدق یکی از رهبران جنبش ملی کردن صنعت نفت بود، اما قانون ملی شدن صنعت نفت، نزدیک به چهل روز پیش از آغاز نخست وزیری او، به اتفاق آراء به تصویب مجلسی رسید که گروه اندکی از نمایندگان از باران مصدق بودند!" [۲] درحالی که آقای امینی میدانند که مصدق خودسرانه عمل نمی‌کرد و بدنبال ملی کردن صنعت نفت از طریق قانونی آن بود. ایشان در پایان مقاله اش به این موضوع این را نظر را تأیید میکند. او می‌نویسد: "خود سرانجام و پس از ماه‌ها بررسی، نمایندگان مجلسی که با همه ی گرفتاری‌هایش، نماد حکومت مردم و حاکمیت قانون اساسی مشروطیت بود، در بیست و چهارم اسفند ماه ۱۳۲۹، به اتفاق آراء طرح ملی شدن نفت را تصویب کردند و با تصویب آن در مجلس سنا به اتفاق آراء و دستینه نهادن شاه بر آن در بیست و نهم اسفند، ملی شدن صنایع نفت ایران در سرتاسر کشور قانونی شد." او می‌افزاید:

پس می‌توان پذیرفت که قانون ملی کردن صنعت نفت ایران را مصدق از چاهی در احمدآباد بیرون نیاورده بود و این نمایندگان مجلس شورای ملی و سنا بودند که به اتفاق آراء و به عنوان نمایندگان ملت، چهل رزو پیش از آغاز نخست وزیری مصدق، صنعت نفت ایران را ملی کردند. [۴] مصدق برای ملی کردن صنعت نفت ایران هیچ استثنائی را برنمی‌تابید، در اطلاعیه ای که جمع امضاء کنندگان که آنها نام برده شده اند به این موضوع اشاره کرده اند، آنها چنین می‌نویسند:

" بنام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تامین صلح جهانی، ما امضاء کنندگان ذیل پیشنهاد می‌نمائیم که صنعت نفت در سراسر کشور بدون استثناء، ملی اعلام شود. یعنی تمام عملیات اکتشاف و استخراج و بهره برداری در دست دولت ایران قرار گیرد." (دکتر محمد مصدق - دکتر سید علی شایگان - دکتر مظفر بقائی - ابوالحسن حائری زاده - الهیار صالح - سید حسین مکی - محمود نریمان - عبدالقدیر آزاد - میر سید علی بهبهانی - عبدالرحمن فرامرزی - محمد علی کشاورز صدر - عباس اسلامی.) [۵]

بدنبال آن دکتر مصدق در مصاحبه با مخبرین خارجی گفت: "جبهه ملی که خود را نماینده تمایلات و افکار اصلاح طلبانه و استقلال خواهانه ملت ایران میدانند با تصمیم قاطع برای ملی کردن نفت در سراسر کشور ایران شروع به اقدام کرد و با تکیه به احساسات و افکار عمومی ملت ایران و جلب توجه مطبوعات و افراد موثر و مفید خارج از مجلس موفق شد که این تصمیم را بصورت قانون از تصویب مجلس شورایملی بگذرانند."

از نظر مصدق تامین استقلال کشور و رفع کامل نفوذ بیگانگان از هر مصلحت و سود آئی دیگری برتر و حیاتی تر بود. مصدق در مصاحبه ی مطبوعاتی خود در تاریخ سوم خرداد ۱۳۳۰ با مخبرین جراید خارجی میگوید: "به این دلایل است که بعقیده ملیون ایران، **اولین قدم در راه اصلاحات مملکت رفع شرع عمل شرکت سابق نفت است که ملتی را فدای مطامع خود کرده اند...** باید به ملل آزاد جهان اعلام کنید که آخرین سعی ملت ایران برای نجات خود و شرق میانه همین اقدام ملی یعنی مبارزه با مداخلات بیگانه که بزرگترین آن شرکت سابق نفت است، می‌باشد و ملت ایران برای تسلط بر اوضاع سیاسی و اقتصادی خود ناچار است تا آخرین نفس برای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت یعنی قطع ایادی بیگانگان از ثروت ملی و استقلال سیاسی خود مبارزه کند."

دکتر مصدق در مجلس شورایملی در تشریح قانون ملی شدن صنعت نفت چنین گفت: "در پیشنهاد ملی شدن نفت در سراسر ایران نمایندگان جبهه ملی به جنبه سیاسی آن بیش از جنبه مالی اهمیت داده اند و علت این بوده است که به علم الیقین تمام ملت ایران و بخصوص نمایندگان محترم مجلس و کمیسیون نفت میدانند که سرچشمه ی تمام بدبختی‌های این ملت ستم‌دیده، همان وجود شرکت نفت است و بس و شاهد گویای آن وقایع و اتفاقات، بدبختی‌های پنجاه ساله اخیر ملت ایران و بخصوص وقایع دو ساله اخیر این کشور و قتل‌ها و سوء قصدهای متعدد میباشد. شرکت نفت با این تشبثات می‌خواهد همه مقامات را مرعوب خود نموده و فاسد کند و تقاضاهایی که داشته و دارد، انجام گردد. بدیهی است که امید ترقی کشور و بهبودی در وضع زندگانی اجتماعی ملتی که هیات حاکمه آن فاسد باشد، جز آرزوی خام و امیدواری تشنگان به سراب چیز دیگری نخواهد بود. **برای اینکه ما خود را از این وضعیت وخیم خلاص کنیم و برای اینکه دنیا بداند که هیچ دولتی حق نخواهد داشت و نخواهد توانست از معادن نفت ایران کوچکترین استفاده نامشروع بکند، ما باید**

## عباس رحمتی: مصدق و لایحه ملی شدن صنعت نفت ایران

## صنعت نفت را در سراسر مملکت ملی اعلام کنیم.

دکتر مصدق نه تنها در اجرای اصل ملی شدن صنعت نفت پیروز شد بلکه کلیه توطئه ها و دسائس سیاسی و اقتصادی دشمن را چه در داخل کشور و چه در مجامع بین المللی نقش بر آب کرد و پس از خلع ید از انگلستان و مبارزه برای قطع ایادی این استعمار کهنه کار با تمام قوا در برابر یورش امپریالیسم تازه نفس آمریکا به مقاومت پرداخت و اجازه نداد که آمریکائیان پا بر جای امپریالیسم انگلستان بگذارند و تسلط یک امپریالیسم، جایگزین قدرت و نفوذ امپریالیسم دیگر گردد.

در تاریخ سی ام خرداد ماه ۱۳۳۰ دکتر مصدق پیامی برای ملت ایران فرستاد که خلاصه آن چنین است: "هموطنان عزیز، در تاریخ ملت ها روزهای درخشان و پر مسئولیت و افتخار و موفقیت کمتر پیدا می شود. ایام عادی و گذران برای همه ملل یکسان است ولی آن ملتی که خوب و شرافتمندانه وظیفه اش را در برابر وطن، پرچم و تاریخ مملکت ادا کند، بیشتر از دیگران قدرت اخلاقی و عظمت روحی از خود نشان داده است. امروز یکی از آن ایامی است که شما هموطنان میتوانید صفحه جدید و مقدسی در حیات اجتماعی و اقتصادی خود باز کنید و پس از پنجاه سال که از استقلال و آزادی سیاسی ما نامی بیش نمانده بود، دوره نوینی را در برابر نسل معاصر و نسل آینده بوجود بیاورید. رشد و نبوغ سیاسی شما میتواند امروز را مبداء تحول و نهضت اصلاحی آینده قرار دهد... من تردید ندارم که شما هموطنان عزیز راهی را انتخاب خواهید کرد که با شرافت ایرانیت و با غرور ملی و احساسات وطنی مطابقت دارد... آوازه همت و عزم خلل ناپذیر شما در گسستن زنجیرهای استعمار اقتصادی به گوش جهانیان رسیده و خواهد رسید... من افتخار خدمت گزارش مردم را بالاترین و پرقیمت ترین افتخارات حیات خود محسوب داشته و میدانم بغیر از اطاعت و امتثال فرمان هموطنان محبوب، هدفی دیگر ندارم." بدنبال آن به پیشنهاد هیات مدیره موقت شرکت نفت ایران، تصویب شد که: "نظر به این که روز بیست و نه اسفند ماه ۱۳۲۹ با تصویب قانون ملی شدن نفت در شانزدهمین دوره مجلس شورایی ملی صفحه نوینی در تاریخ افتخارات کشور باستانی ایران باز شده و یاد آور رشد ملی و عظمت روح ایرانی و نمودار علاقمندی تمام افراد ملت به حفظ استقلال کشور می باشد، از این بعد روز بیست و نه اسفند که دوران جدیدی را نوید میدهد به افتخار ملت ایران بعنوان جشن ملی تلقی و تعطیل عمومی اعلام میگردد. نخست وزیر دکتر محمد مصدق کشمکش با دربار و مخالفان

انتخابات دوره هفدهم مجلس بخاطر دخالتهای ارتشیان و دربار به تشنج کشید و کار بجایی رسید که پس از انتخاب ۸۰ نماینده، دکتر مصدق دستور توقف انتخابات حوزه های باقی مانده را صادر کرد. دکتر مصدق برای جلوگیری از کارشکنیهای ارتش و دربار درخواست انتقال وزارت جنگ به دولت را از شاه نمود. این درخواست از طرف شاه رد شد. به همین دلیل دکتر مصدق در ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱ از مقام نخست وزیری استعفا کرد. مجلس قوام السلطنه را به نخست وزیری انتخاب کرد و او با صدور بیانیه شدید الحنی نخست وزیری خود را اعلام نمود. مردم ایران که از برکناری دکتر مصدق خشمگین بودند، در پی چهار روز تظاهرات در حمایت از دکتر مصدق، که به کشته شدن چندین نفر انجامید، موفق به ساقط کردن دولت قوام گردیدند. در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ دکتر مصدق بار دیگر به نخست وزیری ایران رسید.

## ۹ اسفند ماه ۱۳۳۱ دربار با کمک

## عدهای از روحانیون، افسران

## اخراجی و ارادل و اوپاش توطئه های

## علیه مصدق کردند تا او را از بین

## برند. نقشه این بود که شاه در آن

## روز به عنوان سفر به اروپا از

## پایتخت خارج شود و اعلام دارد که

## این خواسته دکتر مصدق است.

## مصدق از نقشه اطلاع یافت و

## توانست جان بدر برد و توطئه

## شکست خورد. چند روز بعد عمال دربار

## و چند تن از افسران اخراجی سرتیپ

## افشارطوس رئیس شهرداری دکتر

## مصدق را ربودند و پس از شکنجه

## کشتند. بدنبال استعفای بسیاری از

## نمایندگان طرفدار مصدق، دولت اقدام

## به همه پرسی (رفراندوم) در کشور کرد

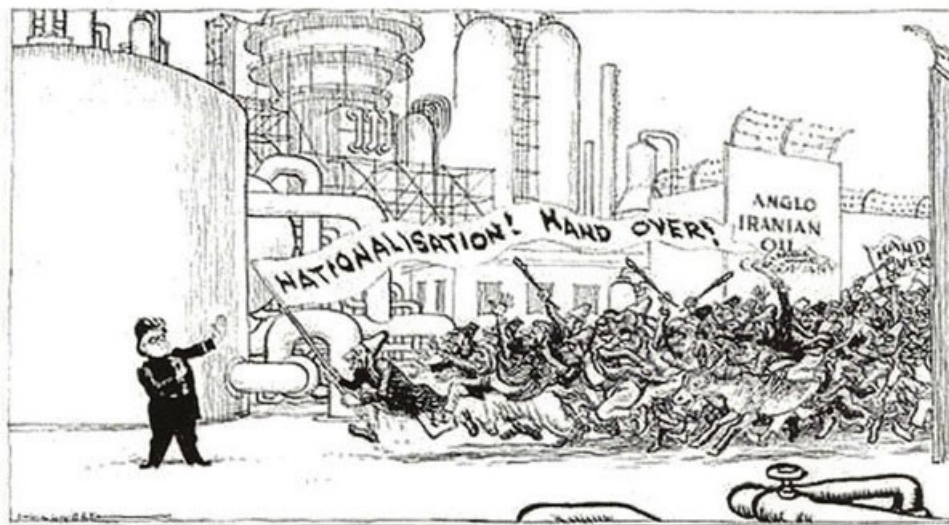
## تا مردم به انحلال یا عدم انحلال مجلس

## رای دهند. در این همه پرسی (که به

## خاطر همزمان نبودن رای گیری در تهران

## و شهرستانها و جدا بودن صندوق های

## مخالفان و موافقان مورد انتقاد بسیاری قرار گرفت) در حدود دو میلیون ایرانی به انحلال مجلس رای دادند و مجلس در روز ۲۳ مرداد ۱۳۳۲ منحل شد.



۱۳۳۲ در حدود دو میلیون ایرانی به انحلال مجلس رای دادند و مجلس در روز ۲۳ مرداد ۱۳۳۲ منحل شد.

## کودتا علیه دولت مصدق

در روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ طبق نقشه سازمانهای جاسوسی آمریکا و انگلیس برای براندازی دولت مصدق، شاه فرمان عزل دکتر مصدق را امضا کرد و رئیس گارد سلطنتی، سرهنگ نصیری را موظف نمود تا با محاصره خانه نخست وزیر فرمان را به وی ابلاغ کند. همچنین نیروهایی از گارد سلطنتی مامور بازداشت عدهای از وزرای دکتر مصدق گشتند. ولی نیروهای محافظ نخست وزیری رئیس گارد سلطنتی و نیروهایش را خلع سلاح و بازداشت نمودند.

در روز ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ دولت های آمریکا و بریتانیا دست به کودتای دیگری زدند که این بار باعث سقوط دولت مصدق گشت. در این روز سازمان سیا با خریدن فتوای برخی از روحانیون و همچنین دادن پول به ارتشیان، ارادل و اوپاش تهران آنها را به خیابانها کشانید. کودتاچیان توانستند به آسانی خود را به خانه دکتر مصدق برسانند و پس از چندین ساعت نبرد خونین گارد محافظ نخست وزیر را نابود کنند و خانه وی را پس از غارت کردن به آتش بکشانند. در روز ۲۹ مرداد دکتر مصدق و یارانش خود را به حکومت کودتا به رهبری سرلشکر زاهدی تسلیم کردند. بدین ترتیب در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹ اوت ۱۹۵۲) سازمانهای جاسوسی بریتانیا و ایالات متحده آمریکا با کودتا دکتر مصدق را برکنار کرده و محمدرضا شاه پهلوی را که پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد به رم رفته بود بازگرداندند و به قدرت رساندند. البته بعد از پنجاه

## عباس رحمتی: مصدق و لایحه ملی شدن صنعت نفت ایران

سال خانم "البرایت" وزیر خارجه سابق آمریکا به این کودتا اعتراف کرده تا راه مماشات با رژیم ج اسلامی را بازگذارد، غافل از این که آمریکا دوباره در کودتای 1388 طرف رژیم فرار داشت و "اوباما" با "خامنه ای" نامه نگرانی می کرد و راه کودتا در کودتا را بر علیه مردم همچنان طی میکند.

### محاکمه و زندان و خانه نشینی

مصدق پس از کودتای ۲۸ مرداد در دادگاه نظامی محاکمه شد. او در دادگاه از کارها و نظرات خود دفاع کرد. دادگاه وی را به سه سال زندان محکوم کرد. پس از گذراندن سه سال زندان، دکتر مصدق به ملک خود در احمد آباد تبعید شد و تا آخر عمر تحت نظارت شدید بود. در سال ۱۳۴۲ همسر دکتر مصدق، خانم ضیاالسلطنه، در سن ۸۴ سالگی درگذشت. حاصل ازدواج وی و دکتر مصدق دو پسر و سه دختر بود. در ۱۴ اسفند ماه ۱۳۴۵ دکتر محمد مصدق بدلیل بیماری سرطان، در سن ۸۴ سالگی درگذشت. **مصدق وصیت کرده بود او را کنار شهدای ۲۰ تیر در این بابویه دفن کنند، ولی با مخالفت شاه چنین نشد و او در یکی از اتاقهای خانه اش در احمد آباد به خاک سپرده شد.** قانون ملی شدن صنعت نفت در واقع پیشنهادی بود که به امضای همه اعضای کمیسیون مخصوص نفت در مجلس شورای ملی ایران در ۱۷ اسفند ۱۳۲۹ به مجلس ارائه شد و تصویب گردید. متن پیشنهاد تصویب شده: به نام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تأمین صلح جهانی، امضاکنندگان ذیل پیشنهاد می نمایند که صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور بدون استثنا ملی اعلام شود یعنی تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره برداری در دست دولت قرارگیرد. مجلس سنا نیز این پیشنهاد را در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ تصویب کرد و پیشنهاد قانونی شد کمیسیون مخصوص نفت یا کمیسیون خاص نفت یا کمیسیون نفت، کمیسویی بود که در اول تیر ۱۳۲۹ در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی ایران برای رسیدگی به لایحه نفت (معروف به لایحه گس-گلشائیان) تشکیل شد. همین کمیسیون پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت را در اسفند ۱۳۲۹ به مجلس ارائه داد که به تصویب رسید.

### عباس رحمتی

#### منابع و پینوشت:

[۱] در ۱۲۸۰ خورشیدی (۱۹۰۱ میلادی) ویلیام ناکس دارسی پیمان شصت ساله ای برای استخراج نفت ایران با دولت مظفرالدین شاه قاجار بست. برپایه این پیمان، شاه ایران با دریافت بیست هزار لیره و سهام برابر با دارسی و دریافت ۱۶% سود آینده، انحصار اکتشاف و استخراج نفت در بخش های بزرگی از ایران را برای شصت سال به دارسی سپرد. نیک بنگرید که طرف قرارداد و دریافت کننده بیست هزار لیره، شخص پادشاه بود. در آن هنگام، قانون مدنی و قوانین سهام و شرکت داری در ایران نبود و دارسی، شرکت خود را در بریتانیا به ثبت رساند و دیری نپایید که بیشتر سهام خود را به شرکت بریتانیایی «نفت برمه» فروخت. هفت سال پس از کشف نخستین چاه نفت در مسجد سلیمان، شرکتی به نام Anglo-Persian Oil Company (APOC) از سوی شرکت نفت برمه در انگلستان به ثبت رسید و بخش بزرگی از سهام خود را در بازار بورس فروخت و سالیانی پس از آن؛ در هنگامی که وینستن چرچیل لرد درباری بریتانیا بود، دولت بریتانیا سهام دار رسمی آن شرکت شد.

در درازای این رویدادها، ایران کمترین جایگاهی برای بررسی و رفتار آن شرکت ها نداشت و واکنش های ایران به کاهش چشمگیر سهمش در شرکت که به ویژه با فروش میلیون ها سهم به دولت بریتانیا بسیار ناچیز شده بود، به جایی نرسید.

[۲] مثلا در مشرق آنلین چندین تصویر هست که کمتر در جاهای دیگر چاپ شده است

[۳] میلیون ایران ، مقاله مصدق و ملی شدن نفت ایران از محمد امینی : ملی شدن صنعت نفت، پی آمد رفتار خودسرانه شخص مصدق نبود. مردمی که از چیرگی یک سوپه دولت بریتانیا و شرکت نفت ایران و انگلیس به ستوه آمده و با دولت و شرکتی رو در رو بودند که سر هیچ گفت و گو و بازبینی پیمانی یک سوپه و نابرابر را نمی داشتند، ملی کردن صنعت نفت ایران را به سیاست مداران ایران که بسیاری از ایشان لنگ لنگان به این کاروان پیوستند، تحمیل کردند و برزندگی مصدق در این بود که در رهبری این جنبش نشست.

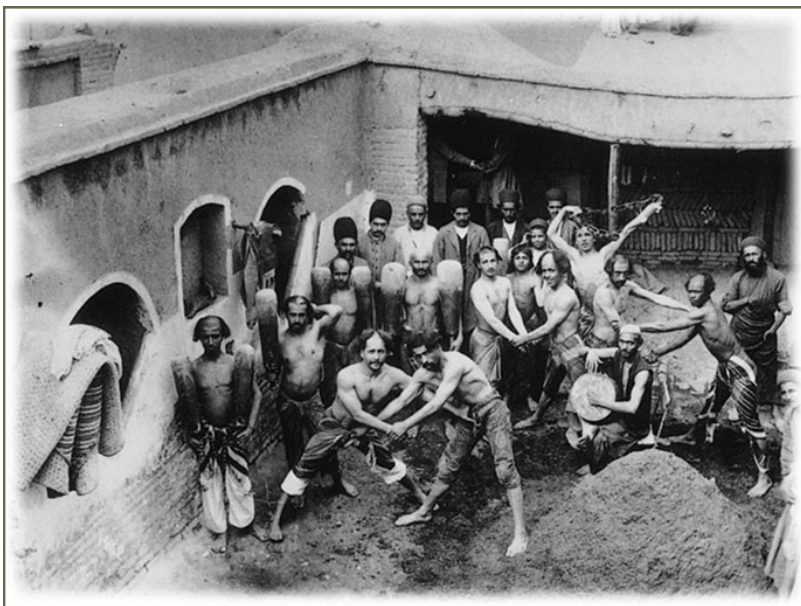
[۴] همانجا

[۵] اعضای کمیسیون که ملی شدن نفت را تأیید کردند عبارت بودند از: (این لیست کامل تر است .)

1. دکتر مصدق
2. دکتر علوی
3. ناصر ذوالفقاری
4. جواد گنجه ای
5. فقیه زاده
6. اللهیار صالح
7. حسین مکی
8. خسرو قشقانی
9. سرتیپ زاده
10. جمال امامی
11. جواد عامری
12. دکتر نصرت الله کاسمی
13. حائری زاده
14. عبدالرحمن فرامرزی
15. دکتر محمدعلی هدایتی
16. دکتر شایگان
17. میرسیدعلی بهبهانی
18. پالیزی

## کوروش طاهری: انقلاب مشروطیت عصر تجدید خواهی و فصل نوین ورزش ایران

اواخر دوره زمامداری قاجار را بیشتر مورخان آغاز فعالیتات ورزشی نوین در ایران نام می‌برند. تحولات سیاسی در اروپا مثل انقلاب کبیر شوروی سابق و اعزام محصلین ایرانی به خارج از کشور در نگرش ورزش ایران بی‌تاثیر نبوده است و در دوران مشروطیت نیز ظهور رجال سیاسی که با ورزش نیز عجین بودند کم نیستند. عصر مشروطیت را باید دوران زایش و تجدیدخواهی جامعه ایران در تمام عرصه های زندگی اش دانست. هدف و کانون اصلی مشروطیت نیز بر تجدیدخواهی و روی گرد بسوی جامعه ای دموکرات با نظام و سیستم دموکراتیک بود که در عرصه ای مثل ورزش نیز چنین روی گردی اجتناب ناپذیر و ضروری شد. کسانی که نطفه تشکیلات نوین ورزشی ایران را به تاسی از دستاوردهای مشروطیت بوجود آوردند از افراد تجدیدخواه و مخالف سنت پرستی و اندیشه های ارتجاعی بودند و زوال فئودالیسم و سیستم اشرافیت حاکم را می‌خواستند. ورزش طبقاتی و مرز بین خواص و عوام تا عصر مشروطیت در ایران جایگاه متضادی داشته است. ورزشهای مثل سوار



کاری، چوگان، تیراندازی، شکار، مخصوص اعیان و اشرف بوده و بازیهای مثل کشتی، زورخانه ای، چاله حوض بازی، خر دوانی، شتر دوانی و شاطری در نزد عوام انجام می‌شد. به گفته هولستر تاریخ نویس المانی در کتاب اش بنام ایران در 13 سال پیش و در عصر حکومت ظل السلطان در اصفهان تعداد 6 زورخانه در اصفهان فعال بوده اند و اجازه افتتاح کلوب یا تشکیل مجامعی برای ورزش بانوان ممنوع است.

در ایران بسیاری متفق القولند که مهدی وزنده پیشگام ورزش نوین در ایران است که ریشه از زمان مشروطیت دارد و تاسیس مدرسه دارالفنون در سال 1268 آغازی است برای بیداری و روشنایی این مرز و بوم که ورزش نیز بخشی از این جایگاه فرهنگی بشمار می‌رفت. تاسیس تکیه دولت یا در واقع سالن سرپوشیده ورزشی تهران که بعد ها توسط کمال الملک به تصویر کشیده شد شاید نخستین مکان ورزشی در تهران باشد که از زمان مشروطیت به این سوی در نزد ورزش و ورزشکاران معروف شد. این تکیه دو فعالیت داشت یکی هنری و دیگر ورزشی که متاسفانه توسط مردی کله پوک بنام ابوالحسن ابتهاج در دوران پهلوی تخریب شد و بانک ملی شعبه بازار به جای آن ساخته شد.

در سال 1282 شمسی برابر با 1903 میلادی تاسیس مدارس مخصوص دختران در شهرهایی مثل تهران اصفهان تبریز رضایه سلماس توسط میسیونرها موجب اشنائی گروههایی از بانوان ایران با ورزش می‌شود. نطفه تشکیلات ورزش ایران را باید در سالهای مشروطیت و سپس حکومت رضا خان جستجو کرد جایی که در سال 1906 میلادی برابر با 1285 شمسی ارباب جمشید جمشیدیان، مدرسه زرتشتیان (دیستان جمشید جم) را تاسیس کرد. این دبستان دارای 2 حیاط و زمین ورزشی بود که 8 کلاس درس داشت. مدرسه "با شعار پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک" از دانش آموزان استقبال می‌کرد. در این مدرسه افرادی که بعدها از پیشقراولان ورزش نوین ایران بعد از مشروطیت بودند در کار علم و تربیت دانش آموزان سهیم بودند. افرادی مثل مهدی وزنده، ابوالفضل صدری میر احمد صفوی، رفوف وزنده (قوی دل).

بعد از این که در سال 1910 میلادی برابر با 1289 شمسی مدرسه پسرانه امریکائی ها در تهران تاسیس شد نخستین وسایل ورزشی مدرن وقت در زمینهای فوتبال والیبال بسکتبال زمیناستیک، دوومیدانی نصب شدند. شادروان ناصر مفخم از پیشکسوتان ورزش ایران در یادداشتی که بسال 1371 برای کتاب سال ورزش از انتشارات ابتکار نوشته بود در باره تاسیس تربیت بدنی در ایران آورده که:

"در روز یکشنبه 12 اردیبهشت سال 1313 شمسی هسته مرکزی تربیت بدنی ایران در منزل ابراهیم حکیمی و با حضور علی اصغر حکمت کفیل وزارت فرهنگ- معارف- ابراهیم حکیمی حسین علاء، سرلشکر امان ال.. جهانبانی دکتر عیسی صدیق، سلیمان اسدی و ابراهیم شمس امری تشکیل شد و پس از خواندن اساسنامه و تأیید مفاد آن، رای گیری برای انتخاب افراد مسئولین مجمع انجام و حسین علاء رئیس شد و امان ال.. جهانبانی نایب رئیس سلیمان اسدی خزانه دار و ابراهیم شمس امری هم بازرس که در واقع افراد اولین افراد تشکیل هسته تربیت بدنی ایران شدند.

در اواخر سلطنت قاجار ورزش های نوین مثل فوتبال هاکی بوکس زمیناستیک کشتی شمشیر بازی در میدان مشق با حضور شاه و سران دولتی برگزار می‌شد که پس از مدت کوتاهی این بازیها نوده گیر شد و مورد پسند مردم. نقل است که مظفرالدین شاه را در پارسی به تماشای فوتبال برده بودند. فوتبال برای او تماشایی نبود زیرا با آن آشنایی نداشت. شاه از نشستن در جایگاه تماشاچیان حوصله-اش سر رفته و پرسیده بود چند نفر در میدان بازی هستند؟ گفته بودند؛ بیست و دو نفر. پیشنهاد کرده بود که بیست و یک توپ دیگر بیاورند و به هر یک توپی بدهند تا بازیکنان این-همه دنبال توپ ندوند!

در جریان انقلاب مشروطیت شاعرانی بزرگی مثل ملک الشعراء بهار، محمد تقی رفعت، در باره اهمیت ورزش در چند جبهه سخن گفته اند و شعر سروده اند و جامعه را برای آمادگی فکری، روحی، روانی، جسمی و مقابله با استبداد و ناهنجاری ها از طریق روی آوردن به ورزش فرا خوانده اند. ملک الشعراء بهار بر این باور مهم استوار بود که: «استمرار حکومت استبداد چنان ایرانیان را زیر پنجه قهر ذلیل و زبون ساخته که مفلوکی، اسارت، رقیب، ذلت و مسکنت در وجود ما حکم طبیعت ثانوی را گرفته، حالا که با ظهور احساسات آزادی-خواهی و مشروطیت، می-خواهیم به-هوش آییم و حقوق غصب شده خود را از غاصبان استراد نماییم، پس دادن حقوق مغضوبه برای ارباب استبداد از دادن سخت-تر گردیده است.» در چنین محیطی که ایرانیان نتوانستند به خواسته-ها و حقوق خود دست یابند، رفته رفته از بهبود اوضاع دلسرد شده، رو به سستی و تبلی آوردند و به کار و فعالیت بی توجهی کردند:



## کوروش طاهری: انقلاب مشروطیت عصر تجدد خواهی و فصل نوین ورزش ایران

گفت: این بر همه مردم حالی است

ملک الشعرا ی بهار بر اساس آگاهی از نیروی عظیم ورزش از اهمیت آن در زمان مشروطیت در اشعار و سخنان اش بارها به آن اشاره داشته است :

که ورزشی مایه-ی زندگی است  
که فرجام سستی سرافکنندگی است  
که پایان تن-پروری بندگی است  
اگر جانت جویای فرخندگی است

تن زنده و والا به ورزشی است  
به ورزش گرای و سرافراز باش  
به سختی دهد مرد آزاده تن  
دلی بایست روشن و تن درست

شاعر، معلم، نویسنده انقلابی که سالها در ترکیه و اروپا می زیسته است میرزا محمد تقی رفعت از مردان بزرگ حزب دموکرات آذربایجان و از فرهیختگان و انقلابیون جنبش مشروطیت، در مواضع فکری و از جمله در اشعارش از تحولات و تجدد خواهی برای جوانان وطن می گوید و ورزش را یکی از عرصه های این تحولات می داند و سروده است که:

ای جوان ایرانی

برخیز بامداد جوانی ز نو دمید  
برخیز صبح خنده نثار خجسته باد  
برخیز روز ورزش و کوشش فرا رسید  
برخیز و عزم جزم کن، ای پور نیکزاد  
بر یاس تن مده، مکن از زندگی امید...  
باید برای جنگ بقا نقشه ای کشید  
باید، چو رفته رفت، به آینده رو نهاد...  
یک فصل تازه می دمد از بهر نسل نو  
یک نوپار بارور، آبستن درو  
برخیز و حرز جان بکن این عهد نیکفال  
برخیز و باز راست کن قد تهمت  
برخیز و چون کمان که به زه کرد شست  
زال  
پرتاب کن به جانب فردات جان و تن

دیدگاه سوم، شماره 14.  
korosh\_ims@yahoo.com



## عزیز فولادوند: خوانشی دگر از مصدق

### جامعه و جماعت

ورود به دوران صنعتی در اوائل قرن بیستم در مناسبات و نهادهای اجتماعی تغییرات و دگرگونی‌هایی شگرفی را در جوامع بشری به همراه آورد. وضعیتی در حال حاکم شدن بود که با مناسبات قبلی وجوه افتراق چشمگیری داشت. این تغییرات و درک خصلت این دوران، موضوع پژوهشگران علم جامعه‌شناسی در اوایل قرن بیستم گردید. سؤال این بود که تمایز این دوران با دوران پیشین چیست؟ اندیشمندان حوزه جامعه‌شناسی چون، امیل دورکیم، هربرت اسپنسر و دیگران به ارائه تقسیم‌بندی‌های معروف خود پرداختند. فردیناند تونیس (Ferdinand Tönnies, 1855-1936) فرهیخته نامدار آلمانی قرن بیستم بر این باور بود که علت تحولات در جوامع مختلف انسانی قبل از هر چیز ناشی از نوع و جنس روابط حاکم میان افراد جامعه است.

در تقسیم‌بندی او دو نوع گروه انسانی وجود دارد: اجتماع/جامعه (Gesellschaft) و جماعت (Gemeinschaft). "گماینشافت" نشان‌دهنده اشتراک اجتماعی و "گزلشافت" نمایانگر جامعه است. مفاهیمی چون پیوندهای صمیمانه و شخصی، همکاری و اعتماد متقابل، مشخص‌کننده روابط در گروه "گماینشافت" می‌باشند. در مقابل اما روابط "گزلشافت" بر بستری از گرایش به تخصص، رقابت، منافع شخصی، صلاحیت، کارآیی و پیشرفت ادامه می‌یابد. رشد شهرنشینی و پروسه صنعتی شدن گسترش روابط از نوع "گزلشافت" را بدنبال دارد. "گماینشافت" نتیجه اراده‌های مبتنی بر عادت، سنت، باورهای مشترک و پیوندهای عاطفی است، در حالی که "گزلشافت" بر پایه "عقلانیت هدفمند" (Zweckrationalität) استوار است (این مفهوم از ماکس وبر است).

یکی از ویژگی‌های دیگر در اجتماعات گماینشافت تفوق "ما" بر "من" است. در میان "ما" زندگی صمیمانه، چهره در چهره و ساده‌ای در جریان است. انسانها در تعاون حداکثر بسر می‌برند. در "گزلشافت" اما آدمی از بدو تولد مقید به رعایت قوانین و مقررات می‌باشد. او قبل از هر چیز نه سوارکاری بلکه احترام به قانون را می‌آموزد. عدم پایبندی به مقررات، تویخ قانونی را بدنبال خواهد داشت. فردگرایی و نهادینه شدن روابط پولی ویژگی مهم این دوران است. تونیس بر این عقیده است که عقل و اندیشه، در "گزلشافت" احساس و عواطف را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. زندگی مدرن بر بستری از سازش حسابگرانه استوار است. همین پرنسپ اساس مبادله بازرگانی و داد و ستد صنعتی را سامان می‌دهد.

فردیت بنیان‌اندیشه انسان "گزلشافت" است. مالکیت خصوصی نهادینه شده محترم شمرده می‌شود. بدون یک تشکیلات منظم اجتماعی و مقررات حقوقی ادامه حیات اجتماعی غیر ممکن می‌گردد.

بهترین نمونه روابط "گماینشافت" روابط بین اعضاء یک خانواده است. آنها در یک کنش و واکنش صمیمانه هر روزه با هم قرار داشته و بهم دیگر در صورت امکان یاری می‌رسانند. اما سازمان‌ها، نهادهای قدرتمند جامعه و مؤسسات بزرگ، حیات "گزلشافت" را رقم می‌زنند. وظایف و مسئولیتهای اعضاء "گزلشافت" در چهار چوب قوانین و مقررات و نقشهای اجتماعی واگذار شده تعریف می‌گردد.

### گذار ما از "گماینشافت" به "گزلشافت"

در فاصله زمانی ده‌های سی به بعد جامعه ما در حال دگرگون شدن است. قدرت سیاسی و طبقه حاکم و گروه‌های اجتماعی دستخوش تغییرات زیر بنایی می‌گردند. همراه با این تکانها، اعتقاد، شیوه زندگی و اخلاق جمعی متحول شده و انسان ایرانی در رفتار و منش و پیوند‌های روانی و اجتماعی انسان دیگری شده است. او هویت انسان‌شناسانه اش را طوری دیگر تعریف می‌کند. "این طور دیگر" را می‌توان در ادبیات آن دوران دید. اینها شاید شاخص ساختارهای نوین جامعه ایران بحساب بیایند. ما به استناد این گفته که "افراد جهانی شده هستیم" (میشل سر، فیلسوف فرانسوی) از تغییرات جهانی تاثیر پذیرفته و فصول مشترکی داریم. پدیده‌ها در پیوند ارگانیک‌تری بسر می‌برند، آنچه در جامعه می‌گذشت، تابعی از متغییرات جهانی بود. دستاوردهای و خلاقیت در همه پهنه‌ها (هنر، سینما، موسیقی، ادبیات، اعلامیه جهانی حقوق بشر) جهان ما را هم بی‌تاثیر نگذاشته بود.

**به باور من دکتر محمد مصدق پیشقراول دوران گذار جامعه ما از ساختار "گماینشافت" به "گزلشافت" بود. درک این مهم، ما را از چنبره تحلیلهای صرفاً سیاسی نجات داده و به فهم عمیقتری از فرم‌اسیون جامعه ایران آن زمان و نقش پیشتاز مصدق نزدیک می‌کند.**

شاید بتوان این چنین فرموله نمود که "نهضت ملی شدن صنعت نفت" نقطه عطفی در تاریخ اجتماعی ایران است که با عبور از آن ما، از ساختار "جماعت" به "جامعه" وارد شدیم. ورود به ساختار "گزلشافت" در سرعت بخشیدن به حرکت‌های اجتماعی بعدی اثر گذار بود. زیست اجتماعی ما در عصر مشروطیت هنوز در ساختار "جماعت" سیر می‌کرد. ملاء اجتماعی ما که بیشتر با مفهوم "جماعت" قابل توضیح بود، به تدریج به یمن حوادث سیاسی - اجتماعی دستخوش تغییراتی گردید که ویژگی‌های نوینی را رقم زد. جامعه با گامهای آرام به سمت فرآیندهای نوسازی می‌غلطید. عقلانیت در ابتداء راهی بسیار طولانی قرار داشت (و همچنان دارد). در جامعه بیشتر از هر زمان دیگری نیاز به تشکیلات منسجم اداری و حاکمیت قانون حس می‌گردید. طرح مباحثی چون حقوق دمکراتیک، آزادی بیان، قانون مداری و احقاق حقوق ملی، سطح آگاهی اجتماعی را ارتقاء داده بود. ما با گامهایی لرزان به دروازه‌های پر امید و مملو از توطئه قرن بیستم نزدیک می‌شدیم. در زیست اجتماعی ما واقعیت‌های شکل می‌گرفتند که از سنخ "جامعه" بودند. ما از جهان "جماعت" به دنیای "جامعه" وارد می‌شدیم. نقطه آغاز این تغییرات انقلاب مشروطه است که با گذشت زمان بر غلظت تغییرات آن افزوده می‌شود.

نباید فراموش کنیم که این دو مفهوم ما را فقط در راستای تحلیل اجتماعی مدد می‌رسانند و نباید به آنها به دیدی مطلق گرایانه نگریست. تفکیک مکانیکی این دو مفهوم غیر علمی است. زیرا اصولاً جوامع تلفیقی از این دو نوع ساختار می‌باشند. این مهم را نباید از نظر دور داشت، که ما تا کسب ویژگی‌های ایده‌آل «جامعه» راه درازی را داریم. «جامعه» ما جامعه‌ای دوآلیسم، پر تناقض و بد فوراهاست.

مصدق توفیق یافت "افکار عمومی" را در پروسه شکل‌گیری جنبش ملی شدن نفت تعمیق دهد. این تعمیق که خارج از دایره تنگ روابط عشیره‌ای و فامیل شکل می‌گرفت، از ویژگی‌های "گزلشافت" است. اما نقش مصدق را نباید یکسویه در جنبش ملی شدن صنعت نفت، خلاصه نمود. فراگیر بودن این جنبش و شرکت بخش‌های وسیعی از مردم، کیفیت نوینی را به این جنبش بخشیده بود. شاید بتوان ادعا نمود که محدود نمودن پروژه مصدق به "ملی کردن صنعت نفت" نوعی "تنگ نظری" و اشراف‌نداشتن به تاثیرات اجتماعی آن باشد. در صدر اهداف رهبر ملی ما استقرار پلورالیسم با رویکرد پرهیز از خشونت، مردم‌سالاری، دفاع از اهداف انقلاب مشروطیت و قانونیت نشسته بود. در این مسیر، جنبش، کنترل حکومت فردی شاه را هم نشان داده بود.

جنبش و رهبری آن در صدد بودند که نظامی مردم‌سالارانه در برابر نظم اقتدارگرایانه شاه پیاده نمایند. مگر نه اینکه دیکتاتوری

## عزیز فولادوند: خوانشی دگر از مصدق

آسیب جامعه ما بود؟ تعمیق افکار آزادیخواهی بدیلی بود در مقابل دیکتاتوری خشن شاهنشاهی. افشار وسیع مردم فعالانه در صحنه حضور داشتند و ادبیات سیاسی و واژگان بکار گرفته شده در گفتمان‌شان بخوبی این مدعا را اثبات می نماید که ما وارد جهان "گزلشافت" می شویم. جامعه نسبت به عصر مشروطیت به یک بلوغ سیاسی دست یافته و در صدد بود اهداف عظیم آن جنبش را بازستانی نماید.

درکی دیگر از شکست

باید در نظر داشت، که از منظر جامعه شناسی بحث شکست یک جنبش، مقوله ای است غیر علمی. جامعه به مثابه یک موجود زنده در پروسه رشد و تکامل خویش از مراحل عبور می کند. آن چیزی که به نام "شکست" ارزیابی می گردد، فقط حلقه ای از تکوین مراحل بعدی است. می توان از عدم تداوم در یک برهه از زمان صحبت نمود، ولی "شکست" به معنی پایان یک جنبش، با روند دیالکتیک تاریخی همخوانی ندارد. هر "شکستی" یک سرمایه اجتماعی - سیاسی در زمین جامعه به ودیعه می نهد. بذری کاشته می شود که در مراحل دیگر به ثمر خواهد نشست. آن چیزی که با واژه شکست بیان می شود، مهار شدن و با انتقال جنبش به لایه های زیرین جامعه است. با رسیدن فرصت مناسب، ما شاهد فوران دوباره آن هستیم. گرچه جنبش در مقطعی با "شکست" مواجه شد، ولی اندیشه آزادیخواهی و اعتدالخواهی در لایه های مختلف فرصت حیات یافت. جامعه ما از این "شکست" بسیار آموخت و انگیزه گرفت. مصدق شاخص و نمادی است در خطه فرهنگی ما و اندیشه های او حضوری بسیار قدرتمند دارند.

یکی از دستاوردهای جنبش در فاصله زمانی 1327 تا 1332 به رهبری دکتر مصدق این بود که او توفیق یافت، مردم سالاری را به مرکز قدرت تحمیل نماید و پست نخست وزیری را به منتخب مردم برگرداند. جنبش عرصه عمومی را بطور بنیادی تغییر داد. نطفه های اولیه "جامعه مدنی" در جامعه شکل گرفت. حضور گسترده مردم و دفاع از پروژه های رهبری، نشانی از حساسیت توده های وسیع در رابطه با "جامعه" بود.

"جامعه" ایران عمیقاً خواهان نظم مردمسالارانه بود. صرف نظر از اینکه جنبشهای دمکراتیک در ایران توفیق نیافتند مطالباتشان را نهادینه نمایند، ولی این اندیشه در جامعه عقیم نشده است. پویائی این اندیشه را در طول سی سال حاکمیت ملایان می توان بخوبی مشاهده نمود.

به باور من جنبش ملی شدن نفت، پشتوانه آزادیخواهی در ایران است. بیمه نامه مبارزات رهاییبخش ملت ماست. مصدق سرمایه «آزادیخواهی» را در بحرانی ترین ادوار تاریخ ایران در سرزمین ما به ودیعه گذاشت. میهن پرستان و عدالتجویان وظیفه تاریخی دفاع از این امانت را بعهده دارند. چراغ را نگذاریم خاموش کنند. آن را فقط در "پستوی خانه" نهان نکنیم. اکنون دستهای سترگی این چراغ را بدست دارند، به یاری "چراغ بدستان" آمده ایم.

کودتا، فاترزم مذهبی

کودتای 28 مرداد بر علیه سکولاریزم و ارزشهای عصر روشنگری اروپا زمینه رشد فئاتیسم مذهبی را در خاور میانه فراهم نمود. اشتباهات استراتژیک "اتاق فکر" غرب تا امروز یکی از حساسترین مناطق جهان را به بحرانیهای سلسله وار کشاند و امنیت و صلح جهانی را به مخاطر انداخت. خطر فئاتیسم بنیادگرای مذهبی از چشم سکولارهای پیشتازی همچون احمد کسروی ها دور نمانده بود. قبل از آن هم اندیشمندان عصر مشروطه با زبان شعر و یا کنایه به این مهم پرداخته و فساد این جماعت را عیان می نمودند:

ای مایه خیانت! ای میوه نجاست  
که پیرو وکیلی، که خویشتن دلیلی  
اندر ره سیاست می بینمت روانی  
که یار سید جلیلی، که یاور یگانی

ولی ملیتاریسم افسار گسیخته غرب دغدغه "تامین سوخت" درازمدت را داشت. عقیم ماندن پروژه سترگ مصدق، فاجعه ای بود که نتایج مخوف و هراسناک آن را اکنون در منطقه خاور میانه پیش رو داریم. "جهان مدرن" بیدار شدن و جان گرفتن فئاتیسم مذهبی را به روند قانونمداری ترجیح داد. توده های وسیعی که در پروسه "مدرن کردن" جامعه از فرمهای سنتی استثمار و ستم کنده شده بودند، به حاشیه شدیداً ناامن و بی ثبات زندگی شهری پرتاپ شدند. استخوانبندی شبه مدرن شهری توان جذب این توده را نداشت. دوره گردی، پهن کردن بساط در خیابانها، فعالیتهای زیرزمینی و غیره بستر زیست این توده پرتاپ بود. زمین مساعد رشد فئاتیسم مذهبی فراهم شده بود. حاملان اندیشه مدرن و حامیان دمکراتیزاسیون و تغییرات بنیادین به تله افتاده، زمین گیر شدند. رشد این پروسه در مراحل اولیه با ضربات جدی مواجه گردید. جامعه هنوز زخمهای آن ضربه ترمیم نکرده است.

"جهل سازمانیافته" در زیر غبای تاریک اندیشی مذهبی گوئیا دیگر قابل کنترل نیست. آنانی که پروسه قانون مداری و دمکراتیزاسیون را با سقوط دولت مصدق عقیم کردند، اکنون با بمبارانهای مهیب و دراز مدت، رؤیای برقراری آن را دارند. قیمت گزاف این اشتباه محاسبه عمدی را توده های زحمتکش، کودکان و زنان منطقه پرداخت می کنند.

دولت فخریمه در آن دوران با بنیادگرایان و "اسلام سیاسی" ارتباطهای گسترده ای را تنیده بود.

انگلیسی ها تعارضی بنیادین بین منافع خود و اسلام سیاسی نمی یافتند. یرواند آبراهامیان (کتاب کودتا، ترجمه ناصر زرافشان) در پژوهشی مفصل به این مهم اشاره دارد. به گفته او نمونه بارز بنیادگرایی در آن عصر "فدائیان اسلام" بود. همکاری با این نیرو برای انگلیسیها امری غیر قابل تصور نبود. نویسنده کتاب از قول روبین زاهنر می گوید که "علاقه و نگرانی اصلی فدائیان اجراء شدن دقیق قوانین شرعی در زمینه الکلی، فحشا و حجاب است و از آنجائیکه بریتانیا واقعاً بابت هیچ یک از این موارد نگرانی و با این مسائل کاری ندارد، پس هیچ دلیلی هم وجود ندارد که این دو نتوانند با یکدیگر کار کنند." او ادعا می کند که این امر ممکن است "باور کردنی" به نظر نیاید، اما شدنی است و توجیه عملی دارد.

نتوانستم بدون اشاره به این نکته مطلب را به پایان برسانم:

"راستی که "محمد آقا" با کشف خلاق خویش مرزی بسیار شفاف ترسیم کرد و شمعلی روشن در تاریکیهای کفر و دین برافروخت. مصدق و "کشف حقیق" فرصتی تاریخی و نادر در خاور میانه بودند.

گره همه معضلات از این کشف تاریخی می گذرد.

دکتر عزیز فولادوند

بن/آلمان

17 فوریه 2015.

Afoolad@freenet.de

## علی فیاض: نیروهای مذهبی و جنبش ملی به رهبری مصدق

دوره دو ساله نخست وزیر محمد مصدق، صحنه ای ماندگار و فراموش ناشدنی را در برهه ای از تاریخ ایران رقم زده است. شاید اگر این دوره دو ساله در زندگی سیاسی مصدق پیش نمی آمد، او به رغم تمامی تلاش ها و مبارزات سیاسی خود، در گوشه ای از تاریخ، همانند بسیاری به فراموشی سپرده می شد. اما حضور او به عنوان سکندار کشتی "بی لنگر" ایران، پس از جنگ جهانی دوم، برهه تاثیرگذار و فراموش نشدنی را در تاریخ سرزمین ایران رقم زد.

پرداختن به پیش زمینه ها و رویدادهای انتقال قدرت از قاجاری ها به پهلوی ها و چگونگی آرایش این نیروها موضوع این مقاله نیست. و نیز آنچه زمینه ساز نخست وزیری مصدق شد.

هدف این مقاله - آن هم به طور فشرده و در حد حوصله و فرصت کوتاه خواننده - پرداختن به حضور، دخالت و موضعگیری های نیروهای مذهبی در این روی داد برجسته تاریخ می باشد. آنچه که بر اساس اسناد و رویداد تاریخی این دوره بر می آید، حضور فعال نیروهای مذهبی سیاست گرا به میدان مبارزه می باشد. هم در این دوره است که فداییان اسلام حضور خود را در صحنه سیاست با تکیه ی بر حکومت اسلامی در معرض دید همه گان قرار می دهند. "آیت الله" کاشانی، با پیوستن به سیاست و مداخله در آن، "مرجعیت شیعی" را به دیگران وا می گذارد. "آیت الله" زنجانی، "آیت الله" طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، استاد محمد تقی شریعتی، دکتر محمد نخشب و نهضت خدپرستان سوسیالیست، و ... از مسلمانان تواندیش نیز به میدان مبارزه پای می گذارند.

شاید آنچه که باعث شد مصدق به شخصیتی با نفوذ و محبوب مردم تبدیل شود، فضای ملی و ناسیونالیستی جنبش های ضداستعماری بود و تکیه ی بر منافع ملی مردم ایران، که نفت ایران در آن زمان سمبل منافع و منابع ملی بود که توسط استعمارگران به یغما رفته بود. این موضوع، محور و مرکز اصلی گرد آمدن طیف ها و نیروهای گوناگون سیاسی بر گرد مصدق بود.

"آیت الله" کاشانی که می خواست خود را به عنوان شاخص ترین و برجسته ترین رهبر مذهبی مخالف استعمار جلوه دهد، در آغاز نخست وزیری مصدق به وی نزدیک شد و با حمایت های خود به پیشبرد ملی شدن نفت کمک نمود. پس از آن و با توجه به تضادهای موجود میان منافع ملی و اصول دموکراتیک، و خواست های مذهبی های سنتی، شکافی بین این دو پدید آمد که کاملاً طبیعی بود و بیانگر خواست های متفاوت دو گروه یاد شده. فداییان اسلام نیز - به عنوان گروه سیاسی شناخته شده اسلامی خواهان برپایی حکومت اسلامی - به مخالفت خود با مجموعه حاکمیت و از جمله مصدق آشکار ساختند؛ که ترور شهید برجسته نهضت ملی ایران، زنده یاد دکتر حسین فاطمی نمونه شاخص این مخالفت ها به شمار می رود.

### تشابهات و تفاوت های جنبش مشروطه با جنبش ملی شدن صنعت نفت

پس از جنبش مشروطه و صف آرای نیروهای سیاسی - اجتماعی فعال در بطن آن، که آرایش طیف های گوناگون سیاسی - فرهنگی را در پی داشت، بزرگ ترین رویداد تاریخی - تاثیرگذار و مردمی - جنبش ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر محمد مصدق به شمار می رود. هر چند در جنبش مشروطه رهبری فردی در آن به چشم نمی آید و باید از رهبران جنبش یاد کرد، اما در جنبش ملی شدن نفت، نقش اساسی و اصلی را مصدق بر عهده داشت. هر چند مصدق از همکاری شخصیت های سیاسی گوناگون و برجسته ای چون دکتر حسین فاطمی و حسین مکی - که البته بعدها راه خود را جدا کرد - برخوردار بود، اما شخصیت کاریسماتیک و صاحب نفوذ مصدق او را به رهبر یکتا و یگانه جنبش تبدیل کرده بود. حال آنکه در جنبش مشروطه شخصیت های گوناگونی نقش رهبری را بر عهده داشتند. رهبرانی که هر کدام طیف خاصی را به دنبال خود می کشیدند و با ادبیات و فرهنگ سازی های متفاوتی، بیانگر و نماینده مواضع افشار گوناگون بودند. اما آنچه که در جنبش مشروطه با جنبش ملی شدن نفت مشابه می باشد، حضور دوگانه نیروهای مذهبی سیاست گرا است. ما، در جنبش مشروطه با دو جبهه گشوده در عرضه مبارزات سیاسی رو به رو می باشیم. جریانات مدافع مشروطه و حاکمیت قانون به سردامداری "آیت الله" بهبهانی، خراسانی، نایینی و ... و جریان مدافع مشروطه - یا حکومت مبتنی بر قوانین شرع، حکومت اسلامی - به سردمداری شیخ فضل الله نوری. همین آرایش نیروهای مذهبی در جنبش ملی شدن صنعت نفت نیز مشاهده می شود.

### صف آرای نیروها در نهضت ملی به رهبری مصدق

پس از ملی شدن نفت، و اینکه مصدق خواستار اختیارات بیشتر می شود، قدرت طلبان و آنانی که مترصد فرصت برای ایجاد حکومت مذهبی بودند و با ایده ها و معیارهای سکولار مخالف بودند، صدهای خود را بلند کردند. آنها ناگهان، مصدق که خود را "مسلمان و ملی" می نامید و از "ایرانیست و اسلامیت" دفاع می کرد، به باد انتقاد گرفتند:

"وعاظ منزل کاشانی، کارهای مصدق را خلاف مصلحت دین و جامعه تشخیص می دادند و به کوتاهی های مذهبی او همچون سخنرانی رادیویی در ماه رمضان خرده می گرفتند". (1)

پس از اوج گیری اختلافات کاشانی با مصدق که ریشه در خواست های "اسلامی" آخوندها و قدرت طلبی کاشانی داشت، "روزنامه ملت ما" که منتسب به کاشانی بود تیر می زند که "قیام مصدق علیه دین اسلام" است، "مصدق السلطنه عامل اساسی تسلط حزب بلشویک توده است" و "در حالی که ملت ها یکی پس از دیگری بندها را می گسلند، مصدق السلطنه ما را به دام کمونیسم می کشاند". (2)

کاشانی، پس از اینکه در بیمارستان بستری می شود و مصدق به عیادت او نمی رود، و در عوض، "رفت و آمد هر روزه علاء وزیر دربار" به نمایندگی از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، باعث شایعاتی می شود. و آن اینکه "گفته می شود این عیادت های روزانه دلیل بر یک حسن تفاهم کاملی فیما بین شاه و آیت الله کاشانی است". (3)

همچنین طبق تحقیقات دکتر علی رهنما؛ "در مدتی که کاشانی در بیمارستان بود، مصدق به دیدن او رفت. هر چند بستگان و همکاران سیاسی نخست وزیر به او اصرار کردند که از آیت الله در بیمارستان عیادت کند، مصدق نپذیرفت". (4)

این گونه موارد حکایت از شکاف عمیق و ترمیم ناپذیر رابطه مصدق با کاشانی داشت. مظفر بقایی نیز با قرار گرفتن در جبهه کاشانی و دوری جستن از مصدق، دولت مصدق را به همکاری با کمونیست ها متهم می کرد. یعنی در واقع همان تبلیغاتی که امپریالیست ها نیز با تکیه ی بر آن خواهان سرنگونی حکومت ملی مصدق شدند:

"دولت مصدق می بایستی اول تمام دستگاه های دولتی را از کمونیست ها، که بقایای به آنها حساسیت خاصی داشت، تصفیه کند". (5)

### لایحه تمدید اختیارات مصدق

"او (مصدق) به آنها اطلاع داد که جهت بهبود وضع داخلی مملکت، موقعیت حساس مملکت از لحاظ سیاست خارجی" و "حل مساله نفت" به تمدید اختیارات نیازمند است. مصدق در آخر، وکلا را مختار گذاشت که اگر تمدید اختیارات را به "مصلحت مملکت می دانید، رای بدهید اگر هم نمی دانید که هیچ، نخست وزیر به وکلا یادآور شد که دادن اختیارات به دولت نباید "سلب قدرت قانونی از مجلس تلقی شود". او خاطر نشان کرد که هرگاه مجلس از ادامه کار دولت ناخشنود باشد، می تواند با یک رای عدم اعتماد، نخست وزیر و دولت و اختیارات او را

## علی فیاض: نیروهای مذهبی و جنبش ملی به رهبری مصدق

کنار گذارد" (6).

درگیری‌ها و مخالفت‌های "آیت‌الله" کاشانی با مصدق به اینجا ختم نشد. وی چنان در موضع ضدیت با مصدق قرار گرفت که پس از درخواست مصدق برای تمدید لایحه‌ی اختیارات، به شدت به مخالفت با آن برخاست و "به عنوان رییس مجلس دستور می‌دهد که لایحه اختیارات مصدق از دستور کار مجلس به علت "غیر قانونی" بودن آن خارج شود". او مخالفت خود با این طرح را "مخالفت و تضاد این لایحه با قانون اساسی و صلاح مملکت و دولت می‌داند". (7)

حمایت‌های ملی و مردمی از دولت مصدق اما کاشانی را در موضع ضعف قرار می‌دهد. حمایت‌ها از مصدق چنان گسترده است که همه‌ی مخالفان مصدق از مواضع خود عقب‌نشینی می‌کنند:

"هیات رییس مجلس، اعلام کرد که، طرح موضوع اختیارات، منافی با اصول قانون اساسی و حق حاکمیت مجلس شورای ملی نمی‌باشد". (8)

بدین ترتیب، کاشانی در این جبهه شکست سختی می‌خورد. او به رغم داشتن صدها واعظ و مداح و فداییان اسلام و ... در نبرد رویاروی با مصدق، سقوط می‌کند. گام بعدی وی همراهی و نزدیکی با دربار محمدرضا پهلوی است.

"آیت‌الله کاشانی با نفوذ چشمگیری که در میان جامعه مذهبی و بازار و کسبه داشت، جانب شاه را گرفت و مانع سفر او به خارج از کشور گردید. آیت‌الله بروجردی نیز بازگشت شاه را به ایران، پس از کودتای 28 مرداد 32 و فرار شاه به بغداد و رم تبریک گفته بود". (9)

### روی دیگر سکه

نیروهای مذهبی غیر روحانی و مستقل اما، در برخورد با مصدق راه دیگری در پیش گرفتند. حتی آنهایی که چون خود مصدق و یاران ملی گرایش در آغاز نهضت با آنها همراه بودند. شاخص‌ترین‌ترین چهره فعال ملی و مذهبی سیاسی دکتر محمد نخشب بود. از بنیانگزاران نهضت خدایپرستان سوسیالیست. او که مسلمان و ملی بود و در جریان نهضت ملی شدن نفت، با کاشانی رابطه بسیار نزدیکی داشت، بعدها و پس از تضاد کاشانی با مصدق راه خود را از او جدا کرد.

علی شریعتمداری نزدیکی نخشب با آیت‌الله کاشانی را - پیش از بروز اختلاف‌ها در نهضت ملی - چنین توصیف می‌کند: "مرحوم نخشب خیلی نزدیک بود به آیت‌الله کاشانی و با این که آن وقت ملاقات با آیت‌الله کاشانی خیلی مشکل بود - یکی از مراجع، یادم هست می‌گفت که ما می‌خواستیم برویم بازدید ایشان، باید برویم چند ساعت معطل بشویم - ولی مرحوم نخشب، اجازه داشت هر وقت که برود، مستقیماً برود سراغ ایشان". (10) کاظمیان، ص 27

اما این نزدیکی دیری نمی‌پاید. هنگامی که کاشانی راه خود را از مصدق جدا می‌سازد، جریان منتسب به نخشب وفاداری خود به مصدق را اعلام می‌دارد.

"محمد نخشب در یکی از سرمقاله‌های ارگان جمعیت آزادی مردم ایران، همزمان با اوج گرفتن و تعمیق نهضت ملی، و با بروز اختلاف میان آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق، با تأکید بر این مطلب که "آیت‌الله کاشانی با حمایت از زاهدی‌ها از ملت بیشتر فاصله می‌گیرد"، تصریح می‌نماید: "اعتبار اجتماعی شخصیت‌ها و رجالی امثال آیت‌الله کاشانی تا زمانی است که در راه تحقق خواسته‌های مردم قدم بردارند و الا در ده مخوف سقوط و بدنامی سرنگون می‌شوند". (11)

"محمد نخشب در سرمقاله 8 تیر 1332 به نقد آیت‌الله کاشانی، مظفر بقایی، حائری زاده و حسین مکی می‌پردازد و می‌نویسد: "آنان که روزی در پیشاپیش صفوف مردم قرار داشتند و در همه جای ایران با شور و استقبال زایدالوصف مردم روبرو می‌شدند وقتی به صدارت و کالت و بزرگی رسیدند هدف مردم ایران را فراموش کردند و قدرت نیرومند ملت را از یاد بردند". (12)

"نخشب به مخالفت شدید با انتخاب آیت‌الله کاشانی به ریاست مجلس پرداخت و نوشت: "مخالفین کنونی نهضت، آیت‌الله کاشانی را کاندیدای ریاست مجلس کرده‌اند همانطور که در سال گذشته امام جمعه را برای این مقام نامزد کردند". (13)

بدین ترتیب، زنده یاد دکتر محمد نخشب، به عنوان رهبر و سخنگوی نهضت خدایپرستان سوسیالیست، بیانگر مواضع دیگر یارانش در آن زمان نیز بوده است. شخصیت‌هایی چون علی شریعتی، کاظم سامی، حبیب پیمان، و ... و ... که در آن زمان با نخشب و نهضت خدایپرستان سوسیالیست در فعالیت بودند.

"آیت‌الله" محمود طالقانی نیز، پس از انقلاب - و در اوج ضدیت خمینی با مصدق که او را مسلمان نمی‌دانست!! "آن مرد که مسلمان هم نبود" - در احمد آباد بزرگترین تجلیل‌ها را از مصدق به عمل آورد و به طور تلویحی به کاشانی حمله کرد. (14)

محمدتقی شریعتی در خراسان، همراه با طاهر احمدزاده و دیگر فعالان مشهد، از حامیان مصدق به شمار می‌رفتند. مصدق در نامه‌ای خطاب به محمدتقی شریعتی از حمایت‌های آنان تشکر به عمل آورد. (15)

"آیت‌الله" زنجانی، مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، و ... نیز خود را در جبهه مصدق قرار می‌دهند و هیچگاه همراه و همراهی با کاشانی و همپالکی‌هایش که یا آخوند بودند و یا جزو فداییان اسلام نمی‌شوند.

دکتر شریعتی نیز در یکی از آخرین نامه‌هایش، مصدق را پیشوای خود می‌خواند و در یک شعر در رابطه با نهضت ملی شدن نفت، "شیخ" - آخوند - را هم زمینه‌ساز سرنگونی "مرد سال" - مصدق - می‌داند:

"در حیرتم ز چرخ که آن مرد شیر گیر  
با دست روهان دغل شد چرا اسیر  
آن شاهباز عز و شرف از چه از سر بر  
با های و هوی لاشخوران آمدی به زیر  
این آتشی که در دل این ملک شعله زد  
با نیروی جوان شد و با فکر پیر  
با عزم همچو آهن آن مرد سال بود  
با جوی‌های خون شهیدان سی تیر  
با مشت رنجبر بد و فریاد کارگر  
با ناله‌های مردم زحمتکش و فقیر  
با خشم ملتی که به چنگال دشمنان  
بودند با زبونی یک قرن و نیم اسیر

ادامه صفحه 30

تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان، برای سرنگونی

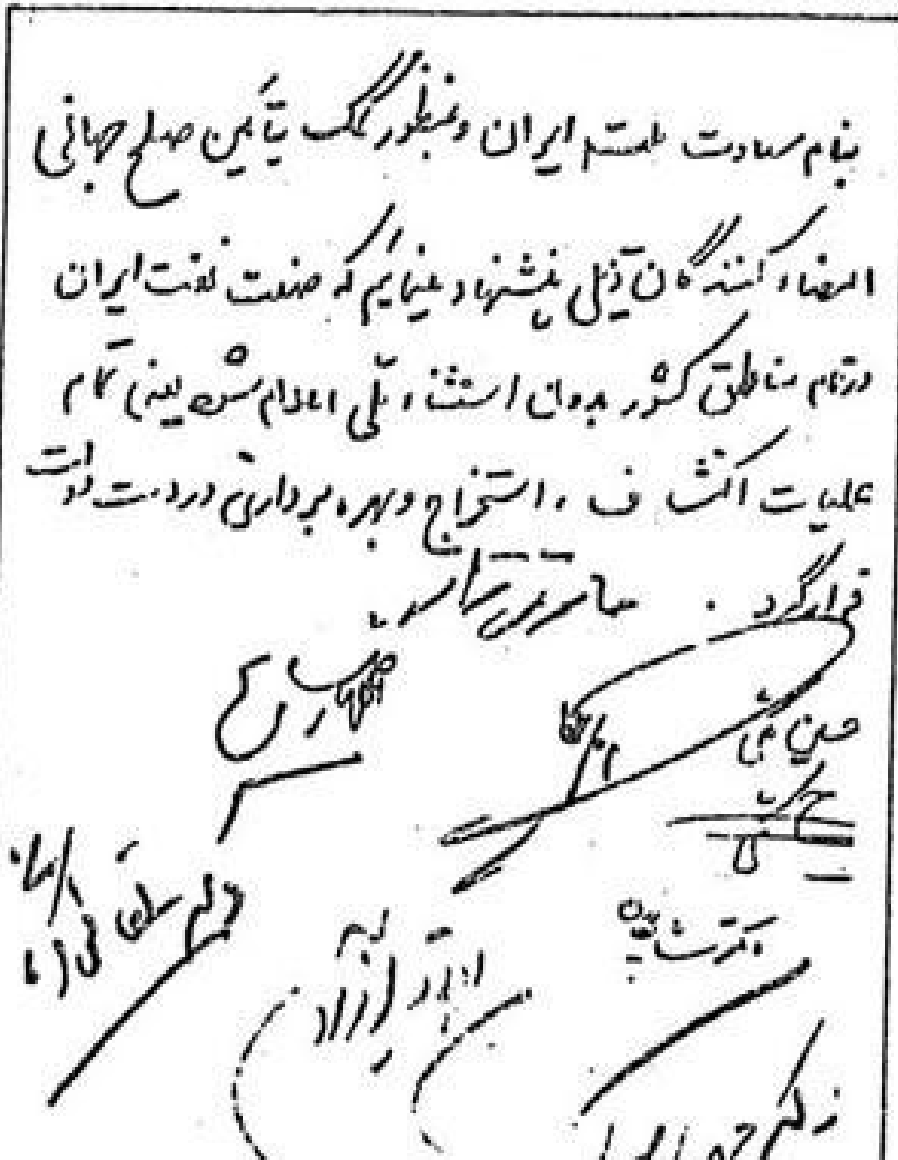
## علی فیاض: نیروهای مذهبی و جنبش ملی به رهبری مصدق

با آنکه خفته است به یک خانه از حلب  
با آنکه ساخته است یکی لانه از حصر  
با مردمی که آمده از زندگی به تنگ  
با ملتی که گشته است از روزگار سیر  
افیسوس شیخ و نظامی و مست و دزد  
چاقو کشان حرفه ای و مفتی اجیر" (16)

بدین ترتیب نیروهای مذهبی فعال سیاسی، همان مسیری را در فضای سیاسی نهضت ملی طی می کنند که در فضای جنبش مشروطه، نوگرایان، پا به پای خواست های نوین مردم و سیر تکاملی جامعه - با تکیه ی بر مذهب - پیش می روند و نیروهای ارتجاعی و واپس گرا - باز هم به نام دین - رو در روی خواست های ترقی خواهانه مردم و سیر تکاملی جامعه قرار می گیرند.

### منابع و توضیحات:

- 1) دکتر علی رهنما، نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی، گام نو، چاپ اول 1384، ص 490
- 2) همان، ص 953
- 3) همان، ص 785
- 4) همان، ص 785
- 5) همان، ص 785
- 6) همان، ص 785
- 7) همان، ص 787
- 8) همان، ص 790
- 9) نجاتی، غلامرضا، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، جلد اول، از کودتا تا انقلاب، ص 225
- 10) کاظمیان، مرتضی، سوسیال دموکراسی دینی، محمد نخشب و خداپرستان سوسیالیست، انتشارات کویر، چاپ اول، 1383، ص 27
- 11) کاظمیان، ص 46
- 12) کاظمیان، ص 47
- 13) کاظمیان، ص 47 و 48
- 14) رجوع شود به سخنرانی طالقانی در احمدآباد، 1358
- 15) ترکمان، محمد، نامه های دکتر مصدق، نشر هزاران، چاپ اول 1374، ص 226
- 16) شریعتی، م. آ. 32، هنر، انتشارات چاپخش، چاپ پنجم، ص 281



## علی ناظر: جنگ و صلح

نه چندان دور، سالروز حمله آمریکا و شرکاء به عراق، و اشغال آن سرزمین تاریخی است. (لینک به نماهنگ).

سالها پیش از اشغال عراق، و به دلایل مختلف، عراق به ایران لشگرکشی کرد و بخشهایی از خاک ایران را اشغال کرد، و پس از چند روز خواهان صلح و آتش بس شد. پس از آزادسازی خرمشهر، طرح های صلح، از کانال های متفاوت، و با انگیزه های متفاوت، پیشنهاد می شدند، و رژیم یکی پس از دیگری را رد می کرد. در 22 اسفند 1361، شورای ملی مقاومت طرح صلحی را به تصویب رساند. براساس این طرح، شورای ملی مقاومت قرارداد 1975 الجزایر و مرزهای زمینی و رودخانه‌ی مندرج در این قرارداد را به عنوان مبنای صلح عادلانه بین دو کشور اعلام کرد. بنا به اطلاعیه شورا، " دولت عراق متعاقباً طرح صلح شورای ملی مقاومت را به عنوان مبنای قابل قبول برای مذاکرات صلح مورد پذیرش قرار داد."

مفاد این طرح به این شرح بود:

- 1- اعلان فوری آتش‌بس بین کلیه نیروهای دو کشور در زمین، هوا و دریا.
  - 2- تشکیل کمیسیون نظارت بر آتش‌بس و عقب‌نشینی تحت نظر یک مرجع مرضی‌الطرفین یا دبیرکل ملل متحد.
  - 3- عقب‌نشینی نیروهای دو کشور تا پشت مرزهای مشخص‌شده در پروتکل‌های راجع به علامت‌گذاری مجدد مرز زمینی ایران و عراق و پروتکل راجع به تعیین مرز رودخانه‌ی بین ایران و عراق و صورتجلسات نقشه‌ها و عکسبرداری‌های هوایی ضمیمه آن دو که به امضای دو طرف رسیده است. زمان لازم برای عقب‌نشینی به مرزهای بین‌المللی مذکور به تشخیص کمیسیون نظارت بر آتش‌بس، قبل از اعلان آتش‌بس تعیین می‌شود.
  - 4- مبادله کلیه اسرای جنگی، حداکثر ظرف سه ماه پس از اعلان آتش‌بس با رعایت مقررات بین‌المللی، تحت نظر صلیب سرخ بین‌المللی.
  - 5- ارجاع مسأله تعیین خسارت‌های ناشی از جنگ به دیوان بین‌المللی لاهه جهت تعیین خسارت‌های ناشی از جنگ و نحوه تادیبه حقوق ایران. رأی دیوان در این مورد لازم‌الاجرا خواهد بود.
  - 6- تعهد طرفین به فراهم نمودن موجبات بازگشت پناهندگان و رانده‌شدگان دو کشور به یکدیگر، با اعلام عفو عمومی و تضمین امنیت مالی و جانی آنها.
  - 7- تنظیم قرارداد قطعی صلح بین دو کشور، بر مبنای احترام کامل به حاکمیت و استقلال ملی، تمامیت ارضی، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر، حسن همجواری و مصونیت مرزها از تجاوز.
- این طرح، بیش از آنکه طرحی برای صلح باشد، یک تعیین موضع سیاسی بود تا یک توافق جامع، عراق در پاسخ خود، طرح شورا را به عنوان "مبنای قابل قبول ارزیابی می کرد؛ که می توانست بعنوان یک طرح سیاسی برای پایان دادن به یک مخاصمه در نظر گرفته شود، بدون آنکه عراق را به جزئیات متعهد کرده باشد. در عین حال، طرح شورا بدون اینکه عراق را علناً و مشخصاً متجاوز معرفی کند، به قرارداد 1975 الجزایر اشاره کرده و آن را مبنای قرار داده بود.
- رژیم نه تنها در باره این طرح، بلکه تمام قطعنامه ها و طرح های صلح، روی این دستگاه کوچک شده بود که نمی توان به صدام اعتماد کرد؛ و یا اینکه زمانبندی برای آتش بس و عقب نشینی کامل عراق از تمام مواضع اشغال شده، قاطع و شفاف تعیین نشده است. مدعی بود که حد و حدود "زمان لازم" مشخص نیست و شفاف نبودن "زمان بندی برای عقب نشینی" می تواند دلیلی برای شروع جنگ دوم شود؛ و یا اینکه پس از تشکیل کمیسیون نظارت بر آتش بس، عراق می تواند متن قرارداد را باز نگری و تشخیص کمیسیون را نادرست اعلام کرده، و قرارداد را از قطعیت ببندد.

عدم اعتماد به عراق، دلیل قابل قبولی بود، اما این تنها دلیل نبود. مهمترین نگرانی رژیم از پذیرش صلح (طرح صلح شورا و یا طرح های مشابه که حدود 9 ماه پیش از شورا مطرح شده بودند)، این بود که بخش بزرگی از نیروها در جبهه را بسیجی ها و نیروهای غیر حرفه ای تشکیل می دادند. هر طرح صلحی باعث می شد که این نیروها به شهر و خانه خود بازگشته و میدان و جبهه را خالی کنند. اگر صدام زیر قولش زده و از زمین های اشغالی خارج نمی شد و یا دو باره به این مواضع حمله می کرد، بسیج نیرو و تهیه دوباره مردم سخت تر می بود. بسیاری از سران رژیم به این نکته اعتراف دارند. علی اکبر ولایتی در رابطه با چرایی رد پیشنهادات صلح از سوی اعراب و یا ملل متحد می گوید " حتی تا پایان جنگ و پذیرش قطعنامه 598، حدود بیست هزار کیلومتر مربع از خاک ما در اشغال ارتش عراق بود و اگر ما بلافاصله پس از بازپس‌گیری خرمشهر (خرداد 61) صلح را می‌پذیرفتیم، عملاً با این سوال مهم روبه‌رو می‌شدیم که چه تضمینی وجود دارد که ما بقیه خاک ایران را پس بگیریم. این سوال وقتی اهمیت پیدا می‌کند که توجه کنیم پس از پذیرش صلح، عملاً نیروهای نظامی ما که عمدتاً غیرحرفه‌ای و بسیجی بودند، به شهرها بازمی‌گشتند و مشغول زندگی عادی خود می‌شدند، اما نیروهای عراق که نظامیان حرفه‌ای و کلاسیک بودند، در مواضع خود باقی می‌ماندند."

عملی شدن طرح صلح شورا، و عقب نشینی عراق به همراه تعهد کشورهای عربی به پرداخت خسارات جنگی به ایران، می توانست از ویرانی ایران، جنگ نفتکش ها، حملات شیمیایی عراق، حملات موشکی به شهرها، و کشته شدن هزاران هزار ایرانی و عراقی پیشگیری کند. از سوی دیگر، و بخصوص پس از شکست های عراق در سال 61 و فزونی تجارب نظامی نیروهای ایران، پذیرش طرح صلح و عقب نشینی (ناقص) عراق، می توانست بهترین تاکتیک عراق برای بازسازی روانی و تدارکاتی ارتش باشد.

به هر دلیلی، خمینی هنوز بر این باور بود که "جنگ موهبت الهی است". طرح چند شعار تبلیغاتی، مؤکد این نکته و از احتیاج رژیم به ادامه جنگ خبر می داد؛ شعارهای محوری و تحمیق کننده از جمله جنگ جنگ تا پیروزی، جنگ جنگ تا رفع فتنه در عالم، و... در دستور کار رژیم قرار می گیرند تا توجه اذهان عمومی از تعداد کشته و زخمی و عقب نشینی های تاکتیکی و استراتژیک، به آینده ای ناروشن اما "عقیدتی" معطوف شود. طرح شعار راه قدس از کربلا، پس از حمله اسرائیل به لبنان و پیشنهاد صدام برای تشکیل قوایی مشترک با ایران در مقابل اسرائیل، نمونه دیگری از فرار رژیم از تن دادن به صلحی زودرس بود. خمینی امید داشت که همان یک ذره آبروی باقی مانده را از دست ندهد. قبول هر طرح صلحی (خوب یا بد) نه تنها خمینی را کاملاً بی آبروی می کرد بلکه جنگ بین جناحین را تشدید می بخشید. 6 سال بعد، خمینی با نوشیدن جام زهر کاملاً بی آبرو شد، و مردم از تبعات ویرانگر جنگ رهایی یافتند.

دلایل دیگری هم برای ارائه طرح صلح از سوی شورا، و یا قبول صلح و نوشیدن جام زهر هست که خارج از حوصله این نوشتار است. اما یک نکته شایان توجه است. عدم توافق کامل و جامع در مذاکرات اتمی، ایران را یک گام به جنگی خانمان سوز و فرسایشی نزدیکتر می کند.

علی ناظر  
1 اسفند 1393  
21 فوریه 2015

[https://www.youtube.com/watch?v=f35ZRlqq\\_LA](https://www.youtube.com/watch?v=f35ZRlqq_LA)  
<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8707150988>  
<http://iranntv.com/?p=312037>

## سرسخن شماره 1 ماهنامه دیدگاه سوم

چندیست که نگاه به تغییر رژیم در ایران دچار بازنگری شده است، بخصوص پس از آغاز "ترمش فهرمانانه" جمهوری اسلامی. برخی از فعالین سیاسی دل‌سردانه به این نتیجه رسیده اند که اپوزیسیون خارج از کشور ضعیف و ناتوان شده، و رژیم، قدرتش از آنست که محاسبه می شده است. به نظر این هموطنان، سرنگونی تمامیت نظام امریست غیر ممکن، و هرگونه فعالیتی می بایست در راستا و هماهنگی با مبارزات رهبری شده در داخل کشور باشد.

همکاران دیدگاه سوم، سرنگونی تمامیت جمهوری اسلامی را با حضور ملموس آزادیخواهان در صحنه برای سمت و سو دادن خیزش های خودجوش مردمی امکان پذیر می دانند؛ اما سرنگونی را تنها برای سرنگونی نمی خواهند.

اهداف عالیله آزادیخواهانه، تنها با گذار از خودآگاهی عمومی، ارتقاء فرهنگ مبارزاتی، و تحمل دیدگاه مخالف امکان پذیر است. به باور ما، گفتمان سازنده و فعال، آزادی اندیشه، بیان و مطبوعات، از اصول پایه یک جامعه سالم هستند؛ و بدون باور عملی به آزادی های فردی و شهروندی، بدون باور عملی به عدالت اجتماعی و بدون باور عملی به تحمل دگراندیشان، امر سرنگونی، به تنهایی یک فعل رفورمیستی است که به استبداد در شکلی متفاوت می انجامد.

به نظر ما، اپوزیسیون خارج از کشور با یک برنامه مشخص و هماهنگ، می تواند فراتر از یک گروه فشار مداخله گر باشد. سرنگونی، بدون در نظر گرفتن نقش آفرینی ملیون لائیک و نیروهای چپ و سکولار در تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان، اگر هم موفق شود، نمی تواند تضمین کننده ایرانی آباد و آزاد بشود. حضور و همبستگی تلاشگران برای احقاق حقوق سیاسی و مدنی، نه تنها خواست های تهیدستان و آسیب دیدگان جامعه را برجسته می کند، بلکه نوید دهنده کثرتگرایی و تعامل در ایران فردا است.

دیدگاه سوم بر حضور فعال رسانه ها، در ارائه نقطه نظرات تحلیلیگران، دگراندیشان، و پژوهشگران سیاسی-فلسفی، تأکید دارد. ما بر این باوریم که با احترام متقابل، و با مناعت و سعه صدر، می توان هر نظر و دیدگاهی را شنید، مورد بررسی قرار داد، و با توجه به اصول و باورهای خدشه ناپذیر فردی و گروهی، دیدگاه های غیرواقعی، انحرافی، و مسموم را به چالش کشاند. نقش آفرینی رکن چهارم در زدودن جو نومیدی، در معرفی فعالیتهای نیروهای درگیر در تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان، در ایجاد کانال تماس بین شخصیتها و نهادهای سیاسی، و ارائه برنامه های پیشنهادی احزاب و تلاشگران سیاسی-مدنی غیر قابل کتمان است.

رسانه های وابسته به رژیم اسلامی، در یک طرح از پیش برنامه ریزی شده، سعی دارند بر این باور که هرگونه فعالیتی بی نتیجه و باطل است، دامن بزنند. دیدگاه سوم از نقاط ضعف جنبش آگاه است و آن را نادیده نمی گیرد، اما تلاش رژیم برای ایجاد جو نومیدانه را دلیلی بر وجود نقاط مثبت و تعیین کننده جنبش سرنگونی طلبانه ارزیابی می کند.

همکاران دیدگاه سوم، طبیعتاً در کلیه امور هم نظر نیستند، و در برخی از موارد تحلیل کاملاً متفاوت دارند، اما این اختلاف دیدگاهی را گرمی داشته و همکاری با یکدیگر را بخشی از اندیشه حاکم بر ماهنامه می دانند؛ اندیشه و دیدگاه همگرایی، همسویی، و اتحاد برای سرنگونی.

امید است انتشار ماهنامه دیدگاه سوم برای حداقل یک زمانبندی شش ماهه، بتواند زمینه ساز تشکیل گروه تماس مابین نهادهای سیاسی و شخصیت های آزادیخواه، و ابزار برای تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان بشود. ما از کلیه شخصیتها، تلاشگران برای نهادینه شدن حقوق سیاسی-مدنی، و نهاد های سیاسی دعوت می کنیم تا ماهنامه دیدگاه سوم را بعنوان ابزاری برای بیان خواسته های خود پذیرفته و با همکاری مثبت و مستقیم با ما، زمینه را برای برداشتن گامهای مثبت در آینده فراهم آورند.

**دیدگاه سوم را از طریق ایمیل  
به داخل ایران ارسال کنید.**



**تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان، برای سرنگونی**